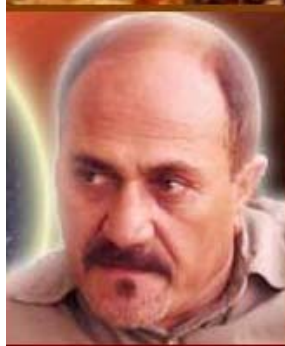


یک لبخند دوستانه بهترین سلاح برای مبارزه است — افضل شوق

من به عنوان یک انسان هیچ کاری برای این امر مهم انجام نداده ام
من فقط شعرهای افضل شوق را به زبان پارسی ترجمه کردم
تا صدای این فرد را گسترش دهم فاطمه صلاحی

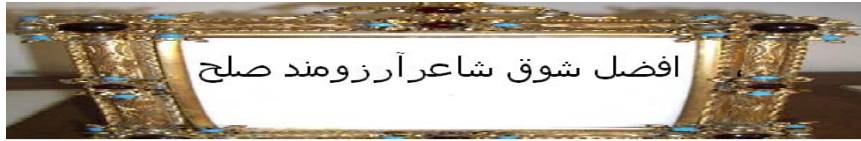
مترجم شعرهای افضل شوق

فاطمه صلاحی



افضل شوق

شاعر آرزومند صلح



همه در آرزوی صلح و آرامشند اما تعداد کمی کاری برای آن انجام می دهند. در میان مردم سرتاسر دنیا که در پیله خودخواهی خود خزیده اند، انسانهایی پدیدار می شوند که تنها به یک آرزو قانع نمی شوند و وارد اقدامی می شوند

من به عنوان یک انسان، هیچ کاری برای این امر مهم انجام نداده ام. من فقط شعرهای افضل شوق را به زبان پارسی ترجمه کردم تا صدای این مرد را گسترش دهم

بنابراین فکر می کنم همه ما، من و تو، باید تفکر خود را عمیقاً تغییر دهیم و کاری کنیم

پی: دعا برای ارتقا رفتار بشر)

ای: اگر هر کسی در هر جایی این کار را بکند)

ای: بعد از تغییری در ذهنمان خواهیم توانست)

سی: دنیای بهتری بسازیم)

ای: که همه از آن لذت خواهند برد)

فاطمه صلاحی

تهران، ران‌ا



من، فاطمه صلاحی، یک شاعر ایرانی هستم که در سال 1388 در تهران، ایران متولد شدم. با تربیتی دینی و با تحصیلات مدرن بزرگ شدم و به تازگی درسم را در رشته مهندسی اقتصاد کشاورزی در دانشگاه ساری با موفقیت به پایان رسانده ام اما هنوز تحصیل را متوقف نکرده ام و این بار به خاطر آرزو هایم در دانشگاه صنعتی شریف تحصیل می کنم مطالعه سرگرمی من است و نوشتن آرام می کند. به زبان های پارسی و انگلیسی شعر می سرایم. همچنین چند مقاله علمی دارم که در نشریات بین المللی به چاپ رسیده اند

امیدوارم این ترجمه شعرهای افضل شوقی به زودی در دستان خوانندگان من به عنوان یک انسان، با غرور، اعلام می کنم که انسانیت، نه هیچ چیز دیگری تنها راه حل برای گامیابی در زندگی است و پیامم را در کلام زیر به همه خوانندگانم که در تمام دنیا پراکنده اند می رسانم

فاطمه صلاحی
تهران، ایران

یاداشت

خوانندگان پارسی زبان عزیز

ترجمه پارسی از شعرهای افضل شوق به زبان پشتو در
واقع از نسخه انگلیسی شعرهای او که سالها قبل برگردان
شده بود انجام شده است

بنابراین ترجمه من از ترجمه انگلیسی شعرهای اوست
آن بخش از شعرها که در کتاب های "پیچ و تاب های
سرنوشت" و "پیوند شکاف ها" و همچنین در سایت های

اینترنتی مختلف از این شاعر وجود دارد

فاطمه صلاحی ... مترجم به زبان پارسی



خواننده گان گرامي:- اين كتابيرا كه شما در دست داريد كتاب شاعرو نويسنده مشهور افغان است اگرتاريخ اوراق بشريت را ورق زنيم انسانانی را خواهد يافت كه در حقيقت خادمان واقعي بشر ناميده ميشوند قلب شان واقين پراز لطف كرامت انساني ميباشد و بنام ادميزاد هميش سراحترام فرود آورده اند از انجمله انسانها يكي هم افضل شوق شاعر، نويسنده ودانشمند مشهور افغان است

که توسط نوشته هایش هزاران دل را شفته نوشته های خویش ساخته
و در دل هزاران انسان از هر کنج د دنیا بخود لانه ساخته افضل شوق
این شاعر پشتوزبان به مقام انسانیت به نماینده گی از پشتون های
ملت خویش سرود ها، نغمه ها، و شعر های که مملو از عاطفه انسانی
است سروده است افضل شوق شاعر عشق و محبت، شاعر انسانیت
، شاعر عشق میهن، شاعر صلح و صمیمیت و بلاخره شاعر عزیز قلب
معشوقه خویش میا باشد در نوشته های وی سرود های عاشقانه

نغمه سرایی میکند احساسات میهن دوستی ترانه

میگویند، صدای صلح و صمیمیت وی هزاران قلب جهانیان را برهم
پیوند دوستی میدهد و توجع آنها را به نوشته های خود که از اعماق
قلبش سرچشمه میگیرد جلب میدارد این شاعر محبوب شریین زبان
در نوشته هایش یادداشت ها و خاطرات تلخ از موسیبت زده گان جنگ
دارد افضل شوق همان طوری که از نامش پیدا است او شوق زندگی
فارغ از جنگ را دارد نسبت به همه چیز به مقام انسانیت سر احترام
فرود آورده از مقبولی های زندگی لذت میبرد اما زمانی که به جنگ
های خانماز سوز مردوم دنیا فکر میکند و این زندگی کم عمر

انسانها را بخود مجسم میسازد جگر خون

و نا امید میشود

از ترحم انسانی خویش زمانی به کلبه های ویران شده جنگ
زده گان دنیا می رود و بر زخم های هزاران ماتم زده گان غمدیده مرحم
تیمار میگذارد او در پارچه شعر خویش نفرت از جنگ ها و امید
واری به صلح چنین مینویسد

رخت بر بستن از ترقی

(Depart From Advancement / Afzal Shauq)

همچنان که غبار را از چهره صلح پاک می کنم

چین و چروک ها را کنار می زنم

چهره های خون آلودی می بینم

که انگار انسان اند

اما دندانهای حیوانی دارند.

من در قلبم

آرزوی صلح دارم

با دندان‌های زمان‌نگه داشته شده‌ام

همچنان که مرا می‌فشارد

من با این رویا می‌زیم

تا ابد آروزی تحقق این آرزو را دارم

شوق دیدار

افضل شوق با من در پروسه صلح هم صدا است آرزوهای او فقط و
او در پارچه شعر دیگر خویش چنین می‌گوید فقط صدا صلح است

عشق صلح

(Love Based Peace / Afzal Shauq)

اگر ما عشق را

برای صلح و

صلح را برای بشریت ارتقا دهیم

من ایمان دارم

شادکامی زندگی اجتماعی

حتما تضمین شده است

و خشنودی بی پایان

در زندگی انسان خواهد بود.

عشق تفاوت ها را پایان می دهد

شاعر پیوند قلب ها را توسط شعرهای صلح تمنا دارد

شاعر از عشق میهنی در هزاران نوشتها، کتابهای مختلف خویش
از شجاعت و جوانمردی ملت غیور افغان و نیکان خویش مثل
خوشحال خان پاپا، رحمان پاپا که در طول تاریخ شاهد نبرد های
رزمندگی و آزادی میهن خویش اند یاد اوری نموده به همین لحاظ
شوق در نوشته های خویش یادې از نبرد نیاکانیکه جان های شیرین
شان را در نبرد ها علیه دشمنان سرزمین خویش قربانی
نمودند چنین میگوئید ملت غیور و نیکان ما رزمنده گان آزادی اند و
هیچ وقت در قید اسارت زندگی کردن را خوش نه داشتند و نه
دارند شاعر در یک سرود خویش چنین میگوئید .

مارشل پشتون

(Marshal Pashtoon / Afzal Shauq)

وقتی کسی با غرور

به میراسش اشاره می کند

ناگهان

دهان من بسته می شود

و در تفهیم نا توان می مانم

به جز جملات تاریخ

هیچ چیز بر جای نمی ماند

از اینکه پدران من

مارشال های پشتون ها بودند

شهیدان یا رزمندگان آزادی

افضل شوق که زبانش پشتو است بیشتر از همه به غرور افغانی خویش افتخار میکند یک عده مردم دونیا فکر میکنند که پشتون ها ادم خورها و تروریست ها هستند اما چنین نیست پشتون ها همیشه رزمندگان حق عدالت ، ازادی واقعی و طرفدار حقیقت میباشند و همیشه به خاطر اقاعد راستین خویش تا به آخرین رمق زندگی بلاي زبان مادري خویش منحيث یک سمبول عزم قوي و متين افتخار میکنند مفکوره های خشن دیگر یکه گویا پشتون ها خلاف زبانی دری، فارسی هستند کاملان یک بهتان و دروغ است انسانها در کرهه زمین با هم دیگر ضرورت دارند فرق بین خون پشتون و خون یک فارسی زبان نیست پس دلیلی دیگر چیست که به این مزخرفات مردم دامن میزنند افضل شوق از شنیدن این حرف ها خسته شده و از خدای خویش تمنا میکند که اگر منظور خداوند باشد روزی بیا آئید که پشتو نیز دیگر به مردم دونیا معنی خشن نداشته باشد و پشتو وی که سمبول اخلاص و جوانمردی و فداکاری است انقدر محبوب شود تا همه مردم دنیا به علاقه خاص به پشتو بخوانند و به پشتو بنویسند او در ناله و زاری به خدای خود در یک سرودی از... عشق بی حاصل میگوئید

سرود

(Anthem / Afzal Shauq)

آه خدای بزرگ کوه‌ها و دره‌ها

که در سرتاسر دریاها و بیابان‌ها حکمرانی میکنی

ممکن است زبان ما از افتخار بسته باشد

صدای پشتون‌ها

ممکن است با وقار کامیابی شمشیر و انصاف

مورد رحمت قرار گیرد

آه ای پروردگار

دعای مرا بشنو

تا آخر دنیا زبان ما را پاک کن

دل پشتون با شهامت پر شده

من به دیگران احتیاج ندارم
زندگی ام را به تنهایی غذا می دهم
فرهنگ ملت من
راههای تو را می پیماید
مرا دگرگون می کند
همانطور در جاده زندگی سفر می کنم
پشتون ها تلاش خود را بکنید
زبان خود را به کار گیرید
به خاطر سر نوشت خود بنویسید
و به روش خود در زندگی سخن بگویید
چالش مرا بپذیرید

با غرور به زبان پشتو بنویسید

هیچ کس بهتر نمی داند

آرزوهای مورد انتظار پشتون را

سرودی از... عشق بی حاصل

شاعر از هم پاشي انسانها بنام هاي مختلف دوتيا رنج ميبرد و به
مردم دوتيا توسيه ميکند که با هم دوست باشيد منحيث يک انسان
بنام انسان احترام بگذاريد دوستي ، صلح و صميميت يگانه راهي
زيستن و به مقام انسانيت رسيدن است وي در يک شعر ازاد
خويش چنين ميگوئيد

(Love And Affection)

روزها و شب های زیادی گذشت

و من لبخندی بر لب نداشتم

چگونه می توانستم بخندم؟

در حالیکه

بی رحمی و خشونت را

قدم زنان پیرا مونم حس می کردم

و تنها نشسته بودم

و دلتنگ

در اندیشه او

با چشمانی لبریز از شبنم

در شب سیاه با تلاقی

اما ناگهان

و غیر منتظرانه

او مقابل من ایستاد

ترسیدم

و خیره به او

لرزیدم

او کیست... فریاد زدم

او لبخند زد

و گفت

.نترس، منم

اما چه کسی؟

او برخاست

و هر دو دستش را به دور من پیچید

آری

و با درخشش چشمانش

و چهره تابانش

به عمق چشمان خیس من نگریست

با لبخند سحرآمیزش

دست مرا گرفت

و روی زانوانش خم شد

من انسانیت هستم، "

عشق، صلح

مهربانی هستم

.دوباره زاده شده ام

دوباره برگشته ام

با شنیدن آن صدای شیرین
چشم من از نشاط لبریز شد
و اشک بر گونه هایم جاری
و اندیشیدم
!آه پروردگار من
آیا ممکن است
شادمانی
صلح
انسانیت
برای همیشه دردنیای ما
به جای وحشی گری بنشیند؟

آری

فرشته‌ها همیشه هستند

برای هدایت انسان‌ها

او گفت

عشق و خون

افضل شوق شاعر عشق و محبت است او در جستجوی مشوقه
خویش نغمه‌های فراوان سروده و در وفا داری به معشوقه خویش
زمانی در بیداری و زمانی هم در خواب انقدر غرق خیالات و تفکرات
بوده حتی که در فکر او می‌خواهد در خواب نیز او را می‌بیند و
ارزوی دیدنش را دارد او در یکی از خیالات و خوابهایش چنین
میگوید

آرزوهای گمراه‌کننده

وقتی چشمانم را می‌بندم

می توانم تو را ببینم
گویی دوباره زندگی می کنم
این رویاها
در خواب من
می آیند و می روند
و من دوباره می زیم
هنگامی که چشمانم را می گشایم
با این رویاها پرسه می زنم
همین رویاهایی که در عمق خاطره ام
درنگ می کنند

و زمانی که در بیداری در فکر معشوقه اش در عالم خیال راز و نیاز
میکنند به دنبال معشوقه رفته در یک تبسم و لبخند عمیق معشوقه

خویش دل می باز دو انقدر بیتاب میشود که خود را فرموش کرده و
در یکی از خاطرات و رویاهای روز خود لبخند را وسیله قوی شکار
دلها میداند شوق در این مورد میگوئید

رویای روز

لبخند تو

در رویای روزم

مرا شکار می کند

حس می کنم

قسمتی از رویای تو ام

...وقتی که

با چشمان باز می بینم

لبخند تو بر جان من

...طنین می افکند

یادداشت شاعر:- لبخندها قیمتی اند ، و من به شدت معتقدم که اگر
لبخند کمی دوستانه باشد می تواند شکاف عمیق میان قلب ها را
پر کند

پس به جای سرگرم بودن به مکان ها ، بیایید به قلبهای یکدیگر
...دلخوش باشیم، چراکه

..."یک لبخند دوستانه بهترین سلاح در نبرد است "

افضل شوق شاعر عشق و محبت است او در جستجوی مشوقه
خویش نغمه های فراوان سروده و در وفا داری به معشوقه خویش
زمانی در بیداری و زمانی هم در خواب انقدر غرق است حتی که در
فکر او میخوابد در خواب نیز او را می بیند و ارزوی دیدنش را دارد
او در یکی از خیالات خویش چنین میگوئید

وقتی چشمانم را می بندم

می توانم تو را ببینم

گویی دوباره زندگی می‌کنم

این رویاها

در خواب من

می‌آیند و می‌روند

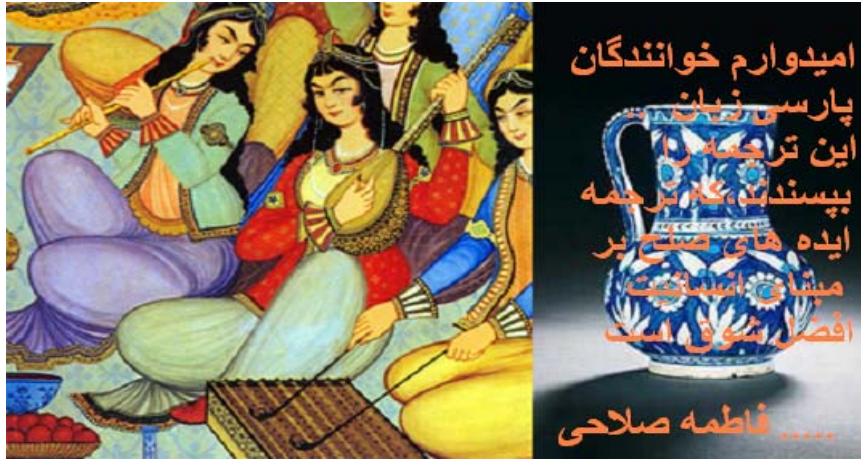
و من دوباره می‌زیم

غزیز خواننده گرامی

شاعر محبوب افضل شوق دانشمند پشتو زبان در شعریکه در اخیر این کتاب نوشته است شعرا و نویسندگان را از سرا سر دنیا منحیث سمبول‌های انسانیت توسط کرامت انسانی خویش بیدون در نظر داشت تعصب‌های سمتی، ملیت، نژاد، زبانها در مقابل چشمان خویش مانند گل‌های سبد در یک گلدان قراردادده و از هر کدام ان استقبال گرم نموده است عزیز خواننده گرامی:- اگر این کتاب را تا به آخر بخوانید خواهد دانست که که به جز از عشق و محبت، مقام انسانیت که از اعماق قلب‌ها حرف میزند چیزی دیگر

نخواهد یافت موفیقت های بیشتری را به شاعر محبوب و دوست
داشتنی ارزومندم

زرلشت حفیظ بشریار
کانادا



شعرهای پشتو از: افضل شوق / ترجمه به پارسی از: فاطمه صلاحی



محبوب ناشناخته

(UNKNOWN BELOVED/ AFZAL SHAUQ)

چقدر باید انتظار بکشم
برای محبویی که
هنوز نمی شناسمش
و مدت ها او در قلب من
خانه کرده است
همچون خدا.

چه بنامم؟

(WHAT TO NAME?/ AFZAL SHAUQ)

آه، ای پروردگار بزرگ

تو

آفریدگار

همه چیز

و نیز چهره ای از جان من هستی

چگونه در زمین

می توانم تصور کنم

حضورت را در مکانی

غیر از مساجد

و باشگفتی تو را در

قلب آسیای جنوب شرقی

بت های هندو ها

که در زنجیرند ببینم

اما چهره ای بی پناه

تشبیهی از توست

که من از وقتی که روحم را یافتم

و از وقتی که اولین گریه و واقعی ام را سرداده ام

به دنبالش بوده ام
که خود ممکن است
در موعظه های
بت سازان پیدا شود.

خدایی تو هنوز آشکار نشده است

(YOUR GODLINESS NOT YET REVEALD / AFZAL SHAUQ)

هرگاه...

دلم می خواهد که پرواز کنم
دستانم مثل بال گسترده می شوند
و من می پریم مثل باد وزنده
دستانم را سریعتر تکان می دهم
بالا تر در آسمان
پرواز... پرواز... پرواز
آخرین اشتیاق من هم به پایان رسید
بالهایم سفت شدند
سیاهی چشمان مرا می پوشاند
متوقف می شوم...
پروردگار توانا
تو خیلی دور از اینجا زندگی می کنی
دور از وجود انسان ها
در رقرن ها سفر فضایی بین ناپایان ها
با این همه جهد من برای نزدیکی
خدایی تو هنوز فاش نشده است.

سپیده دم نو

(A NEW DAWN / AFZAL SHAUQ)

وقتی سالهای بی رحمی گذشت

آنجا سپیده دمی تازه آمد

نور روشن سوزانی

که قلبهای یخ زده را آب می کند.

سپیده تازه بیا...

سد روزهای روشن را بشکن

آه، آفتاب بیا...

موهای بلند و سیاه شب را کوتاه کن.

وقت آن رسیده

که نیازی به عدالتی جدید حس کنیم

رهایی از تمام این نیم خدایان پول

خورشید تابندگی می کند،

این خدایان را

و کوه های یخی شان را

ذوب می کند

و در و راهیچ چیز باقی نخواهد گذاشت

جز خدای عدالت.

خدای قدیر

(ALMIGHTY ALLAH /AFZAL SHAUQ)

تو

تمام ایمان منی

که در در عمق من منزل داری

و تمام روح من را می سازی

که

هرگاه نام تو را زمزمه می کنم

مباهات می کنم به اینکه لایق ستایشت کردی ام.

پروردگار توانا

خدای من

ای پروردگار قادر

ای کسی که همه جایی

با وجود سترگت

در حالی که همچنان

در قلب هر روح زنده ای می مانی

حتی در قلب موری کوچک

پشت حقیقت

(BEHIND THE REALITY/ AFZAL SHAUQ)

هرگاه

سعی می کنم

خود درونم را فرو نشانم و بی اثر کنم

کمش کنم تا کم و کمتر شود

تا پایین به اعتبار من برسد

درون قلبم به شدت کو بیده می شود

انگار ناشناخته ای آنجاست

که مسئله ای می سازد

که من می فهمم

این که من هستم

نه کسی که من خودم را با او می شناسم

بلکه وجودی بیشتر و والاتر از آن

روحی

به جسم من اهدا شده

جلوه ای از خدا.

جدا شدن از تو

(DETATCHING FROM YOU /AFZAL SHAUQ)

وقتی به آن خالکوبی سبز کوچک می نگرم

ستاره پیشانی تو

تو باید بفهمی

دوست مهربان من

من چون دزد

در تلاش که طعم عشق تو را بدزدم

رنگهای جوانی ات را...

یکی یکی بدزدم

اما از چشمت پنهان می کنم.

تردید در ایمان، گناه است

(DOUBT IN FAITH IS SIN/AFZAL SHAUQ)

من نه هند و هستم
و نه شما پیکره ای از سنگ
پس می توان موعظه کرد
چراکه درخواستی از شما دارم
چیزی که ایمان را نشان خواهد داد
مثل دعا برای پرهیزگاری پوجا پت و آشنان
به خاطر تردیدم در عشق شما
خیلی از گناهکاران بی ایمان کور
مرا ملحد می خوانند
من پیشانی ام را به خاک می سایم
از سر تسلیم در پیشگاه پروردگار
ولی مردم به اینکه ایمان من واقعی باشد
شک دارند.

معامله ابدی

(ETERNAL DEAL/AFZAL SHAUQ)

کسی که دوستش دارم
از من متنفر است
کسی که از او متنفرم
دوستم دارد
آیا این معامله ابدی بین قلبها نیست؟...

ابدیت

(ETERNITY/AFZAL SHAUQ)

باور دارم
روزی که تو به دنیا آمدی
من چهره زیبای تو را برای اولین بار در آینه ذهنم دیدم
شب هنگام
هرگاه من با ترس مرگ روبرویم
تو می آیی
در حالی که شمع عشقت را در قلب من می فروزانی
و من کم کم نجات می یابم...

ایمان عشق

(FAITH OF LOVE/AFZAL SHAUQ)

اگر تسلیم و فرمانبرداری
از طرف خدا،
رخصت داشت
و برای من فرصتی باشد
در مقام تسلیم
در مقابل عشق
تعظیم خواهم کرد
هر چند او
در ضمیرش لبریز از
خود خواهی و سنگ دلی است.

خدای عشق

(GOD OF LOVE/AFZAL SHAUQ)

دلم می خواست
واقعا می توانستم
با کلام دل انگیز محبوس در
ملودی شعرهای شیرین
قلب تو را سنگین کنم
دلم می خواست
می توانستم به راستی
احساس زیبایت را
وقتی خود را با لباس شعرهای زیبا می پوشانی
بسنجم
اما با همه اینها
قلبم می پندارد
اگر افکار تو در غوغای خوانندگان بپیچد
تو... آری تو ای دوست شاعرم
چونان خدای عشق
در دنیا خواهی شکفت.

بت شکن

(IDOL BREAKER/AFZAL SHAUQ)

من اعتقاد دارم که
از خاک آفریده شده ام
و پایان من نیز
خاک است
چرخه خاک
مواد ساختمان ها،
هنرمندان گلدان می سازند
بت می سازند
خدای بزرگ قدیر
می توانست مرا از خاک بت ها بسازد
پس من، می توانستم.....
بت شکن باشم

موعظه بت

(IDOL PREACHERS/AFZAL SHAUQ)

مردمان گذشته

یک خدا را می خواندند

موعظه گویان

مفتخر بودن که پیرو خدا خوانده می شدند

اما حالا

پیروان همان خدا

انگار پشت خداهای کوچک پول های براق ایستاده اند

و هرگز تغییر نمی کنند

اما با این حال

در تسلیم این بت ها

آنها دوست ندارند ملحد خوانده شوند ،

آنگونه که هستند.

افکار عشق

(LOVE THOUGHTS/AFZAL SHAUQ)

افکار شیرینی که
هر شب با آن به خواب می روم
این امید است
که شاید روزی
او به سرزمین رویاهای من بیاید
با مهربانی
مرا بیدار کند
هر روز صبح
در انتظار جستجوی او
جایی
در خیابان های زندگی.

محمد (درود خداوند بر او باد)

(MOHAMMAD P.B.U.H /AFZAL SHAUQ)

وقتی...

من از این زمانه بی رحم

زخم خورده بودم

و من خود را مجروح حس می کردم

و هر زخم مثل گلی در درد شکفته می شد

و من در درونم

شکسته شدن را حس می کردم

مثل خانه ای در ویرانی

در زمان زلزله که هر چیزی را ویران می کند.

در میان تمام این شکنجه ها

قبل از اینکه اولین قطره اشک به پایین بغلتد

و به گونه خسته ام خط بکشد

تو رسیدی که کمک کنی.

تو مثل مسیح

مرهم زخم های من

و بر طرف کننده دردهای من.

مشاهدات عشق

(OBSERVATIONS OF LOVE/AFZAL SHAUQ)

آنجا...

عشق آزادانه لذت می برد

مد و آرایش

همیشه در تغییر

مثل آب و هوا

اینجا...

عشق محصور

رفتارهای مهربانی پنهانی

همه چیز مستور می ماند

درها بسته می مانند

همچنان

تپش قلب عاشقان

به افتخار عشق

آماده قربانی کردن همه اینها

به خاطر عشق.

یکصد چهره

(ONE HUNDRED FACES/AFZAL SHAUQ)

چشم‌ها در اشتیاق دیدار
او چگونه خواهد شناخت آرزوی قلبش را
در نود و نه چهره‌ای که دیده است
صدمین چهره
همانی که...
به نام خدا..
ادعایی دارد
چهره‌ای که
بی چهره است
و فقط احساس می‌شود.

عشق تفاوت‌ها را پایان می‌دهد

(LOVE ENDS DIFFERENCES/AFZAL SHAUQ)

این منم و تویی
که به دنبال فرونشاندن گرسنگی این
قلب‌هایی هستیم
که گویی مثل ما هستند
به همدیگر احترام می‌گذارند
دوست داشتنی‌اند...
و مردانه می‌ایستند اما...
وقتی تو به من نگاه می‌کنی
دل‌م می‌خواهد برای حقوق زنان بجنگم
چرا که من یک مرد هستم.

عشق زبان ندارد

(LOVE HAS NO TONGUE/AFZAL SHAUQ)

دلم می خواهد
عشق بیاید
عمق زیبایی تو
دارایی من شود
و آنجا رویم
که همه چیز را فراموش کنیم
دلواپس
عرق ریزان از این آتش
که می تواند مرا خاکستر کند
من دلم می خواهد عشق بیاید
اما در چشم های تو مخالفت می بینم
هیچ حسی از عشق نیست
فقط کمی و سوسه.
حرف های من منجمد شده
و من ساکت می مانم
چرا که این عشق
زبانی ندارد که با آن سخن بگوید.

فخر عشق ، خدایی می سازد

(PROUD LOVE TURNS GODDESS/AFZAL SHAUQ)

با احساس بزرگی برای او
او که دوست دارم شادش کنم
او عشق مرا پس می زند
مثل سنگ است
همان سنگی که با آن صنم می سازند
و زیبایی پنهان
رفتار بی رحمانه
همه او را به یک خدا شبیه می کند.

سر تسلیم

(SUBMISSION OF HEAD/AFZAL SHAUQ)

این انتخاب توست
که مرا مال خود بدانی
یا نه
اما ای یار من...!
من چون یک هندو
در کلیسای ذهن تو هستم
با تعظیم در پیشکاهت
دوباره و دوباره.

جلوه پروردگار

(THE FACE OF GOD/AFZAL SHAUQ)

به من بگو...
آیا این همان رخ است که...
مدت ها پیش
به صدها چهره
رنگ
طعم
و تاثیرات زیبا
تجزیه شد..
آه ، خدای بی رخ بزرگ
در هر ذره این کائنات
رخ می نمایاند.

دعای آخر

(THE LAST PRAYER/AFZAL SHAUQ)

دعا می کنم
به پیشگاه خدا
که آیا می شود
پروردگار
آنهايي را که به راه شیطانند
یکی یکی قربانی کند.
این انسان ها
تغییر چهره می دهند
به بهانه آوردن صلح
کامیابی
روشنایی
لبخند می زنند
اما درد می آورند
و دیگران را می آزارند.

قدرت پروردگار

(THE POWER OF GOD/AFZAL SHAUQ)

ایمان دارم که
هیچ کسی نیروی واقعی ندارد
بندگان خدا
که در اعتقادشان استوارند
هرگز در مقابل هیچ کسی تعظیم نمی کنند
مگر پروردگار.

آه..ای خدای قدیر...!!

(OH... ALIMIGHTY GOD...!!/AFZAL SHAUQ)

با امید
به تو توکل می کنم
که تو قلب بی گناه مرا
نجات دهی
در آن سرای مقدسی که
تو در آنی.
آه، ای قدیر مطلق
من ضعفم را در پیشگاه
رهنمودهای قرآن می شناسم
که گناه را نشان می دهد
و می خواهد که کور کورانه پیرواش نباشم
خودم را تغییر دهم
که از تنفر متنفر باشم
و به گناه افتخار نکنم
می خواهم پرستنده واقعی تو باشم
دعاگوی مداوم
پیشانی بر خاک

چون غلامی تسلیم
تا ایمانم را به تو
تنها آفریدگار انسان و روح
و رئیس بزرگ
بخشنده زندگی
و اعطا کننده نفس زندگی
نشان دهم.

لحظه های تنهایی

(LONELY MOMENTS/AFZAL SHAUQ)

قلم در دست
آنرا بر فراز تصویر تو می چرخانم
که نشانی از من
بر چهره تو بگذارد
همین که من تلاش می کنم که نقشی بنگارم
تصویر تو ناپدید می شود
و من این ها را می نویسم.

جنون

(MADNESS/AFZAL SHAUQ)

خیلی دور از تو
من گم شده ام
در حصار بی نهایت سرنوشت
من در خواب راه می روم
همچنان با چشم های باز
من گم شده ام
برده رویاهایم
گمشده در عمق جنون عشق
هنوز چشم های من باز است.

شاهزاده

(LORD/AFZAL SHAUQ)

آیا من...

شاهزاده عجیب قلب تو ام؟
تردیدی وجود ندارد که
تو آرزوهایت را به بند می کشی
زیبایی تو
مرا به بندگی می کشد
آنچنان که اینک هستم.

فقدان آرمان

(LOSS OF THE IDEAL/AFZAL SHAUQ)

از تمام موفقیت های زندگی ام
مغرور بودم
ولی هنگام جشن
چهره آرزوهایم پدیدار شد
به جای لبخند های شیرین
و حالتی مهربان
او به من خیره بود
با چشمانی خشم آلود
بانوی آن چهره
به کنار من آمد
چون دشمنی که
با رفتار ظالمانه اش
چهره ام را می خراشید
تا ابد در ویرانی این رویا
و من
برای خودم
غریبه شدم.

مسافر گمشده

(LOST PASSENGER/AFZAL SHAUQ)

حالا رنج بکش!
مسافر گمشده بیچاره
تقصیر خودت است.
هی شوق!
این بار در سفر
خوب نیندیشیدی
انتخاب تو
سرگردانی در راه هایی بود
که آنها را قبلا طی کرده بودی.
و حالا
مسافر گمشده ای
دور از خانه ات هستی.

عشق و خون

(LOVE AND BLOOD/AFZAL SHAUQ)

کسی که به تو می خندد
برایت آرزوهای خوب دارد
اما کسی که در شرایط بد تو
گریه می کند
دشمن توست.
این معیار حلقه های انصاف توست...
آه،... برادر عزیز من
با حصارهای خون و عشق
من چگونه می توانم ارتقا یابم
و در اوج ها بزیم
و برای زندگی تاسف بار تو گریه کنم
و چگونه می توانم امکان شنیدن گریه پشتوها را
برای تو فراهم کنم؟

تو فکر می کنی... این عشق است؟

(IS IT LOVE...YOU THINK? /AFZAL SHAUQ)

هیچ چیز ساده نیست
نه در انسان ها
نه در عشق
بیندیش
تو عاشق من
من عاشق تو
یک قلب
جلوه ظاهری
من جسم تو
تو جسم من
یک بدن
در واقع
تو آنجا زندگی می کنی
من اینجا
جدا.

آیا این عشق است؟

(IS THIS LOVE...?/AFZAL SHAUQ)

درست می گویم؟
آیا سال ها پیش
مخفیانه
در قلب تو جایی داشتم؟
حیرانم از این احساس
آیا این قلب تو است
که در آخر به روی من
گشوده شده است؟
تو
بی شکست
با اختیار قلبت را
می بندی
نا مطمئن
من جا می مانم.

عشق و انتخاب

(LOVE AND CHOICE / AFZAL SHAUQ)

خانه ما
آنگونه که من تو را دیدم
و تو مرا دیدی
ساخته شده
نگاه‌هایی که ما دادیم
تماسی که هرگز نداشتیم
زندگی در سکوت
در جزیره‌های جدا
و آب‌های قیرآلود که بین ما است
راه زندگی
ما را جدا کرده است
گویی که ساکن و نیزیم.

نیمه دوم

(SECOND HALF)

کسی که تمام شب
مرا با چشم های بسته ام
بیدار می کند
کسی که مرا در تمام روز
با چشمان باز
می خواباند
نیمه دوم من

به دنبال محبوب گمشده

(SEEKING LOST BELOVED/ AFZAL SHAUQ)

چگونه جستجو کنم
محبوب گمشده ام را...
که ترک صدا و نشانش
داغ بر عمق قلب من نشانده است
هرگز رد پایی از او نیافتم
هیچ نشانی از او نیست
شاید...
درد دریا باشد.

عشق پنهان

(UNANNOUNCED LOVE/ AFZAL SHAUQ)

می دانم
که تو هم مرا دوست می داری
می دانی
که تو را دوست می دارم
اما
اما کدام یک از ما
اولین رز سرخ را به دیگری خواهد داد؟
هیچ یک از ما نخواهیم توانست
نیاز این عشق را نشان دهیم.

نشان عشق

(SIGN OF LOVE/ AFZAL SHAUQ)

توصیفی از نفرت تو
وقتی مرا می نگری
لبان قرمزت را با عصبانیت
می گزی
اما در حرکات تو
چیزی می بینم
پنهان در درونت
این نشانی از عشق است.

عشق خاموش

(SILENT LOVE/ AFZAL SHAUQ)

این ارزوی دل من است که
که همه رازها
و همه تجربه های تحمیلی ام را
برایت بازگو کنم
من بدون شجاعت
در خاموشی عشقم را نگه می دارم
از ترس این که تو مرا
خود خواه بنامی.



امیدوارم خوانندگان
پارسی زبان
این ترجمه را
بپسندند، که ترجمه
ایده های شوق بر
مثنوی انس است
افضل شوق است
..... فاطمه صلاحی

شعرهای پشتو از: افضل شوق / ترجمه به پارسی از: فاطمه صلاحی



افضل شوق
شاعر آرزومند صلح

باب دویم

بعنوان: شاعر بودن

آدرس شگفت انگیز

(AMAZING ADDRESS/ AFZAL SHAUQ)

براستی... نغمه خود را به چه کسی پیشکش کنم؟

امروز

و شعر مرا آواز کرد

و پرسید از عصاره شعرم

نمی دانست که تمام شعر من به زیبایی

تنها از او می گوید...

دخترهای عمانی

با نام آنها می نویسم

قلبی دارم اما تنها یکی

هنوز اینجا هر دختر جوان

همچون شعله دیگری

قلبم را کم می کند

همان کاری که آتشی بزرگ

با جنگل می کند.

سرودی از... عشق بی حاصل

(ANTHEM OF DEPRIVED LOVE/ AFZAL SHAUQ)

اینجا

نمی توانی جدایی ببینی

اینجا

سیاهی

غروب را پهن می کند

اینجا

زخم های عاشقان دل شکسته زندگیمان

در تک ستاره تشنه عشق آشتی می کنند

اینجا

زمان می ایستد

آرامش تمام می شود

اینجا

آتش های سوزان

ویران می کند

اینجا

زندگی پایان می گیرد

مرگ
اینجا...
خانه های نو
گورها
اینجا
تمام عشق
گم شده
زندگی ما در تک ستاره ای تشنه عشق آشتی می کند
اینجا
راه های خاردار
بن بست اند
اینجا
راه زندگی
بی بهره است
تشنه
زندگی ما
در تک ستاره ای تشنه عشق
آشتی می کند.

در مرگ ستاینده

(AT THE DEATH OF ADMIRER/ AFZAL SHAUQ)

کسی که بن بست های زندگی را
برای من گشود
کسی که ترغیب می کرد به پیش روی
با شهامت
امروز...
اقبال بد آمده است
در ماتی که هستم
غمگینانه
اشکهای نیایش در غار او
قلبها می گیرند
در احساسی از فقدان بزرگ
در جستجوی آرامش اما کجا
کنارم سنگ قبر آن مرده
تنها.

شاعر بودن

(BEING A POET/ AFZAL SHAUQ)

کسی

که مرا در شیرینی ملاقات روحم کشت

همان کسی است

که در سختی نبرد برای دختر رویاهایم،

زنده نگاه داشت.

دلیل الهام

(CAUSE OF INSPIRATION/ AFZAL SHAUQ)

چگونه می توانم
این رویاهای گرانبها را
درباره عشق پاکم
از یاد ببرم؟
من نگه می دارم
نام عاشقانه ات را
که با هم بروی سنگ های تمام دنیا
نوشتیم
اوست...
بهانه شاعری ام
دلیل الهام زندگی ام.

تکمیل

(COMPLETION/ AFZAL SHAUQ)

با صدای خواب
بیدار می شوم
در تمام دنیا
جفتها خواب
همه دوگان دوگان
و من
تنها
تنها ایستاده بودم
فقط سایه ام در کنار من
هنوز سایه
به من امید می دهد
که من همراه خوبی دارم.

قدم‌های پای خسته

(DEAD FOOT STEPS/ AFZAL SHAUQ)

ترس مرا تمام می‌کند...

قلبم جا می‌زند.

بر حذر باش...

مرگ صدایم می‌کند

بزودی من رفته‌ام...

و چون جای پاییی که باد از شن محو می‌کند ناپدید خواهم شد...

اثر عشق

(EFFECT OF LOVE/ AFZAL SHAUQ)

این عشق حقیقی است
وگر نه...
شوق...!
کجایی؟
گم شده ای..
مثل سنگ در میان کوهستان های پشتو
محبوب کجاست؟
با سلوک مهربانش
مثل آهو
با فرهنگی از آدمیت
خلاصه کنم..
رفته است
مثل یک طوفان سهمگین
همانی که آفریقا را در بر گرفت.

فراموش کردن او

(FORGETTING SOMEONE/ AFZAL SHAUQ)

توضیح نفرت آسان است
اما کسی را از قلب و فکر بیرون کردن
زمان زیادی می خواهد
و خیلی خیلی سخت است.

یار صد ها نفر

(FRIEND OF HUNDREDS/ AFZAL SHAUQ)

او که به من نگاه می کند

شبیه تو است

همان که شیرین لبخند می زند

شبیه تو است

همیشه

حس چیزی گمشده

در تو.

و من می گویم

این تویی

آن تویی

اینجا تو

آنجا تو

و به خاطر این و آن

من یار صد ها تن هستم.

وضعیت جهان

(GLOBAL STATUS/ AFZAL SHAUQ)

نمی دانم چه هستیم؟
یا به دنبال چه هستیم؟
من تنها کسی هستم که می گویم
جهانی شدن از بخت بد من است
دنیا هم
رفتار بشر اغلب
نوع بشر را به سخره می گیرد.

دل

(HEART/ AFZAL SHAUQ)

دیوارهای شکسته
درست خواهند شد
ساقه های تهی
می توانند برگ های تازه بدهند
اما قلب من
جگر سوز درد
مانند پرنده پر بسته ای است که
که تلاش می کند پربزند
اما درد می آید و او نمی تواند.

امید درد

(HOPE PAIN/ AFZAL SHAUQ)

امید دردها
مرا منتظر نگه داشته است
آیا زمان ایستاده است؟
بعدها، در روزهایی که می آیند
هر روز، عذاب نابی خواهد بود
تو دعا کردی؟
که من دیوانه شوم
ذهنم را گم کنم؟
این ناله ها اشک هایم را جاری می کند
به این روزها عادت می کنم.
این جدایی، تحمل ناپذیر است
همواره دردهای بسیاری وجود دارد.
بهتر است که این درد
در امید دیدار بماند
تا اینکه فکر کند
هرگز دیداری نخواهد بود.

چگونه باور کنم؟

(HOW TO BELIEVE? / AFZAL SHAUQ)

چگونه باور کنم
کہ عشق تو حقیقی است؟
نمی دانم
کہ تو ہم درد مرا حس می کنی...؟
آنچنان کہ من درد تو را؟
آیا حقیقت دارد؟
آیا چشمانم باز است
و تو واقعا اینجایی؟
تو همچنان
انگار کہ مرا نمی شناسی
و من غریبه ام با تو
خود را پنهان می کنی
با این حال
تو به عشق تکیه می کنی.

هما

(HUMA/ AFZAL SHAUQ)

به برکت زیبایی
بانوی جوان مغرورانه
بالهایش را مثل هما
می گشاید
به دنبال هراس تو
آهای! به من سایه ننداز
وگرنه وقتی پادشاه عشقت شدم
قلبت را خواهم گرفت.

آن تو بودی....

(IT WAS YOU.../ AFZAL SHAUQ)

تو بودی

همان که

که در طول قرن ها

مضطرب و منتظر بودی

حالا

راه قلب مرا پاک کن

تو همیشه بهتر می دانستی

که همه مرا فراموش کردند حتی خودم

تو بودی

همان که

نامش برای من غافلگیرکننده بود

و تا ابد در ذهن من در حال سوز و گداز

همان که آرزوهایم را تصرف

و اندیشه ام را شکار کرد

تو بودی

همان که

هیچ کس دیگری نمی تواند باشد

همان بهترین یاران
همانی که تو هستی
تو بودی.

سفر... محو شده

(JOURNEY...ERASED/ AFZAL SHAUQ)

داریم می رویم
جای پا در پشت سرمی ماند
باد می وزد
گرد و غبار رد پایمان را محو می کند
گناهان خاک شیطان رفته است
او جلودار است
پیشاپیش می رود
آنچه پشت سر است نیز
اکنون رفته است
انگار تا به حال
هیچ کسی این راه را نرفته است.

آرمانی

(IDEAL/ AFZAL SHAUQ)

"دختر این روستا!
آیا او را دیده اید؟
می دانید کجا می توانم او را بیابم؟"
آن نگاه غریبی را که او به من داد
در ناباوری مرا شیدا کرد...
"مرد...! تو دیوانه ای..."
"کسی که به دنبالش می گردی
اهل این روستا نیست.
آن که تو می گویی یک پری است
و پری ها هرگز در روستا نمی مانند
پریان به سرزمین پریان می پرند."

در ملودی موتزارت

(IN THE RYTHEM OF MUZART/ AFZAL SHAUQ)

حسش کن

این پرده آواز

این نغمه شیرین

در ملودی موتزارت را

برای من

بسیار شگفت است پیچ و تابم

در نشاطی سترگ

در ملودی موتزارت.

آیا من تصویر نوشته های موتزارت هستم

در این ملودی که به خوبی می شناسمش؟

آه، رفیق گوش کن

(LISTEN...OH FIREND/ AFZAL SHAUQ)

رفیق گوش کن
قیمت شگفتی و زیبایی ات را
با جان و دل خواهم پرداخت
من...
همان که خدا قلب مهربانی به او هدیه داده است.
تو...
همان که بی رحمی
و امیدهای مرا ویران می کنی
همچنان عشق من بیشتر می شود
و در این آرزویم که
تو روزی مرا دوست بداری.

من یا دنیا؟

(ME OR THE WORLD? / AFZAL SHAUQ)

تعجب می‌کنم اگر انسان‌های پیرامونم
از اقبال یا سرنوشتشان توانند گریخت
و این درد بزرگی است که آرزوها را
خارج از دایره اختیار ببینی

پس چرا من

یک شاعر

یک مسافر

محکوم شدم که تمام دنیا را

با مردمانش ببینم

و مجبور شدم به تنهایی

غیاب خودم را در خودم

تحمل کنم.

شاعران ملی

(NATIONAL POETS/ AFZAL SHAUQ)

این دلواپسی ها برای چه کسانی است افضل..!
اینجا هر کسی
آماده جنگ است
چرا که شاعران هم
چاقوهای خود را بسته اند
و شمشیرها بر کمرهاشان
همچون سربازان
در کنار هم ایستاده اند
بر روی قبرهای مغولان مرده
آنها سرود آزادی می نویسند
گویی که آنها فرزندان خوشال خان هستند
در حالیکه دیگر پشتوها
در تعلق دشمن- شاه آرانگ زب هستند.

پیام آف لاین...!!!

(OFF-LINE MESSAGE/ AFZAL SHAUQ)

هی تو...!
می دانی کسی که قرار است
نیمه تو باشد
چگونه می آید...?
من از کسی می پرسم که بی چهره است حتی برای خودش
اما
این او بود که
به چنین کلام شیرینی
مثل یک رویا تاکید می کرد
و وقتی که
صبح روز بعد
من از خواب برخاستم
با احساسی عجیب
اولین چیزی که در آینه دیدم
تصویر عجیب اما زیبای دختری بود
که چهره اش را با دست گذر زمان من

چین و شکن می انداخت
و دومین چیز
که مرا گرفتار کرد
در زنجیر خیال
همان جمله رویایی بود
که "او" به عنوان پیام آف لاین
در شبکه برای من گذاشته بود.

یک سوال

(ONE QUESTION/ AFZAL SHAUQ)

از تو می پرسم
آیا بقا درست است؟
آن بچه کیست؟
کودک خیابان ها
گرسنگی در چشمانش
لبهای ترک خورده و خشک
و هیچ بازی برای او نیست
هر روز رنج می کشد
به دنبال معاش
در زباله های فاضلاب.

قلب گشاده

(OPENING HEART/ AFZAL SHAUQ)

کسی قلب خود را بر دیگری
می گشاید
عشقشان پنهان
مثل گلهایی که
رنگ های زیبایشان در جوانه شان
ناشناخته می ماند
و رنگ زیبا
وقتی که گل باز شد
آشکار می شود.

مسافر شاعر

(POET TRAVELER/ AFZAL SHAUQ)

نامطمحهره اصلی تو

گاهی اوقات

چین

یوپا

سارا

ناتاشا

یا ونسا

کایکو

چوی

عذرا

مہش وری

شانگ

و جوآنا

امانہ یکی

ہمچنان در سفر

خستہ از سفر

ہر سرزمین جدید

جنون مرا می افزاید
این تصویر... تو
چهره رویاها
افکار مرا شکار می کند
من در جستجوی تو خواهم ماند
همه دنیا را
همه زندگی ام را.

گناه تکراری

(REPEATED SIN/ AFZAL SHAUQ)

آه...

چه بد ذات است

این چرخ زندگی

عشق رویایی ام را

این چهره آرمانی را

باز در یک غریبه دیدم...

سپس تمنای بی پایان قلبم در تبی سوزان

و پیروزی گناه

من...

شیفته قلبها

دوباره گناه می کنم

من تنها نیستم

(I AM NOT ALONE/ AFZAL SHAUQ)

من تنها نیستم

فرشته مرگ

پی در پی

مرا در آغوش می گیرد

دلواپسی ها کم می شود

آتش عشق

در دلم شعله می گیرد

من تنها نیستم

سایه های مشکوک زندگی

همیشه در کمین اند

در گریز از خودم

به جلو و عقب می دوم

من تنها نیستم

من ، دارا

در جستجویی طولانی برای ملجایی

پناهگاهی

که هیچ کس حتی فرشته مرگ را هم نبینم

پس چه کنم؟
در رویاها
همچون باد آزادانه قدم می‌زنم
می‌چرخم
با جاری شدن شب
محدودیت‌ها رفته‌اند.

من...تو

(I... YOU/ AFZAL SHAUQ)

من

انسان

مثل تو

جسم

عواطف

تأثيرات

زمستان

تابستان

بهار

و پاییز

من...

می خورم

نفس می کشم

هنوز خودم

تو

متفاوت

تو...

از درون ساکت
اما چشم هایت هنوز
همچون آینه
من...
سنگین از احساسم
خیلی وقت است که
به پیشگاه تو
همه چیزم را فدا کردم.

بی کلام

(SPEECHLESS/ AFZAL SHAUQ)

من هدر رفتم
با چشم‌ها بلعیده شدم
با زیبایی‌ها دزدیده
با رفتارها افسون
و با حرف‌های شیرین الهام شدم
پشت سر جامانده
تن تهی من
خاطرات...
آرزوها...
و افکاری که مرا کم کردند.
نمی‌توانم تو را سرزنش کنم
و نه تقدیر را
و نه خدا را
چرا که خودم تمام این مدت ساکت بودم
و شکایتی نکردم.

رنگ هشتم

(THE 8TH COLOR/ AFZAL SHAUQ)

در عمق خواب

می بینم

صحنه های زیبایی

که به آنها چشم دوخته ام

خیره...

زیبایی رنگ ها آشکار می شود

تصور می کنم هفت تا هستند

اما با شگفتی من

می بینم که هشت تا هستند

و هشتمین رنگ در میان آنها

من هستم.

تشنه آرزوها

(THE THIRST OF DESIRES/ AFZAL SHAUQ)

امیدهایم مثل اسبهای تشنه
هر غروب برمی گردند
خسته از این جستجو برای محبوب واقعی من
و من با آب شور چشم هایم
تشنگی اش را فرو می نشانم
و با این آب شور
تشنگی شان بیشتر می شود
آرزوهای من با این عشق
از ممنوعیت پر می شود
اما من تنها کسی هستم که
باید فواره باشد.

زنجیر افکار

(THOUGHTS TIE/ AFZAL SHAUQ)

آه آیا ممکن است
روزی رویایم را
با چشمان باز ببینم
محبوب قلب من
آرمان من
پنهای از نظرها
نشاط قلبم
آرامش شیرین جانم
یارم
عاشقم
از آغاز زندگی من
تنها سایه ای پنهان در شب
گمشده
بی سرانجام، پیوندهای روشن زندگی
تا اینکه جلوه رویاهایم را
یافتم.

به یک گل

(TO A FLOWER/ AFZAL SHAUQ)

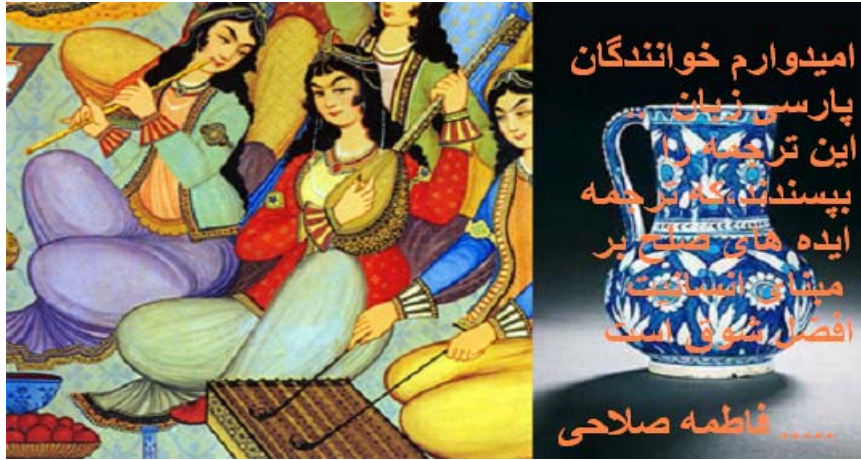
آه انسانیت
گل سحرآمیز
با افتخار بزرگ
من خاری بر ساقه تو هستم
و با هر درسی از زندگی
که فرا می گیرم
گلبرگهایت را می شمارم
تا زندگی را برای مرگهایی که دیده ام
ارزشگذاری کنم.
تا گذشته را
با فرار حال
ارزش نهم
تا عدالت را
با بی عدالتی هایی که دیده ام
ارزش نهم
و همزمان با پر شدن گورها
خدا را قدر بدانم

پس ای انسانیت
گل اسونگر
با هزاران خار مثل من
زیبایی تو مصون خواهد ماند.

نظم شعر

(VERSES OF POEMS/ AFZAL SHAUQ)

حس می کنم
آشفستگی روحی را در خودم
تو همان ملکه ای هستی
که حالت قلب مرا می سازی
و هر شب رویا می آوری
نماینده ای از احساس شیرین
و آن را چون گردنبند گلی به من میدهی
وقتی صبح می آید
رویایها نوشته های مرا
در این شعرها
الهام می کنند.



شعرهای پشتو از: افضل شوق / ترجمه به پارسی از: فاطمه صلاحی



تمنای دل

(BEGGING HEART/ AFZAL SHAUQ)

از فواره ها
تا کناره رود
تا ساحل دریا
من هستم
قلب من گدای عشق
و چون بیابانی خشک تشنه
برای آب می آید
دوباره و دوباره...

کودکی از کثافت

(CHILD OF DIRT/ AFZAL SHAUQ)

می اندیشم شاید
تو گلویم را گرفتی
در لحظه تولد پسر ایمانت
که در آغاز جوانی اش رهایش کردی که در نبرد بمیرد.
با فریب دروغ و قارت، مفتونش کردی..
و اینک خویشاوندان او... قاتلان او هستند..
و حتی در تشییع جنازه خونبارش تنهایش گذاشتی..
من به روی شانه هام او را کشیدم
و جسمش را به قبر دادم..
تو چه می اندیشی؟
کدامیک درد بزرگتری خواهد بود؟
در هر صورت تا دنیا دنیا است..
پسر ایمان تو همچنان
فرزند کثیفی خواهد بود....

فرزندان آدم

(CHILDREN OF ADAM/ AFZAL SHAUQ)

زبان مانعی برای فهمیدن نیست
این چشم‌ها هستند که تظاهر به کوری می‌کنند
و نخواهند دید
تصاویر گویای هر زبانی را...
فقط ببین
عواطف را
آرزوها را...
و رفتاری که انسانها مانند حیوانات
نشان می‌دهند
با هم...
ما تصاویر را به دوش می‌کشیم
انسانیت گم شده...
مائیم در ماتم مرده‌ای مشترک در زمین
مائیم و پیوندهای گسیخته
و نیازی برای التیام.

همراهی روشنایی

(COMPANIONS OF LIGHT/ AFZAL SHAUQ)

ما...

دیوارها را نوشته ایم با نفرتی عظیم

و مردم...

جدا.

ما...

در تمنای عشق

به سوی دیوانگی بی نهایت

سوق داده می شویم

ما...

ایستاده ایم

شانه به شانه

با امید و خواهشی راسخ

ما...

گرچه متفاوت

اما با هم می رویم

چونان سایه یک بدن

ما...

به دنبال خورشید
با شهامت نور
با دوستان شب می جنگیم
ما
اینک با چشمان باز
در جستجوی یاران
تا سیاهی را پایان دهیم.

آرزوی انسان

(DESIRE OF HUMAN/ AFZAL SHAUQ)

جدا از نگرانی های معمول زندگی

من در قلبم

آرزوی صلح دارم

با دندان های زمان نگه داشته شده ام

همچنان که مرا می فشارد

من با این رویا می زیم

تا ابد آرزوی تحقق این آرزو را دارم.

شوق دیدار

(DESIRE TO MEET/ AFZAL SHAUQ)

مثل بیمار رنگ پریده
قلبم خفه می شود
این اوست...
همیشه از انتظار بیزارم
می خواهم...
او مرا بازی می دهد
قول داد به زودی...
امروز؟...
برای دوستان نو
شوق دیدار
همیشه می ماند...

توقع

(EXPECTATION/ AFZAL SHAUQ)

من در امید می زیم
و این شبی است که
تو می خواهی در آن بمانی
اما

مثل سایه ای در روشنایی روز
تو در کنار من می مانی
اما همین که خورشید غروب می کند
و تاریکی به زمین می ریزد
تو مرا ترک می گویی
یار شیرینم
تو شمع خانه دیگرانی
پس من نمی توانم
توقعی داشته باشم.

به خاطر یک جواب

(FOR THE SAKE OF AN ANSWER/ AFZAL SHAUQ)

هرگاه

به خاطر می آورم

ملت ها را

افتخارات را

یک سوال پدیدار می شود.

آیا ما واقعا یک رسوایی نیستیم؟...

مایه که ساکتیم

همچنان که پیشرفت ها پدید می آیند

چه چیز ملت ما

پشتوها را

سربلند خواهد کرد؟

آهای بانو !

(HEY GIRL! / AFZAL SHAUQ)

مثل گل‌های قشنگ
که پراز زیبایی اند
قلب من
فکر من
احساس من
تورا می خواهد.
اما قلب تو
مثل سنگ خارا
افکارت به طرز خسته کننده ای
پنهان اند.
در گذر زمان
سنگ ها به شن تبدیل می شوند
سبک می شوند
و بالاخره ما می توانیم
مانند غباری در دست باد
با هم پرواز کنیم.

خانه

(HOME/ AFZAL SHAUQ)

آری ممکن است...
که روزی بروی
و ما دیگر هرگز همدیگر را نبینیم
اما ای محبوب من...!
به خاطر بسپار
من همیشه در قلب تو خواهم زیست
آن چنان که تو در من.
هر قلبی خانه ای است
که مدت ها در آن زیسته ایم.
و آن خانه هرگز
نمی تواند فراموش شود.

امید روزهای خوب

(HOPING GOOD DAYS/ AFZAL SHAUQ)

شگفت آور است. نه؟
دام های تهی
دستهای خالی
همچنان که قرن ها می گذرد.
بر روی خاک کار می کنند
محصول پرورش می دهند
و هرگز سر تسلیم فرود نمی آورند.
من در امید میزیم
که زمانی برسد
که موفقیت آنها را
هرگز پایانی نباشد
گرد باد
مثل حلقه ای پریام
در دایره های خود می جهد
و بزرگتر می شود در بهار
حلقه های طبیعت
همیشه می چرخند

عهدی برای امید
روزهای خوب می آیند.

چقدر دوست دارم

(HOW MUCH I LOVE YOU/ AFZAL SHAUQ)

ای یار من!

این را از من می پرس

زیرا که حرف دلم در گلو گیر می کند

و صدایی از من بر نمی آید.

جدایی ناممکن

(IMPOSSIBLE OF SEPARATION/ AFZAL SHAUQ)

سعی می‌کنم بر فراموشی
در تمنای پاک کردن تصویرش در آینه چشمم
غریبه قلب من
حصارهای پیرامون مرا می‌شکنند
و نزدیکتر می‌آید
اما اشتیاق من بی‌نهایت است
من نمی‌توانم او را فراموش کنم
او مانند یک روسری ابریشمین
که در بوته خاری پیچیده شده
ممکن نیست جدا شود.

در جستجوی آن چهره

(IN SEARCH OF THAT FACE/ AFZAL SHAUQ)

آینه ذهن مرا به چنگ می آورد
هجوم رویاها
چهره ای را آشکار می کند
همیشه
همان چهره
نه چهره من
بلکه چهره گذر زمان
دوباره آن را لمس می کنم
با عشقی بزرگ
و حالا ذهنم
آن چهره را طراحی می کند.
گاهی از این رابطه می پرسم
بی پاسخ
فقط لحظه ای تامل در آن چهره.
دست سرنوشت بود
که روزی
آینه افتاد و آن چهره

شکسته شد.
بعد از آن در چهره هر دختری
به دنبال آن چهره گشتم
اینجاست قلب من
اینجاست کاسه گدایی من
اما اینها
هر کدام قطعه ای از آن چهره اند
شاید چشم
یا بینی
لبهای صاف...
اما کسی که من به دنبال اویم
آن چهره
برای همیشه رفته است.

آرزوی نا تمام

(INCOMPLETE DESIRE/ AFZAL SHAUQ)

بیا انجامش دهیم
آنچه را تا کنون انجام نشده
آن چیزی که...
هیچ کس با این عشق بی نهایت
به آن نیندیشیده است
که تو و مرا می گدازاند
یگانه می شویم.

آزادی گمشده

(LOST FREEDOM/ AFZAL SHAUQ)

شمشیر نیاکانت
تنها چیزی است که تو را کرده ای
که آخرین نشان از
غرور و آزادی تو بود.
حالا
فروخته می شوی
به خاطر گرسنگی ات
تانان بخری
و زندگی را تحمل کنی
و به زودی
غرور تو
افتخار خانوادگی ات
زنجیرهایی می شوند
که تو را به بند می کشند.

عشق

(LOVE/ AFZAL SHAUQ)

عشق...

بی هراس

کرو کور می کند

عشق

سنگ ها را آب می کند

جان ها را رها و وسیع می کند

دو قلب

می پیوندند

یکی می شوند

و با عشق

فرهنگ

مکان

عقاید

همگی ناپدید می شوند

این است آنچه من به آن ایمان دارم.

عشق و مهربانی

(LOVE AND AFFECTION/ AFZAL SHAUQ)

روزها و شب‌های زیادی گذشت
و من لبخندی بر لب نداشتم
چگونه می‌توانستم بخندم؟
در حالیکه
بی‌رحمی و خشونت را
قدم زنان پیرامونم حس می‌کردم
و تنها نشسته بودم
و دلتنگ
در اندیشه او
با چشمانی لبریز از شبنم
در شب سیاه با تلافی
اما ناگهان
و غیر منتظرانه
او مقابل من ایستاد
ترسیدم
و خیره به او
لرزیدم

او کیست... فریاد زدم
او لبخند زد
و گفت:
نترس، منم.
اما چه کسی؟
او برخاست
و هر دو دستش را به دور من پیچید
آری
و با درخشش چشمانش
و چهره تابانش
به عمق چشمان خیس من نگریست
با لبخند سحرآمیزش
دست مرا گرفت
و روی زانوانش خم شد
"من انسانیت هستم،
عشق، صلح
مهربانی هستم
دوباره زاده شده ام.
دوباره برگشته ام
باشنیدن آن صدای شیرین

چشم من از نشاط لبریز شد
و اشک بر گونه هایم جاری
و اندیشیدم:

آه پروردگار من!
آیا ممکن است

شادمانی

صلح

انسانیت

برای همیشه در دنیای ما
به جای وحشی گری بنشینند؟

آری

فرشته ها همیشه هستند

برای هدایت انسان ها

او گفت.

آرزوی من

(MY WISH/ AFZAL SHAUQ)

کاش سرنوشت، ملامت گر من نبود
وقتی که ضربان قلبم در تنهاجم است
این منم
و آرزوی من
و قلب من
که اسیر عشق آن چشمان زیبا می شود
و او
دست نیافتنی
با افسون و شهامتش
برای آرامش
به جام خالی از شراب دست می یازد...

اشتیاق

(SELF DESIRE/ AFZAL SHAUQ)

بیرون
هنوز کسی با نام بزرگ
قلب شجاع
دیده نمی شود
درون...
امروز کسی بی نام
و بسیار بی رحم
دیده شد
خودم...

خالکوبی اسم

(TATTOO OF NAME/ AFZAL SHAUQ)

شاید تو
همه تصویر مرا
از چشمانت بشویی
می توانی سعی کنی
نام خالکوبی شده مرا بردستی
با تیغ محو کنی
اما داغ عشق
همیشه می ماند
مثل یک به یاد آورنده
انعکاسی از عشق ما.

عشق ماهی

(FISHING LOVE/ AFZAL SHAUQ)

مرا به آن اسمهای چاپلوسانه نخوان
وقتی خودم اسمی دارم
این چیزی است که با ایمانم ادعایش می کنم
ای تویی که با اولین سلام صیاد قلب بی گناه من شدی
واز اعماق آبها مرا ربودی
همین که گفתי: "افضل شوق با تمام وجود دوستت دارم"

بیرق‌ها

(FLAGS/ AFZAL SHAUQ)

این، پرچم اتحاد ملت پشتو
همانند یک فرشته

ما- فرزندانش- را همچون مادر محافظت می‌کند
وزیر و سری خود جا می‌دهد که اندوه بیشتری از آنان نبیند
که هر کدام از آنها
خود یک پرچم‌اند
که با مباحثات موج می‌زند.

آینده

(FUTURE)

اگر امروز تحقق رویای دیروز است
پس گرسنگی چشم به راه فردا نیست
ماتم زندگی
نبرد برای زنده ماندن.

نسل‌ها

(GENERATIONS/ AFZAL SHAUQ)

اینک من

خیلی بزرگ شده‌ام

زمان

پا بر زمین می‌کشد

و ناپدید می‌شود

زندگی

طعم خود را می‌بازد

شیرینی‌ها تلخ می‌شوند.

مرگ...

پایان

و غذای کرم‌ها شدن...

حقیقت ناگفته

(UNSPOKEN TRUTH/ AFZAL SHAUQ)

پدر ما
به خاطر تو
ما باید حرامزاده خوانده می شدیم
ما، مردک تو
اعضای این جامعه
با لبخندهای فریبنده پری های دروغین
سوخته ایم.
فرهنگ ما
شان ما
ذوق و فضیلت ما
خاکستر شده است.

صدای چهره

(VOICE OF THE FACE/ AFZAL SHAUQ)

قلب من در شوق رخی است
که با چشم های خودم
در این دنیا دیده ام
آری، آن چهره
خیلی وقت است ملودی قلب مناست
و تا ابد بر من
حکمرانی خواهد کرد
این قلب من
دیوانه وار می تپد
چراکه در عشقی ناشناخته
یا احمقانه
به دام افتاده است
با این حال این دختر عجیب
زخم می زند
با حرفهایش
تو کی هستی....؟
تب عشق من

و آتش درونم
با هنر قابل بیان است
آیا او همان است... /
نمی دانم
من او را نمی شناسم
او ناپدید می شود
در پرده شرم پنهان می ماند
و من تنها
صدایی از او دارم...

مردہ متحرک

(WALKING DEAD/ AFZAL SHAUQ)

وجدان تسلیم دشمن شدہ
تن های زندہ
در خواب
چون مردہ ا
مردم امروز
راہ می روند
انگار در تشعیب جنازہ ہستند
و آنها کہ در ماتم تند
دور ریختہ می شوند
آرامش درونی
تن را کد خاکی
ہمہ جایش ورم کردہ
مردہ.

جنگ

(WAR/ AFZAL SHAUQ)

هرگاه

سرس را می برم

و کسی را می کشم

تن دیگری بر می خیزد

دوباره می کشم

باز بر می خیزد

جنگ چرخه بی پایانی است

رنج می دهد

درد می آورد

کسی نمی تواند پنهان کند

و نه می توانند تار و مارش مند

ادامه دارد

تا زمان به پایان برسد.

به نام پروردگار

(IN THE NAME OF GOD/ AFZAL SHAUQ)

دوباره و دوباره
خوی خود خواهی و وسوسه ها
به جهنم می انجامد
و مرا مشتاق راه شیطان می کند
اما خدای قدیر
که بزرگ و متعال است
بعد از تکرار گناهانم
مرا خواهد بخشید
و به من آرامش عطا خواهد کرد.

گمشده بی گناه

(INNOCENT LOST/ AFZAL SHAUQ)

بر خلاف فرشته‌ها
خدا به انسان‌ها هدیه‌ای عطا کرد
و آن آزادی‌شان
برای انتخاب راهشان است.
به این امید که آن‌ها را به بهشت رهنمون خواهد بود
اما
در چرخه‌آرزوهای آزمندانه
بیشتر آنان
راهی به جهنم می‌یابند.

نشان جهانی

(تقدیم به دکتر کو وهیبه سکانی افضل)

(GLOBAL SIGN, DEDICATED TO DR. OUAHIBA SAKANI AFZAL)

BY: AFZAL SHAUQ

همه خوش آمدند

نه فقط فلوریتا

ایکود

رعنا

و مدیها

حتی منوئلا

بسینیک

بوبا

لئو مای

خوش آمد به

سوفی

و پو سامانگ

همه آمدند که به ملودی بیبوندند

ملودی قلبهای متحد
نغمه سرایان بزرگ
مثل خلید
نوال
و پاسکال
نغمه های شیرین سر داده اند
خدیجه
مانال
مونا
و خاتون هم
ترانه های سنتی عربی می خوانند
ضرب تپش قلب ها
به دختر فرعون
به ملکه مصر
فرمان می دهد که
به خاطر عشق و دوستی
تاج پادشاهی خود را در کنار پای قیصر پشتوها
بگذارد.

برای دوستم

(TO MY FRIEND/ AFZAL SHAUQ)

بدون تو
من ناقصم
اینک شهرت
به خاطر تو
از آن ماست
زیبایی تو چون بهار
با رنگ ها تازه می شود
با جان و قلبم
با کسانی که در آرزوی تو هستند
رقابت می کنم
زخم های بزرگ زندگی
خیلی هاشان به دست تو خراشیده شده
خون من جوهر قرمز من شده است.
من درد نیش زخم های تو را می شناسم
زخم هایی که هرگز التیام نمی یابند.
هنوز همچون خار بر روی گل
دل من خواهد از تو مراقبت کنم.

من با آتش تو می سوزم...
و چون ققنوس که خود را در گرمای داغ تابستان
آتش می زند و می خواند
خاموش می شوم
من زندگی را
به خاطر تو دنبال می کنم
مثل مسافری که به سمت مقصدش می رود
به خود هجوم می برم
از وقتی که تو رفته ای
زندگی من چون یک غار است
که خودم را
و پوسته مرده بدنم را
در آن پنهان می کنم
و مردم آماده اند که مرا
دفن کنند.

برای ناتاشا

(TO NATASHA.../ AFZAL SHAUQ)

تو استنشاق نکردی
جلوه زیبایی گل را
و خارهای پنهان را
که قلب مرا می خراشند.
از برش های تو
قلبم را مصون نگه می دارم
اما تو همیشه در تعقیبم
مثل یک سایه.

برای تو.... !

(تقدیم به کسی که برای اویم)

(DEDICATED TO ONE WHO OWNS ME/ AFZAL SHAUQ)

عزیزم..!

هرگاه تو خواستی از من جدا شوی

این کار را بکن

گلوی مرا

زیر پاهایت له کن

و ناممرا از جانی که به آن

پیوند خورده ای پاک کن.



شعرهای پشتو از: افضل شوق / ترجمه به پارسی از: فاطمه صلاحی



رویا یا واقعیت؟

(A DREAM OR REALITY? / AFZAL SHAUQ)

نمی دانم که خواب دیدم یا حقیقت داشت؟
که تمام مردم با دم های بلند و گوشهای بزرگ
و سرهای شاخ دار
در حالیکه روی چهارپا ایستاده اند دیده می شدند...
بعضی در حال چریدن...
بعضی در حال پرسه زدن...
و بیشترشان در حال جنگیدن
جایی در جنگل درختهای بی برگ.
و در بیشتر اوقات حیوانات مختلفی دیده می شدند
که نه تنها با هم حرف می زدند
بلکه به طور شگفت آوری
دو به دو باهم قدم می زدند
با لبخند و خیمی از موفقیتی عجیب
و دست در دست به شهرهای تهی سوق داده می شدند
که سرگرم کنند.

در جستجوی رویاها

(DREAM CHASING/ AFZAL SHAUQ)

می رسم
با دست های خسته
او را به چنگ می آورم
با سرعتی زیاد
مرزهای صحرا جاری می شوند
او نگهبان شن های در چرخش
و اینک
هیچ چیز پنهان نیست
حالا
در سرزمین رویاها می زیم.

پری رویاها

(DREAM FAIRY/ AFZAL SHAUQ)

عشق رویایی من
پری رویاها
چقدر دیگر
تورا جستجو کنم
در بین دره های سبز کوهستان
چقدر بیشتر؟...
به من بگو.

رویای سرنوشت

(DREAM OF FATE/ AFZAL SHAUQ)

گوش می دهم به سوگواری اش:
آه دخترم
مدت ها در انتظار چنین روزی که
تو به زودی به محبوبت پیوندی
انگار آن روز رسیده است اما...
لحظه ای پیش
که خانه را ترک کردی
به تو گفتم که دیر نکن
لباس قرمزش را پوشید
خیلی زیبا و جوان
رفت که عشقش را ببیند
اما حالا عاشق تو
خاک قبری است
که تازه کنده شده است
گریه می کنم
از این سوگ عظیم
جامه می درم

به سرو سینه می زخم
زمین به دور سرم می چرخد
ناگهان تلفن زنگ می زند
پایان می دهد این کابوس شبانه را
پوشیده از عرق سرد
خدا را شکر
صدای شیرینت را می شنوم:
یک لباس قرمز جدید دارم
اگر می خواهی ببینی بیا شوق...

یار آرزومند

(DREAM-LIKE FRIEND/ AFZAL SHAUQ)

شاید

تو تنها کسی هستی

که رویای ناتمام مرا

که به سرزمین بی بازگشت پرواز کرده را

دوست داری.

رویاها

(DREAMS/ AFZAL SHAUQ)

رویا چیست؟

آنها نه دروغ اند و نه حقیقت

با این حال رضایت بخش اند...

رویاها...

چون هزاران آینه هر فرشته ای را یارای هویدایی دارند...

و توان فاش کردن هر چهره ای از زندگی ...

رویاها...

در جایی پنهان نیستند...

با چشم روح

هر تفاوتی را آشکار می کنند...

رویاها آنگونه نیستند

(DREAMS ARE NOT LIKE THAT.../ AFZAL SHAUQ)

هر کس، شادمانه
لبریز از شگفتی
با خون دیگران
تشنگی اش را فرو می نشاند
هر انسان با تکبر
مثل گرگ به نظر می رسد
که بالای انباشته ای از اعضای بدن آدم ها
زوزه می کشد
آنطور که من به یاد می آورم
آدم خورها چشم های خیره کننده و خطرناک
و لبخندهای حیوانی داشتند
عرق ریزان بیدار می شوم
قبل از اینکه مرا نیز شکار کنند
آیا خواب می دیدم؟
یا جنگ آغاز شده است؟...

تحقق آرزوها

(DREAMS FULFILLMENTS/ AFZAL SHAUQ)

"به تو گفته بودم"

قلبم می گوید

ای شوق

این یک فریب است

نور چشمانت اثر کرد...

دیدار یک رویا بود

آن چهره..

نمی توانست آنگونه باشد

نه..

کسی که تو از کمالات او می نویسی

که عشق او تو را به جنون می کشد

آیا رویا بود؟

نه، آن یک خواب نبود

تو واقعا ملاقات کردی

باید بدانی

مدت هاست که او تو را به چنگ آورده است

زیبایی که تو دیدی

زیبایی یک دختر نبود
بلکه زیبایی یک پری بود
که همیشه در خواب می دیدی اش.

پری

(FAIRY/ AFZAL SHAUQ)

سفر طولانی شد...
با قلب شکسته ام
کمی نفس تازه می کنم
از جایی دور
به ناگه آوای زیبایی می شنوم...
که مرا می خواند
و با هر انعکاسش
وجود مرا چون موم آب می کند
وقتی می رسم،
آنجا پشت چشمان من
اوست...
این رویا خیال انگیزتر از حقیقت است.
با چهره ای زیبا تر از عروسک...
و گیسوانی نرم تر از ابریشم
طلایی به دست باد...
و چشمانی سبز که زمرد را محو می کند...
چشمانم مفتون است...

که او را با بالهایی زیبا در میان گلها می بینم...
دست می یازم تنها برای یک لمس...
اما تا میرسم...
پرواز می کند...
با این رویا که تا ابد می آید و می رود
در فضای این شعر می زیم...
فرشته ها می آیند..
اما هرگز نمی مانند...
و هرگز با دست آدمیزاد لمس نمی شوند
آنها باید دورها را پرواز کنند
تا در سرزمین پریان بزنند
و بعد از آن روز
چونان آرزومندان
تمام دنیا را به دنبال آن پری زیبا می گردم.

بهشت یا رویا

(HEAVEN OR DREAM/ AFZAL SHAUQ)

فرشته ها

همه جا

اینجا بهشت است؟

خود را در بهشت حس می کنم

مناظر زیبا

چشمه های جاری

کوهستان های جادویی.

هر جا

حوری های زیبا

که با موج گل ها

به این سو و آن سو می روند.

هرچند برنده واقعی مشخص نیست

ولی من پروانه ها را دوست دارم

از شکوفه ها لذت می برم.

مردمان بهشتی جهنم

(HEAVENLY PEOPLE OF HELL/ AFZAL SHAUQ)

تسلیم در راه حق
دین‌هایی است که آنها پیروی می‌کنند
اما رفتار آنها
مانند ملحدان است.
گناهان انسان
حتی اگر از تاثیر آموزشی اش چشم‌پوشیم
به جهنم ختم می‌شود
ریا در نماز
دین جدیدشان درد دل
آرزوی مسلک دیگری دارد.

رویای پر معنا

(MEANINGFUL DREAM/ AFZAL SHAUQ)

هنوز مجبورم
که داستان را کامل کنم
او به من نگاه کرد
چشماتش بر من قفل شده بود
زبانش
لبهایش را ترکرد
و در شرمش
لبخند شیرینی
در پس پرده اش پنهان شد
در حالی که می گفت:
بایست لطفا
آرزوها هیچ وقت حقیقت ندارند.

رویای بی معنا

(MEANINGLESS DREAM/ AFZAL SHAUQ)

نه تنها در خواب
بلکه در بیداری هم
دوست دارم
تورا ببینم
که در این فضا ایستاده ای
اما بد اقبالی من
با قدرت اشتیاق
بی اثر می شود
و تو می توانی
با غرور
خودت را از من دور کنی.

رویاهای پدر

(PAPA`S DREAMS/ AFZAL SHAUQ)

این آن ملتی نیست
که پدر خوابش را دیده بود
و نه این آن زندگی است که
پدر خوابش را دیده بود
کوه ها و انسان ها
ایستاده در میان انسان ها
و آنها را جدا می کند
این رویای پدر نبود
تمام این کشته ها
با دست های خودمان
مجهز به سلاح
و خود را بشر دوست می نامیم
ما همان هایی هستیم که
برادرانمان را می کشیم
دخترانمان را از ازدواج محروم می کنیم
و باعث ضجه و زاری مادران می شویم

ما همان هایی هستیم که
همچون دزدان در کوه ها پنهان می شویم
به همراهی فرشته مرگ.

داستان یک رویا

(STORY OF A DREAM/ AFZAL SHAUQ)

تشریفات

شک برانگیز نیست

اما بی خبر...

این یک تله بود.

مردی از جامعه مرزها

رویا

(THE DREAM/ AFZAL SHAUQ)

رویا...
من با ترس
گریختم
و خودم را از
این سگ های درنده
نجات دادم
و هنگامی که به عقب نگاه کردم
همه چیز عجیب شد...
سگ ها انسان شدند
با نگاه های خشم آلود
در حال غرولند...
این سگ ها
که به خواب من می آیند
نقاب انسان به چهره می نشانند
اما آماده اند که درد بیافزایند.

رویای روز

(DAY DREAM / AFZAL SHAUQ)

لبخند تو

در رویای روزم

مرا شکار می کند

حس می کنم

قسمتی از رویای تو ام

وقتی که...

با چشمان باز می بینم

لبخند تو بر جان من

طنین می افکند...

یادداشت:- لبخندها قیمتی اند ، و من به شدت معتقدم که اگر لبخند کمی دوستانه باشد می تواند شکاف عمیق میان قلب ها را پر کند.

پس به جای سرگرم بودن به مکان‌ها، بیایید به قلبهای یکدیگر دلخوش
باشیم، چراکه...

"یک لبخند دوستانه بهترین سلاح در نبرد است"... اضل شوق

مرگ آرزوی من

(DEATH OF MY DREAM/ AFZAL SHAUQ)

با مرگ آرزویم
قلبم شکست
با هر آغوش او
رنجم سنگین تر شد
لبخند شیرینش
خنده مهربانش
همه مرا می میرانند.
و او نمی داند
به جای من
قدم های دیگری کنار او ست،
همان دشمن ابدی ام
قاتل امیدهایم
همیشه... عشق من
تو شکاف سال های منی
و شکارچی رویاهایم
که مرا به دیوانگی می بری.
در این لحظه دیدار

برای بار اول در تمام لحظه های عمرم
او با دیگری است...
وای از سرنوشت بی رحم من.

سرگردانی از عشق

(CONFUSION OF LOVE/ AFZAL SHAUQ)

تو مرا دوست داری
تردیدی نیست
اما این خود عشق است
که مرا در حیرت نگه می دارد
چرا که در عشق
عدالتی نیست
خیلی ها فرمان می دهند
خیلی راه ها وجود دارد
و همیشه
یک نفر در تردید می ماند.
آیا عشق آنها
آنگونه که مشتاقش هستند ، است؟
آیا آنگونه که می گویند است؟
سوال عشق را
پاسخ روشنی نیست
و همواره در میان حیرت هاست.

اعتبار

(CREDIT/ AFZAL SHAUQ)

جوابم را بدهی یا نه
این نوشته ها برای توست
نامه های عاشقانه
اما درست مثل احساس تو در این مورد
من نیز نا هشیارم
اما به آبروی من
نامه ها را بگیر و بخوان
عیبی ندارد
اگر حرفهایم
دلت را نرم کند
اما حتی ممکن است
تو نام مرا هم به یاد نیاوری...

چرخه تغییر زندگی

(CYCLIC TIRING LIFE/ AFZAL SHAUQ)

درست است که
سفر زندگی
هراسناک است...
و موانع بسیاری
برای رویاروی در راهش وجود دارد
اما با وجود اینها
امیدی در مقابل امیدها
ما را به رفتن وامی دارد
حتی پیشروی بیشتر
به خاطر موفقیت
به خاطر خوشبختی
که ممکن است روزی در همان مسیری که روزی شروع کردیم
تمام شود...

مسافر محکوم

(DOOMED TRAVELER/ AFZAL SHAUQ)

خوبست که من بالی ندارم
بالی برای رسیدن به ماه
والا محکوم می شدم
بالهای مرا اشعه های آفتاب سوزاندند
چرا که من هم
به عنوان یک بشر
خوی آزمندی دارم.

دقایق خواب

(SLEEPING MOMENTS/ AFZAL SHAUQ)

آرزوی من این بود که
رویاهای شبانه را
در نور روز تحقق بخشم.
سپیده صبح حقیقت را می شکند
حالا با چشم های باز
تصویر واقعی تو را می بینم
در چهره تو
قبل از خودم
ده ها هزار حقیقت می بینم.
از دقایق خواب من
زندگی من آشکار می شود

چشمان اسپانیایی

(SPANISH EYES/ AFZAL SHAUQ)

آن چشم‌ها...

شگفت بودند

چونان جام‌هایی

مملو از شرنگ

ابروها چونان کژدم

که در آن حتما

مارها پنهان بودند

هرگاه

نگاهی می‌انداخت

پیکانی از چشم‌رها می‌کردم

بانوی جوان اسپانیایی

با لبخندی شیرین می‌گوید...

اینطور به ما نگاه نکن

وگرنه

تاثیر شیرین‌زیبایی‌ها

تورا به ادامه‌راه پیکاسو

وامی دارد.



شعرهای پشتو از: افضل شوق / ترجمه به پارسی از: فاطمه صلاحی



شکوه... اما به چه کسی؟

(A COMPLAIN...BUT TO WHOM? / AFZAL SHAUQ)

شکوه ام را نزد چه کسی برم؟
آیا کسی اینجا هست...؟
قلبم به آدمهای اطرافم به ارث میرسد
در حالی که تلاش میکنند تنها برای کسی بتپد
که از کنارم می رود
نغمه های عاشقانه را با ساز قلبم می سرایم
ولی آنها ترجیح می دهند برای پول برقصند.

رفتارهای بی رحمانه

(ACTS OF CRUELTY/ AFZAL SHAUQ)

او دستش را با لبخند شیرینی

به من می دهد

اما پنهان در زیر ظاهر معصومش

رفتارهای بی رحمانه دارد.

اگر به طور تصادفی

ما به هم بخوریم

عصبانیتش می جوشد

با دندان های گره کرده می جهد

مانند شیری بر سر گوشت تازه.

با ترس مقابله میکنم

با حالتی از فرمانبرداری

او مرا و راند از می کند از سر تا پا

با انعکاس لبخند فریبنده اش

هوس را در چشمهایش می بینم

با نوک زبانش

لبهایش را خیس می کند

و من نیز پاسخ می دهم و لبخند می زنم

حیواناتی با دو پا

(ANIMALS...BUT WITH TWO LEGS/ AFZAL SHAUQ)

این از اقبال خوب
و از توفیق خداست که
تو روی دو پا راه می روی
تو نمی چری
برهنه ظاهر نمیشوی
انگار انسانی
اما در نگاه دوم
تو بیشتر حیوانی
درست مثل آدمهای حیوان صفت
از روزهایی که گذشت
و خون هایی که نوشیده شد
توسط ظالمان
زندگی فراخ شده است
اما تو اندکی تغییر کرده ای
تو این جنگ را ادامه می دهی
کردار شایسته ای نیست
که انسانیت را نشان دهد

و آرزومند بزرگی را فاش کند
مردمان سنگی
رفتارت را می بینند
آنجایی که ترکش میکنی
از تنها گذرگاه
این فرایند
این انقلاب
این تغییر اجتماعی...

دلال جنگ افزار

(ARMS DEALERS/ AFZAL SHAUQ)

از شمشیر پا پا خوشال

بعضی سلاح ساخته اند

تیرها

چاقوها

گلوله ها

و راکت ها...

چگونه می توانیم عامی های پشتو را سرزنش کنیم
که زندگی شان با کوهستان و صخره های نا هموار دشوار شده است

در حالیکه ما شاعران

بسیاری جنگ افزارها را می بینیم

و چیزی نمی نگاریم

جز گستاخی حرفهای فریبنده.

همانطور که هر دروغ گفته می شود

(AS PER THE FALSE SAY/ AFZAL SHAUQ)

چه می خواهی؟
با چه کسی می جنگی؟
می پرسند
سربازان ارتش
با چشم های حیران
و پاسخی داده نمی شود
هر کسی می پرسد
هیچ کسی پاسخ نمی دهد
حقیقت چیست
سبب جنگ؟
همه این برادران
آماده کشتن اند
هر کدام به خاطر دروغی که
با حالت روحانی گفته می شود
اگر مادرت با افتخار یک سرباز پرورش می دهد
که خواهد برد
و تو باید بمیری

به دست برادرت
یک شهادت اعلان شده...
حتما اینگونه خواهد شد.

در خطر احساس شکسته

(AT THE RISK OF BROKEN FEELINGS/ AFZAL SHAUQ)

این یک اعتراف است
روز رستاخیز خواهد آمد
اما آیا امکان دارد؟
ساکنان خانه های گلی
همگنان در شهادت
زندگیشان را چون انسان بگذرانند
یا...
آیا در این میدان
شان پشتوها خطر بزرگی است.

از شب، بیدار

(AWAKING FROM THE NIGHT/ AFZAL SHAUQ)

ستاره ها هیچ اند
مرداب اشعه هایی که چون جرقه سر از آتش بر می آورند و
پرواز می کنند
نیاز چون چوب خشکی
در تلاش برای روشنی ناچیزی در شب تار
تا سپیده فجر.
این فریب زندگی است
که وقتی آرزوها مایوس می شوند
برشانه های خسته سنگینی می کنند.
هنوز بیدار
دیده ها در انتظار نوری که بیاید
و تولد یک روز نو.

بین من و تو

(BETWEEN YOU AND ME/ AFZAL SHAUQ)

در حادثه عشق
من به دیوانگی می روم
در حالی که در پشت خودم چادر زده و میزیم
تواوج می گیری
آرامتر از حلزون
و ما عاشق های واقعی.

دنیای کور

(BLIND WORLD/ AFZAL SHAUQ)

در این دنیا
جرقه‌روشنایی نیست
تاریکی مطلق
خورشیدی طلوع نمی‌کند
غروب و شب طولانی شده
تاریکی مطلق
مرگ زودرس عشق جوان
تاریکی مطلق
دنیا کور شده است
قوانین بی‌اعتنا
تاریکی مطلق
همه داخل می‌شوند
در این غار اما
راه فراری نیست.

عروس مرگ

(BRIDE OF DEATH/ AFZAL SHAUQ)

ازدواج عجیب

کالسکه تطمیع

که از خویشاوندان سیاهپوست و مغولی و سفید پوست گرفته شده

نزاعی برای یک عروس

همه آنها را به غاری در دهکده جهان فرود آورد

جایی که تصور نمی شود زندگی

هرگز پایان گیرد.

عصر جدید حیوانی

(BRUTAL NEW AGE/ AFZAL SHAUQ)

درخت با سایه سردش
انگار برای همین رشد می کند که سایه بندازد.
جایی برای باز آفرینش و دمی استراحت
در امان از شعله های خورشید سوزان.
تورا می بینم
که مقصد جدیدی تعیین می کنی...
ای ویرانگر شهر خود
که نه دیواری و نه سقفی را سالم رها می کنی
از این سایه درخت آرامشت می سوزد
آیا شعله های شیفتگی را می بینی؟
یا ویرانه ای که پشت سر می گذاری؟

انسان حیوان صفت

(BRUTEL HUMAN BEING/ AFZAL SHAUQ)

حیوان های انسان نما چونان موجودی بد طینت
وجودت را چون گوشت خام پاره می کنند
و خونت را چون آب می نوشند.

فریاد

(CRY/ AGZAL SHAUQ)

فرزندان کوهستان
وقت آن رسیده است که
سکوت را پایان دهید
صدایتان را بیرون دهید
آنگونه که چوپانان کوهستان می کنند
وقتی با گله شان بر می گردند
شما حیوان نیستید که احساسی نداشته باشید
شما خواهان زندگی بهترید
آری، وقت آن است
که زبان شیرین پشتو
با فریادی مطالبه احترام کند.

برادر مغلوب

(DEFEATED BROTHER/ AFZAL SHAUQ)

چقدر عظیم تر باید بود؟
برای کامل شدن
انسان واقعی شدن...
به این سوال می اندیشم
در حالیکه در ردیف سنگ ها راه می روم
قبرهای پرافتخار
و سپس پاسخ می آید...
چقدر این مرده ها خوشبخت بودند
که حق خود را این چنین به تصویر کشیدند
قدم زدن در راه این بهشت زیبا
و قبرهایی که با گلها آراسته شده اند.

سربازان هازم

(DEFEATED SOLDIERS/ AFZAL SHAUQ)

چونان سربازی بیرق به دست...
به دنبال پیروزی در قلب تو پیش می روم.
تو اولین ضربه را زدی
و من یخ زده...
با یک نگاه کوتاه و سریع
آن چشم های زیبا
قلب مرا اسیر می کنند.
به جای هدفی که به دنبالش بودم
پر می شوم از آرزوها و احساساتم...
که یکی پس از دیگری
چونان سربازی هازم می افتند.

جهانی شدن

(DE-GLOBALIZATION/ AFZAL SHAUQ)

رهبان دنیا
جهانی شدن می نامندش
دنیا کوچکتر می شود
با این حال
سنت ها و هراس زندگی
سبب می شود که ملت ها دیوار بکشند
مرزها تنگ
سفرها غیر مجاز
و انگار...
دنیا پشت و رو می شود
فاصله به همسایه ها نفوذ می کند
اعتماد از بین رفته است
انگار جدایی پخش می شود نه نزدیکی.

شیاطین عصر جدید

(DEVILS OF NEW ERA/ AFZAL SHAUQ)

این بار مردان عصر مدرن
در مقابل شیطان صف آرایی کرده اند
و در میدان کارزار ایستاده اند

به جای اینکه گردن از دشمن بزنند
آینه ها را سنگسار می کنند...
برای شیطان
متهم اهریمنی
چهره هر یک از آن مردان بود.

همیشه پنهان

(FOREVER IN HIDING/ AFZAL SHAUQ)

در مقابل تو
من می خواهم تا همیشه چهره ام
در پس پرده باشد
و برای چشمانت همیشه پنهان
تو به قلب من نزدیکی
هرچند عشق من بسیار ژرف است
من در پس نقاب باقی خواهم ماند
فکر تو
و زیبایی تو
از من یک زیبایی می سازد
که نه وجود دارد
و نه می تواند باشد...

دوست یا دشمن

(FRIEND OR ENEMY/ AFZAL SHAUQ)

سوال این است که
از که بپرهیزم
با که دست دوستی دهم؟
آنها را می بینم
با چهره های مانند فرشته
فریب بزرگ
در حال مکیدن خون زندگی
این کاری شیطنانی است.
آنها را می بینم
با لباس های پاره پاره و خاک آلود
گمشده سرگردان
همیشه گمشده به خاطر ارزش های آن آسمان نشینان
آنها را می بینم
با حرف های شیرین مثل گل
که قلبهای سخت دارند چون سنگ خارا
و نگاههای چونان مار
با دندان های زهر آلود پنهان

آنها را می بینم
با صدها صورت
با زبان های تملق
و فقدان آدمیت
و نه ارزشی برای اعتماد
و دیگر بار... همان سوال
از چه کسی بپرهیزم؟
و به چه کسی دست یاری دهم؟

آهای رئیس باغ وحش...!

(HEY MASTER OF THIS ZOO...!/ AFZAL SHAUQ)

شاید در این قفس های محکم
این حیوان هایی که اهلی به نظر می آیند
مانند انسان ها فکر می کنند.
اما...رئیس باغ وحش
افغان ها مثل ببرهای وحشی
خون بشریت را می نوشند
و این یک واقعیت است
و به عنوان رئیس باغ وحش
تو مسئول این انسان های حیوانی هستی
تمام گناه ها به پای تو است.
در قفس بزرگ تو
آنها مجروح
زخمی و خون آلود رها می شوند
و تو با نمک می آیی.

دزد مخفی

(HIDDEN THIEF/ AFZAL SHAUQ)

مردم با انتخاب هایشان
از یکدیگر دور می شوند.
شاد به نظر می رسند
خود خواهی ماهیت دزدان است
و انسان ها را از هم جدا می کند.

تصمیمات تاریخی

(HISTORICAL DECISION/ AFZAL SHAUQ)

امروز اگر...

ما خود را انسان های واقعی بخوانیم
آنگاه حتی حیوانات جنگل را به کشتار
سرزنش خواهیم کرد.

اگر این تصمیم گرفته شود
روباه هایی که به صورت گروهی
به سرعت با دندانهای تیز حمله می کنند ،
دندانهایشان کند می شود
و در حسرت حمله ای به گله ای
که به روستا برمی گردد
می مانند.

همچون حیوانات

(LIKE ANIMALS/ AFZAL SHAUQ)

در شهری زندگی می کنیم
که دل ها پنهان اند
مردم در ترس می زیند
و خطر، هرگوشه در کمین است
خیلی ها اینجا هستند
که انسان های واقعی نیستند
و همواره چون حیوان رفتار می کنند
آنها باید به جنگل بروند
تا با هموعان خود زندگی کنند
و آثارشان از شهر پاک شود.

همچون گرگ

(LIKE WOLVES/ AFZAL SHAUQ)

شگفت آور است،
این طور نیست؟
بشر به ماه
و فراتر از آن دست یافته
شگفتا
مردم، جاه
مال
ایمان دارند و حالا با افتخار...
شمشیر می کشند علیه
روشنایی قرن بیست و یک
به نام جنگ مقدس
با دست ها و دهان آغشته به خون
و رفتاری نه شبیه انسان
بلکه چون گرگ
که بر فراز گله گوسفندان
برای غذا می آیند.

آه، خدای قرن بیست و یک

(OH LORD OF 21ST CENTURY/ AFZAL SHAUQ)

چه کنم؟
هدایتم کن خدای توانا
هرگاه
می خواهم بشر را با
با حیوانات وحشی مقایسه کنم
انگار روح آدم
صدمه دیده است
اما معکوس
وقتی مردم چهارپا را
به عنوان انسانهای عصر جدید در نظر می گیرم
وجدان من تسلیم می شود
قلبم شروع به لرزش می کند
سوالات ذهن من
و حتی درونم
شروع به ویرانی می کند
مثل آینه شکسته...

سربازی به من گفت که..

(ONE SOLDIER TOLD ME THAT.../ AFZAL SHAUQ)

خورشید را نخواهم دید
چشمم اجازه نمی دهد
من کور نیستم
در سلامت کامل چشمم
نور را هرگز نخواهم دید
سیاهی زندگی من
زیستن در سایه ها
من، گله گرگی دیگر
در نبرد با سگ ها
همه ما بشر !!!

گردن آویز تهی

(EMPTY SWING/ AFZAL SHAUQ)

اینک پنجره های زمان

بسته

من بی ثمر می مانم

این مرام تو بود؟

گردن آویزی که

نام و عشق من

برویش حک شده بود

تا همیشه تو را به من نشان دهد

و تا به امروز به دور گردنم آویزان بود

اینک چون آونگی تهی

یادگاری از نفرت توست.

امتحان

(EXAMINATIONS/ AFZAL SHAUQ)

همانطور که با چشمانم
می پایمش
او طوری مرا امتحان می کند
که گویی من انسان نیستم
و چیز دیگری ام
شاید او در من
به دنبال خودش است
و ناگهان
لبخند می زند.
در امتحان زندگی
هر قسمت
جذاب است
و با زندگی
سوال های بسیاری پدیدار می شوند
با جواب ها
سوالات بیشتر
همیشه در تکاپو

همیشه در حال امتحان

آتش

(FIRE/ AFZAL SHAUQ)

وقتی آه سردی از نامت

می کشم

درک کن

آتش سوزان عشق را

که همچنان در من زبانه می کشد

و آرزوهایم را می سوزاند.

آتش و آب

(FIRE AND WATER/ AFZAL SHAUQ)

مشعل آتش زیبایی تو
قلب نازک مرا می نویسد
آه رفیق.. من تو را خوب می شناسم
و نیروی چنان آتشی را...
به درد سرافتاده ای
چه چیزی تو را محافظت خواهد کرد؟
هیچ آبی برای خاموشی آتشی که برپا ساختی وجود ندارد.

معیارهای او

(HER CRITERIA/ AFZAL SHAUQ)

عشق را در دستم
به او تسلیم می‌کنم
آیا خودش را به من می‌دهد؟
او
به جیب‌های من
می‌نگرد.
او خودش را با پول می‌سنگد
نه با عشق من به او.

متهم نیستی

(NOT ACCUSED/ AFZAL SHAUQ)

آرزو داری
خودت را در قلب دیگران ببینی
و همچون گلی بر موی دخترکان
و من ایمان دارم
تو اشتباه نمی کنی
تو با توجه و دلهره
مشتاق زیبایی ات هستی

یک گناه

(ONE SIN/ AFZAL SHAUQ)

یک آرزو
که این یکی گناه است
آرزوی این دل
بالاخره با اشک چشمم
به زمین خواهد غلتید
و رویاها را ویران خواهد کرد
آنچنان که باد و شن
خانه های گلی را.
به این خاطر که نمی توانم در اقیانوس عشق بپریم
شاید به زودی در زیبایی آنها
تا ابد غرق شوم.

فقط یکی

(ONLY ONE/ AFZAL SHAUQ)

نام تو با نام من
دردیوارها ظاهر می شود
مثل من و سایه ام
همیشه با هم
وقتی تنها به چند قدم عقبتر
نگاهی می اندازم
تنها رد پای خودم را می بینم.



شعرهای پشتو از: افضل شوق / ترجمه به پارسی از: فاطمه صلاحی



زخم افغان

(AFGHAN WOUNDED/ AFZAL SHAUQ)

زخم افغان ها در جستجوی مرهم
تو درمان کن
اما باید بدانی که
این زخمی است که هرگز التیام نمی گیرد.
آه دکتر...
درد حالا جزئی از ماهیت آن ها است
و ماهیت هرگز تغییر نمی کند.

رنج افغان ها

(AFGHAN`S SORROW/ AFZAL SHAUQ)

اگر به رنج افغان ها نظری بیفکنی خواهی گفت...
آیا قلبت احساس همدلی می کند...؟
آیا اشک از چشمانت جاری خواهد گشت...؟
زندگی افغان ها همچون زخم های سرباز
در جستجوی مرهم
آیا مهربانی ات را خرج خواهی کرد؟
آی رئیس بزرگ
تو معلم رفتارهای حیوانی هستی
لطفا به خاطر صلح و کامیابی
کنار بکش.

سرود

(ANTHEM/ AFZAL SHAUQ)

آه خدای بزرگ کوه ها و دره ها
که در سرتاسر دریاها و بیابان ها حکمرانی میکنی
ممکن است زبان ما از افتخار بسته باشد
صدای پشتون ها
ممکن است با وقار کامیابی شمشیر و انصاف
مورد رحمت قرار گیرد
آه ای پروردگار
دعای مرا بشنو
تا آخر دنیا زبان ما را پاک کن
دل پشتو با شهامت پر شده
من به دیگران احتیاج ندارم
زندگی ام را به تنهایی غذا می دهم
فرهنگ ملت من
راههای تو را می پیماید
مرا دگرگون می کند
همانطور در جاده زندگی سفر می کنم.
پشتون ها تلاش خود را بکنید

زبان خود را به کار گیرید
به خاطر سر نوشت خود بنویسید
و به روش خود در زندگی سخن بگویید
چالش مرا بپذیرید
با غرور به زبان پشتو بنویسید
هیچ کس بهتر نمی داند
آرزوهای مورد انتظار پشتورا.

خانه های تاریک پشتون ها

(DARKEN HOUSES OF PASHTOONS/ AFZAL SHAUQ)

آری به خوبی به یاد می آورم
در آن نیمه شب
وقتی می نگاشتم
حقایق زندگی را
با چشمانی سنگین از اشک...
همه کلام
با مرکب خون نوشته شده
و با جریان اشک شسته می شد
همه جز این قطعه:
به پاخیز شوق
چراغهایشان را روشن کن
چراکه خاموشی به خانه پشتون ها آمده است.

صورت پنهان

(HIDDEN FACE/ AFZAL SHAUQ)

این چهره
سفیدتر از شیر
بازیبایی ذاتی
آنچنان که تعداد کمی اینگونه اند
دل ها را تشنه
و. روح ها را آرام می کند
و همیشه مخفی می ماند
چشم های به پایین افتاده بازیگر
پنجره دل
و آینه عشق
هیچ گاه خود را آشکار نمی کنند.

آن پنهان

(HIDDEN PERSON/ AFZAL SHAUQ)

این صدا... نام شیطان
همیشه در تمام زندگی ات
با تو می ماند
تو... گرسنه
تشنه
حریص
همه در فساد های نا تمام
آرزوهای تو
مثل فردی زخمی و فریب خورده
هرگاه رخ بنماید
تورا از راه درست منحرف می کند.
و گرنه...
پشیمان شدن تو
خدا را خوشحال می کند
اگر این نبرد پایان گیرد
ما جراجویی ها تمام می شود
تو...

خانه‌هایی چون معبد

(HOUSES LIKE SHRINES/ AFZAL SHAUQ)

همچنان که زمان می‌گذرد

پرنده‌های پشتون‌ها

با بالهای قرمز از حنا

به خاطر امید قلبشان

می‌میرند.

خانه پشتون‌ها

مثل معبد

در بیرق‌هایی به رنگ‌های سبز و قرمز

به دام می‌افتند.

چگونه می خواهی رقابت کنی....؟

(HOW CAN YOU COMPETE...?/ AFZAL SHAUQ)

هیچ دلیلی برای سرزنش وجود ندارد
که به خاطر فرزندان
انتخاب کردی که به خاطر فرزندان
در دست ها بمانی
قلب من

مثل لباس های پاره
تکه تکه شده است
شان تو نیز برهنه گشته است
جنگ همیشه هم رته با فقر است...
فقط ببندیش

که تو نمی توانی... لباس های مندرس را پنهان کنی
آنها حتی لباس های تو را می خواهند..
و حرمت تو را نگه نمی دارند
حتی زبان پشتوی تو
انگار از غرور می افتد.

او که قدیر است با نام

(IN THE NAME OF DIGNITY/ AFZAL SHAUQ)

با توکل به خدا
مسائل را کوچک کن
در ظاهر
انسان می نمایانیم
اما در باطن
حیوانات درنده
بیایید سر خود را همچون وحشی های باستان
بالا نگیریم در حالیکه
جام هایی از جمجمه دشمن دردستمان
و خون آن ها را می نوشیم.

بانوان سرخ جان (به نظر خودشان)

(LADIES OF RED SOUL- IN THEIR OWN VIEW/ AFZAL SHAUQ)

بانوان ملت های مفتخر
که در خاک سرخ می زیند
با دهان بسته
هیچ نمی گویند
خطوط چهره آنان
نشان می دهد
که آنها نیز در سکوت رها شده اند.
اگر می توانستند چیزی بگویند
حتما از مردان می پرسیدند:
"اگر من هم می توانستم از تکه گوشت
انسانی بسازم
به من بگو
چه چیزی ما را متفاوت از هم می کرد؟
مرد بزرگتر
و کمتری
شده ام...!!!
نوکر این مردها هم

آفریده پروردگار
اما انگار نامرغوب تر!!!
تواز بالا
و بی رحمانه
به من می نگری
و هنوز
تو مالک من هستی..."

عشق دختران پشتون

(LOVE OF PASHTOON GIRLS/ AFZAL SHAUQ)

او به من نگاه می کند
ناگهانی چهره اش تغییر می کند
آنچنان که من آتشی در قلب او می نشانم
او در سکوت گنگ می ماند
او دختر پشتون است
که فرهنگش
بروز عشق را ممنوع کرده
حتی در چند واژه.

سر د سته پشتون ها

(MARSHAL PASHTOON/ AFZAL SHAUQ)

وقتی کسی با غرور
به میراثش اشاره می کند
ناگهان
دهان من بسته می شود
و در تفهیم نا توان می مانم
به جز جملات تاریخ
هیچ چیز بر جای نمی ماند
از اینکه پدران من
مارشال پشتون ها بودند.

شهیدان یا رزمندگان آزادی

(MATYRS OR FREEDOM FIGHTERS/ AFZAL SHAUQ)

آیا خداوند

در لحظه تولد من

از من پرسید که شاید من نخواهم

به عنوان یک انسان آفریده شوم؟

برای زندگی من اینجا

یک گور بزرگ از غرور یک ملت

وجود دارد.

جایی که روش زندگی

دفن انسانها

به دست خودشان است.

مثل بی عدالتی...

مثل بی رحمی

سردسته قاتلان

قانون گذاران

با غرور جامعه

شهید یا سربازان آزادی خوانده می شوند.

بی تعبیر

(MISINTERPRETATION/ AFZAL SHAUQ)

وقتی دیگران
از نردبان کمک می گیرند
تا به آسمان برسند
پشتون‌ها
با نغمه های افتخار و قدرتشان
بی تعبیر می شوند
و هنوز مشتاق هستند که
لبه شمشیرهایشان را تیز کنند
چرا که به جنگ اعتقاد دارند.
و به همین دلیل
مردم این سرزمین
همیشه در خاک این زندگی بی پایان
و برای هیچ می مانند.

گمراهی ملت من

(MY NATION`S ASTRAY/ AFZAL SHAUQ)

راه آنان
مقصد نا خواستنی
ملتی گرسنه
با دهان های باز
و کاسه های گدایی شان
فریاد می زنند.
و حالا...
کاروان می گذرد
و مردمی که همراهی می خواهند
ما را به جلو می رانند
با تفکر جدید
و نفوذ دشمن
راه برای مردمی که می خواهند
حصار جهنم باشند باز است.
آنها هنوز خیلی ضعیف اند
جمعیتی گرفتار
که سایه ها را نمی بینند

و تظاهر می کنند که آزادند
اما ملت را
به فساد می کشند.

کابوس

(NIGHTMARE/ AFZAL SHAUQ)

چه بیدار باشد چه خواب
من صید اویم
حس می کنم دستی از آتش
زغال های داغ را می سوزاند
و این دست هولناک
به سمت من پیش می آید
و وقتی به من می رسد
من شروع می کنم به فریاد زدن
و اشک چون باران از چشمم می ریزد

جنگ در راه خدا

(در مفهوم جنگ داخلی افغان ها)

(WAR FOR THE SAKE OF GOD –IN CONTEXT WITH AFGAN CIVIL WAR)

BY: AFZAL SHAUQ

دل‌می خواهد
تشنگی تو را فرو نشانم
جهاد...
جنگ مقدس
قبل از اینکه شمشیر برگیری
و به جهاد فرا خوانده شوی
خوب فکر کن
ای برادر...!
آخرین آرزوی مرا تحقق ببخش
قبل از اینکه مرا بکشی
تن خون آلود مرا
در قبر بگذار
شاید همسر من
خواهر تو
دیگر هرگز ازدواج نکنند

نگذار هیچ‌کنایی
دستشان را لمس کند.

و...

زنهار که...

این آرزوها

که برای تو گفتمش

این فکر قتل

برای هر دوی ما خوب باشد

سرزمین پشتون

هرگز آنها را

سربازان خدا

و شهید واقعی نمی‌داند.

یک تن... اما اعضای مختلف

(ONE BODY...BUT DIFFERENT PARTS/ AFAL SHAUQ)

این تن... مرده
حضورت کوتاه بود سرباز
به سرکردگی پشتونها
ارتش تاجیک ها و اوزبک ها
پاهای هزارا و داری
ملت افغان
به تنهایی و به انصاف
هرگز پیشرفت نخواهد کرد

حباب پشتو (اسرار)

(PASHTANI BOLL- KEEPING WORDS/ AFZAL SHAUQ)

به خاطر پشتو بودن
ضعفی را نشان نمی دهم
که قبل از بچه های من
نام و وضعیت را تقلیل می داد
در هر ستمتی
این مردم ایستاده اند
و مرا سنگ سار می کنند
من به جلو می روم
بدون توقف
تا مقصد نهایی ام پیش می روم
مرگ همیشه اینجاست
در حال تهدید کردن من
اما من پیش خواهم رفت
محکوم به سفر
در تلاش برای رسیدن به تو
ای دوست من...

هدای پشتون‌ها

(PASHTANI HODA/ AFZAL SHAUQ)

ای باد پاییز
طوفان گرد و غبار داغ
شما به خوبی شناخته شده اید...

برگ‌ها را می‌کنید
ابرها را می‌رانید
شن کوه‌ها را می‌سازید
هوا را خاک آلود می‌کنید
نشان‌های بالای گورها را
می‌اندازید

باد پاییز
طوفان خاک داغ
شما به خوبی شناخته شده اید

کودکی از شجاعت
زاده شد از شیر مادر
با پایداری و صبر
من نه حباب روی آب
و نه خیمه‌های در صحرای قدرتمند مهربانی توام.

باد پائیز
طوفان داغ گرد و غبار
شما به خوبی شناخته شده اید...
بادهای وزنده
نمی توانند مرا نابود کنند
و نیز نمی توانند اشتیاق مرا متوقف کنند
و نمی توانند شعله شمع مرا
تا سپیده شوم
خاموش کنند...
وقتی که در آن لحظه
مرگ مرا فراخواند
و من دیگر نباشم.

پشتو

(زبان و غرور پشتون ها و افغان ها)

(PASHTOO- PASHTOON/AFGAN LANGUAGE AND PRIDE/ AFZAL SHAUQ)

آن شخص کیست؟
دختر... خواهر... گمشده
غرق در خون
با فریادهای جنون آمیز
نا امید
زن چشم خونین
بالباسهای تاتار
موهای رنگ نشده
با پای برهنه
کوچه های زندگی را طی می کند
خودش را نمی شناسد
خسته از دنیا
گام برمی دارد
پیش می رود
و دوباره باد خزان می وزد
رویاهای حنایی رفته اند

جوانی مدت هاست محو شده است
به خاطر انسان بودن
به دنبال پاسخ
با اشتیاق می رود
آدمهای کور دنیا
به او می نگرند
که او کیست
دختر... خواهر
پشتو.

در نگاه به پسماند زیبایی گذشته
با سرنا پوشیده اش
و دستهای ترک خورده
می رود تا در خیابان ها سرگردان باشد
بی خانه
خانواده ای که او به دنبالش است
هنوز پیدا نشده است
همه کس او ناپدید شده اند
یا مرده اند در تنهایی
چشم هایت را باز کن
این گدا را خوب بشناس

دختر کوهستان
گمشده زیبایی و غرور یک ملت
پشتو.

دخترهای پشتون و عرب

(PASHTOON AND ARAB GIRLS/ AFZAL SHAUQ)

دخترهای پشتون

مثل ربیف

زیر آفتاب آب می شوند

هنوز بیرون می نشینند

هر بعد از ظهر

بزرگتر می شوند

ساکت می مانند

هرگز ادعایی ندارند

در حالیکه دخترهای عرب

مثل زبانه های آتش

با اطمینان

مرد هاشان را می سوزانند

چون آتش جهنم

غذا بشان می دهند

با ادعا و خواسته هاشان

احساس آزادی می کنند.

پشتون ها... هرگز مغلوب نباشید

(PASHTOONS...NEVER BE DEFEATED/ AFZAL SHAUQ)

در گل شباب
با دلی گشاده
من پیشاپیش ایستاده ام
من برنده می مانم
بر فراز بی رحمی جوانی
حتی با احساس ماتم
اما شکست آغاز می کند
خاییدن مرا
و لکه دار کردن قلب گشاده مرا
از آن روز به بعد
من تشنگی قلب خود را
با گریه هایم برای آرامش فرو می نشانم
نه می توانم بپذیرم
و نه می توانم انکار کنم
شکست پشتون ها را.

آدم‌هایی با سرهای بریده

(PEOPLE WITH CUT HEADS/ AFZAL SHAUQ)

به یاد می‌آورم

دیروز

سرها بسته شده بودند

همچنین به یاد می‌آورم

که چگونه تکان می‌خوردند

و حرف می‌زدند

و می‌خندیدند

این ناگهان اتفاق افتاد

که هرکس متوجه شد

دارد سر خودش را حمل می‌کند

خونها به پایین جاری

انگار همه می‌گفتند

چه چیز باعث این شده است؟

هیچ کس نمی‌دانست

که این سرها بی‌جانند

و دهان‌ها بسته

و آنها همچنان راه می‌روند

مرده‌ها هنوز راه می‌روند
شانه‌های بشر آویزان
و ناتوان از نگه داشتن سرزندگی اش.

انقلاب سیاھی

(REVOLUTION OF DARKNESS/ AFZAL SHAUQ)

در آخر...
همزمان با ناپدید شدن آفتاب
پشت کوه ها
ارواح
با بادهای تند
و صداهای وحشتناک
سیاهی را به دهکده ما آوردند.
شمع همه خانه ها فوت شدند
درخشش آسمان را ترک کرد
هیچ کس خانه اش را ترک نکرد
هیچ کس در خواب هم چشمانش را نبست
تمام شب جشنی برپا بود
ارواح در این مهمانی شاد بودند
انقلاب تاریکی
آغاز شده است.

ملت غافل

(SLEEPING NATION/ AFZAL SHAUQ)

مردانی
به خاطر ملتشان
به خواب ابدی رفتند
مادران با چشمان باز
به سوگ گمشده هاشان نشستند
با گذشت زمان
مرم آن ملت
تعداد زیادی
همچنان در خواب غفلت اند.

واقعہ...

(قتل دکتر نجیب)

(THE INCIDENT...THE ASSASSINATION OF DR. NAJEEB)

By: AFZAL SHAUQ

هرگز شکستن قلب را
فراموش نکن
همسایگان
مثل حیوان
با حرص خون تو
خشنود می شوند
و آویختن موهای سپید آن پیرمرد
شرم بر همه باد..
آن سه روز
این نگهدارنده صلح
در این خیابان آویزان.

شمشیر خوشال خان

(THE SWORD OF KHUSHAL KHAN/ AFZAL SHAUQ)

(الف...)

گذشته پرافتخار
خوشال خان بزرگ
با وقار
شمشیرش را حمل می کند...
امروز
محصولات سبز
به خاطر خون های جاری بر زمین
یه سرخی می گراید
بوی مرده ها
هو را می آلاید...
این ملت
به نام جنگ مقدس
سرها را می برند
کانال های آب
حالا با خون پر شده است
این ملت

با این غذاها سیر می شوند
و با خون انسان های مرده سیراب
وقار و شان کجاست؟

(ب..)

گذشته پرافتخار...
خوشال خان بزرگ
با وقار
شمشیرش را حمل می کند
امروز
گلوله ها پرواز می کنند
به سمت سینه مردمانی که
به خاطر وقار می میرند.
غرور برهنه می شود
اینک جنگجویان رفته اند
در بیداری اش
گدایی می کنند
مادرها
خواهرها
همسران
ودختران

لباس های پاره
محکوم به آوارگی
برای تکه ای نان
به نام وقار

(پ..)

افتخار گذشته
خوشال خان بزرگ
شمشیرش را حمل می کند
امروز این ملت
با اشتیاق دگر ملت ها
انسان ها را به حرص رهنمون می شوند
با افتخار به اعمالشان
هنوز بچه های کوچک
چون حیوانات
زمین را به دنبال غذا می کنند
فرزندان فخر
در آرزوی گرما
تکه های کاغذ را می سوزانند
در شبهای سرد
و این است وقار... !!!

چه بنامیم؟

(یک داستان واقعی از افغان‌ها)

(WHAT TO NAME? –A TRUE AFGHAN STORY/ AFZAL SHAUQ)

سرمن

با پوششی از چرک

به نشانه تاسف

از درد پدر

به خاک می افتد

گودال نو

برای پسر کشته شده ام

با روح نازنین و معصومش

که زندگی اش تباه شد...

نجوایی در باد...

"آه... پدر... گریه نکن

من دیگر کشاورز فقیر نیستم.

حالا من

یک شاهزاده در قصری پیش خدا هستم

و توروزی این را خواهی دید "

افغان سالخورده

با لحنی خیلی ملایم
می گوید و مدح می کند
این روز غم افزا
حالا می آید
پسر
شاهزاده انسان ها
حالا رفته است
به خانه اش پیش خدا
افغانی سالخورده ادامه داد
و اینک صدایش می لرزد
و غمبار است:
چشم ذهن من
پسر را ندید
من... شیطان را دیدم
اما بسان کودکی
که در خانه ما
گول کا کو بازی می کند
همانی که پسر بیشتر از بقیه دوست داشت.
شاهزاده انسان ها
من بیشتر از این

نمی توانم این دوست کودکی را
که همان شیطان
قاتل پسر من
بینم.

چرا اینهمه وحشیگری؟

(WHY ALL THIS BRUTALITY?/ AFZAL SHAUQ)

چرا اینهمه نبردهای خونین
بین انسان‌ها
به خاطر خودخواهی
مثل حیوانات وحشی...
در حالیکه ما بهتر می‌دانیم
که زندگی زندگی اینگونه که ما آنرا
ادامه می‌دهیم
نخواهد ماند
و روز رستاخیز خواهد آمد.

نغمه سوگواری

(به روح باچا خان)

(MOURNFUL SONG... TO THE SOUL OF BACHA KHAN/ AFZAL SHAUQ)

قبر پاپا
در بر گرفته شده
دخترهای پشتو
با چشم خونین
خاک گور را به سر می ریزند
با بخش می گویند:
کوچه های زندگی
اکنون بی تو خالی است.
خانه ها چون گورستان
زندگی برای ما جز هدیه های بی رحمی هیچ ندارد
آه، پاپای بزرگ
ما صبر و قرار نداریم
چشم زنان پشتو
به دنبال تو است
اما کوچه های زندگی
بی تو خالی است.

فریاد های سوگواری
بعد از مرگ تو
هیچ اند اما خاک رها شده...
خانه های پشتوها در ویرانی
ما به التماس می آییم
آه، ای پای بزرگ
لطفاً برخیز
مردم دنیا را ببین
وقتی کف می زنند و می خندند
به بچه های تو
کوچه های زندگی اکنون
بی تو خالی است
پسران پرافتخارت
هنوز با ریسمان در بند اند.
دستبند های زینتی
اکنون شکسته شده
ما هرگز دوباره آنها را به دست نخواهیم کرد
مگر وقتی که مردانمان
بیدار شوند
پای بزرگ بیا !

کوچه‌های زندگی اکنون
بدون تو خالی است.

تولد جوانه‌ها

(BUSHES GROW/ AFZAL SHAUQ)

روزگار تغییر کرده است
اما آنها هنوز گردن خود را می‌شکنند تا گردنبند خود را زیباتر کنند...
آخرین شب
معامله انجام شد
و تاجر با آرزوی موفقیتت تو را تنها گذاشت...
شب گذشت..
روز آمد
خورشید از پس قله کوه‌های بزرگ هویدا شده است
و اینجا در باغچه حیاط
همچنان جوانه‌های تازه می‌رویند
و امید را برای زندگی نو می‌آورند.



شعرهای پشتو از: افضل شوق / ترجمه به پارسی از: فاطمه صلاحی



حراج چهره

(FACE FOR SALE/ AFZAL SHAUQ)

حتی اگر

خیلی اتفاقی

قرار باشد روزی چهره خودم را گم کن

تا چهره دیگری بیابم

من هرگز وجود خود را

در اتاق نمایش این دنیای مادی

به خاطر هیچ نشان نخواهم داد.

چهره ها ، آینه ها و سوال ها

(FACES, MIRRORS AND QUESTIONS/ AFZAL SHAUQ)

بار دیگر

تا صبح چشم بر هم نگذاشتم
آیا من انتخاب کردم که
این صورت ها را در آن چهره ها ببینم؟
آیا تمام این چهره ها
که در آینه قلبم منعکس می شوند
به خوشبختی می رسند؟
که آرامش بیاورند؟...
پاسخی نمی آید
چشم هایم را می بندم که بخوابم
باز آینه و انعکاس چهره ها
جوانه زدن سوال ها
و دوباره من بیدار.

فرشته صخره های معرفت

(FAIRY OF LORELAI ROCKS/ AFZAL SHAUQ)

کسی گفت....

من نمی خواهم بمیرم

زمان بیشتری می خواهم.

بعضی ها

از فرشته مرگ که روزی خواهد آمد

می هراسند

بعضی می خواهند فرار کنند

که بالهای زیبای تو صورتشان را می پوشاند

تو برای آنها شناخته شده ای

تب و تاب افسانه ایت

که در رود رین نغمه خوانی می کند

من تنها کسی روی زمین هستم

که صدای بالهای تو را می شنود

من نمی هراسم

نغمه مرا با خود می برد

من نه فرو می روم و نه غرق می شوم

و نه توسط کوسه ای خورده می شوم

به آن طرف می رسم
خودم را کوچک می بینم
مثل یک برگ خشک
و بزودی روزی
بادهای پاییزی
مرا به دور دست ها خواهند برد.

حیرتی سترگ

(A GREAT WONDER/ AFZAL SAHUQ)

انسانیت چیست؟

ارزشش چیست؟

هدفش چیست؟

جواب‌ها...

گاهی ضعیف می‌نمایند

بشر وقتی با مهربانی سلوک می‌کند

عظمت پروردگار را فاش می‌کند

تندیس غرور

(A SYMBOL OF PRIDE/ AFZAL SHAUQ)

برج پیزا
در طول سال‌ها
به طرز معجزه‌آسایی پا بر جاست
نشانی از غرور
علیرغم تهدیدهای محکومیت روزگار.
و شاید روزی تو خاک را ببوسی
برج جادویی
که به خاطر انحنایت مشهور شدی
گذر زمان تو را نا متعادل کرد
اما همچنان تو ایستاده‌ای
و تا ابد تنومندی.
افتخاری برای کشورت هستی.

اطلاعیه

(ADVERTISEMENT/ AFZAL SHAUQ)

زیبایی حقیقی که پروردگار اعطا کرده است
نشانی از غرور و احترام است
به افتخار خانه ها و خانواده ها که در چشم هوس گم شده بودند.
تلاش برای ماندگاری بیشتر
که به شهرت بزرگ نیازمند است.
چیزی که انسان ساخته است
اینک آرزوی انسان شده است.
جلد کتابها زیبایی آن کتاب را حفظ می کند
اطلاعیه و فریب
ننگ می شود بر آن

شمار سال ها

(AGE COUNTS/ AFZAL SHAUQ)

هنوز بانو ها مرا می نگرند
و لبخند می زنند...
چشمانشان به زبانی گیرا سخن می گوید
وقتی که قلبشان را هدیه می کنند
دیر زمانی نیست که میبینم
سن من با چین و چروک زمان فاش می شود
و احساس می کنم که از درون به هزاران قطعه شکستم
امیدی از یک رویا در یک آه سرد می میرد.

یک پاسخ

(AN ANSWER/ AFZAL SHAUQ)

آیا او واقعا زیباست؟

آری...

این تنها سوالی است

که زندگی ام را صید کرده است.

بسیار تامل کرده ام

آه بسیار کشیده ام

اما پاسخ طفره می رود.

آگهی

(ANNOUNCEMENT/ AFZAL SHAUQ)

چشم های مرده پنهانی تازیانه می زند
زبان ها اکنون ساکت
در دهان بریده شده
مردم از شاخه های شکسته آویزان
در خانه ها بسته
شهر تعطیل است
هنوز آنها آزادی را جار می زنند.

هر طور مایلی

(AS YOU WISH/ AFZAL SHAUQ)

اگر تو دزد نیستی
چرا پنهان میشوی
در سیاهی شب
از روز می پرهیزی
و چهره ات را چون شب می کنی
آنجان که دزدان.

در پایان

(AT THE END/ AFZAL SHAUQ)

هر گاه

پایان را نزدیک حس می کنم

گرسنه می شوم و تشنه

بار دیگر به دنبال معاشم.

غرور زیبا

(BEAUTY PRIDE/ AFZAL SHAUQ)

این مردم زیبا
ارزش زیبایی را گم کرده...
از شب می ترسند
تا بستان را کش می دهند
قلبها را له می کنند
درست مثل اسباب بازی ها...
آنها در رفتارشان خیلی بی رحمند
وقتی که
در سر اشیبی سقوط تندی به گذشته اند.

دختر مجنون

(CRAZY GIRL/ AFZAL SHAUQ)

دوستی یافتم که
فقط با آینه‌ها بیگانه نیست...

اما..

برای من

به چشم من

برای تمام وجودم

و برای قلبم

با حالتی شیرین و لبخندی کشنده

همچون مونا لیزاست.

دختر فرعون

(DAUGHTER OF PHARAOH/ AFZAL SHAUQ)

آه، شوق!
کم شہامت...
به من بگو
چگونه سوختن اینگونه ی زیبایی مرا تاب می آوری؟
مثل دختر فرعون
انگار خون در رگهایم می جوشد
اینگونه مرا قوت می دهد
مثل کاری نیست که نیل با مصر می کند؟
تندر صدایی که با من سخن می گوید
و منی که با یک نگاه به او
در آتش عشق اسیرم
نیروی تازه اش
با جرقه لبخند
خنده شیشه ای
و چشمانی ژرف
اما این بانو... کلتو پاترا
در سایه مار زندگی کرده است

و حالا
شکاف سالها را
کم می کند
این چشم ها
اینک روح قیصر را می بینند
با حمله ای به قلب و تسلیمش
من اینک بنده زیبایی بی نهایت تو ام
در نیاز عشق
و خواهان تکرار تاریخ.

انتخاب‌های تفاوت ساز

(DIFFERENT BY CHOICE/ AFZAL SHAUQ)

آسمان را ببین
که همچون سقف
بر فراز ما
زمین را پوشانده است
فقط یک زمین زیر پای ما است
آبهای جاری آن
که همه سرزمین‌ها را لمس می‌کنند
در اقیانوس خالی می‌شوند
و ما از آن می‌نوشیم
هوایی که تنفس می‌کنیم
رنگ فصل‌ها
حشرات، خزندگان
حتی پرندگان
همه جا مثل همدند.
مخلوقات که تحت قانون طبیعت زندگی می‌کنند
مضمون واقعی یگانگی اند
تنها بشر است که

ارتباط را قطع کرده است
همواره در نبرد با یکدیگر.
با انتخاب راه های حیوانی
ما وصله ناجوری
بر دامان طبیعتیم
ما بهتر از حیوان نیستیم
شکار می کنیم
آدمهای هم کیش خود را می کشیم
انسانیت خود را فراموش کرده
برتری خود را رد می کنیم
زندگی در آرامش و خوشبختی خود را کنار می زنیم.

کار جامعه هلندی

(DUTCH SOCIAL WORK/ AFZAL SHAUQ)

"هر وقت کسی از در خانه من وارد شود
من او را دست خالی رد نمی کنم
تشنگی اش را رفع می کنم
و گرسنگی اش را
با چیزی که دارم
و نامش عشق است
برطرف می کنم
من یک زن هستم
این وظیفه من است."
او گفت

به مرد تشنه ای که به سمتش می رفت
با لبهای خشک و باز
در تمنا
او در آغوش گرفتش
و پشت پرده ای برد
با لبخندهای شیرین
تا مشغول کارش شود...

جیب خالی

(EMPTY POCKET/ AFZAL SHAUQ)

کسی که همیشه او را به دیگران چون الگو معرفی می کردم
تنه‌ایم گذاشت
چرا؟
دستش بلند شد
جیب من خالی
حرفهایی از نفرت زد
تنه‌ایم گذاشت
به سمت بازارش رفت.

دام

(ENTRAPPING/ AFZAL SHAUQ)

در میان صدها دل
در تقلای به چنگ آوردن دل تو ام
"آهای شوق!
به من بگو
جای من در قلبت کجا است؟
آیا آخرینم در میان همه
که در رویایت می بینی؟"
همین که می پرسد
جوابی ندارم
خاموش می مانم
به خاطرش
دل در بیابان سینه
صحرا نشین شده
تشنه بی فرجامی
که اگر سالها باران به این خاک بریزد
هنوز تشنه می ماند
دختر هنوز

مثل فرمانده کاروان
مرا در حلقه عشقش
به دام می اندازد

چشم‌ها

(EYES/ AFZAL SHAUQ)

چشم‌ها با طلوع آفتاب گشوده می‌شوند
در جستجوی حقیقت
و خوابها به فراموشی سپرده می‌شوند
چقدر چشم بی‌گناه من
در گرمای ظهر
با مژگان سوخته
خسته
عرق اشک می‌ریزند
در تلاش برای سیراب کردن تشنگی بی‌پایانشان
چقدر چشم زیبا
در خیابان‌های شب
منتظر، قدم می‌زنند
اشک ریزان
در تلاش برای پایان
تا طلوع خورشید
اما چشم‌هایی هنوز بسته مانده‌اند
کور در مقابل نیازمندان

هر روز...
چهره‌های تازه‌ای از راه می‌رسند.

دختر کولی

(GYPSY GIRLS/ AFZAL SHAUQ)

دشوار است
قلب کولی را به دست آوردن
به سرعت حرکت می کند
مثل تندباد
آنجا است و دیگر نیست.
دختر کولی مثل
آبهای موج
همیشه در حرکت
همیشه رو به جلو.
از طلوع تا غروب
و فراتر از آن
در جستجوی بی پایانی برای
آبهای جاری.
زندگی این است
مثل کولی ها
که نیازشان به آب
آنها را در جستجو نگه می دارد.

هایکوس

(HAIKOS/ AFZAL SHAUQ)

تورا به خوبی می شناسم
نمی توانی انکار کنی
ولی مرا به فکر می بری
در این زندگی
احساس شادمانی به ندرت در آشیانه ها می ماند
قلبم را تقدیمت می کنم
آرزو می کنم که در آشیانه قلبم بمانی
ما یکدیگر را می شناسیم
از همان زمان که زمین بود
همچون دو روح وابسته...
چگونه تورا به دست آورم؟
به راستی که فرشتگان
همیشه پرواز می کنند و می روند..

صد چهره

(HUNDREDS OF FACES/ AFZAL SHAUQ)

دو قلب

یکی مال من از آئینه

یکی مال تو از سنگ

ضربه های تو جا مانده اند

صدها صدف کوچک

هر صدف

چهره ات را می نمایاند

اینک قلب من

صد چهره تو را می نمایاند...

مونالیزا

(MONA LISA/ AFZAL SHAUQ)

ماهیت لبخند شیرینت
ناشناخته است
این فکر که تو
همان دختری هستی که در خواب دیده ام را
رها کرده ام
من... لئوناردو
که بعد از قرنها
دوباره به سوی تو آمده است
متاسفانه...
رویداد محکومیت
ادعای مرا ممنوع می کند.
چندین بار
من باززاده شده ام
با صورت های مختلف
در حالیکه تو
تا ابد
در همین چهره می مانی.

خورشید پنهان

(HIDDEN SUN/ AFZAL SHAUQ)

در آرزوها...

چشم‌های من مشتاق اند که
به خالکوبی سبز خورشید پیشانی تو
نگاه کنند.

من تو را با ایمان کوری که قلبم می‌خواست

نام گذاری کردم

این آفتابی که من در پی‌اش هستم

به خاطر موهای سیاه شب

همیشه پنهان می‌ماند.

افسوس از سفر من

آرزوی بی‌پایانم

در انتظاری طولانی است

برای اینکه فقط یک باد توفنده

آن موهای سیاه را کنار بزند

و خورشید نمایان شود

اینک... آفتاب واقعی آمده

و چشم‌های من باز

و آن آرزوی بزرگ
آن نگاه کوچک به آفتاب
تا همیشه رویا می ماند
و آفتاب خواستنی ام
در پس ابرهای خواب.

پنهانی

(HIDING/ AFZAL SHAUQ)

پوشیده نیست
که مشکلات می آیند
دلواپسی های خانواده
سرایت می کند
صدای ضعیف ذهن من
هیچ وقت خاموش نمی شود
به من گوشزد می کند این زندگی تو ست.
قلبم شتاب خورشید را فرو می خورد
اینک تاریکی می آید
و شب های بی خوابی...
از مرگم می ترسم
و اینکه همه آنهایی که دوستشان دارم
رها کنم
و جایی که خواهم دید.
این است زندگی،
که
درد را حس کنیم

نشاط واقعی را بشناسیم
تا آدم شویم.
تلاش برای مخفی کردن
بازی کودکانه ای است
زندگی من حماقت آمیز به هدر رفت.

خانه عروسک ها

(HOUSE FOR DOLLS/ AFZAL SHAUQ)

در ثانیه های گذشته
آیا من آن خانه ی عروسک ها را
که با احساس عاشقان ساخته شده را
خرد کرده ام؟
بانوی جوان شیرین
از کوه های پشت سر گذشته
شاید الان در زندان دیوارهایی است
که با آرزوهای من ساخته بود.

دنیا چقدر بزرگ است

(HOW BIG IS THE WORLD/ AFZAL SHAUQ)

من سفر می کنم پیش می روم
فقط چند قدم دیگر
و بالاخره به پایان این دنیا خواهم رسید
نفس بریده
می نشینم که اندکی استراحت کنم
با نگاهی به راهی که طی کردم
واقعی می شود ضربه های قلب من
آنگونه که مار می خزد
ریسمان زندگی
پیچ و تاب می خورد
و فاصله ها همیشه وسعت می یابند.

فاصله انسان‌ها

(HUMAN DISTANCE/ AFZAL SHAUQ)

فاصله‌ها کم می‌شود
دنیا دارد به دهکده‌ای تبدیل می‌شود
با جمعیتی بسیار
مردم انتخاب می‌کنند
چه کسی را بشناسند
چه کسی را ببینند
و از بقیه پرهیزند.
خاک ناهموار این روستا
و کوهستانهای سخت خیس از بارانش
آنها را محبوس کرده است.
مثل و نیز
با خیابان‌های رود
خانه‌ها انگار دارند به هم نزدیک می‌شوند
اما هنوز به هم رسیدنشان مشکل است.

تکامل انسان

(HUMAN EVOLUTION/ AFZAL SHAUQ)

از وقتی که بشر
جنگل‌ها را ترک کرده است
تا در شهرها زندگی کند
و این را شهروندی می‌نامند
بیشتر مجروح شده‌اند
و مرده‌اند.

بشر دوستی

(HUMANITARIAN/ AFZAL SHAUQ)

بشر دوستی واقعی
عرضه عشق احساسی
با حرف های بیهوده نیست.
بلکه عمل می خواهد
پاک کردن جاده های خوبی بلوک شده است
کمک به انسان هاست.

گویی دوست من هندو است

(برای بنیتا پریمچند)

(MY FRIEND SEEMS TO BE HINDU- DEDICATED TO BENITA PREMCHAND)

By: AFZAL SHAUQ

می دانم

که نه به تولد دوباره انسان در جهانی دیگر

و نه به زندگی که با هر بهار تازه

برگ های نو به درخت می دهد

ایمان ندارم

اما هنوز...

قلب مسلمان من

مثل معبدی

بت های ایمان های مختلف را

در سینه نگه می دارد

به خاطر امیدی که

تو پرستنده ای شوی

که روزی آن را ببینی.

روح مشتاق آرامش من

(MY PEACE WILLING SOUL/ AFZAL SHAUQ)

نه تنها قلب انسان

بلکه قلب حیوانات و پرندگان در پرواز هم...

اگر قلب موری کوچک به عمد بشکند، خواهد شکست...

و روح مشتاق آرامش من با اشک خواهد گریست.

نزدیک به اتمام

(NEAR COMPLETION/ AFZAL SHAUQ)

حس می کنم

عاشقم

اما عاشق چه کسی...؟

او واقعا کیست..؟

ملکه رویاهای من

در سرزمین خیال

تصویر چهره اش چون پازلی

در حال تکمیل شدن.



شعرهای پشتو از: افضل شوق / ترجمه به پارسی از: فاطمه صلاحی



دندانهای قلب

(TEETH IN THE HEART/ AFZAL SHAUQ)

مراقبت هستم
به خاطر عاشق بودنم
در مدارای بی رحمی های شیرینت
اما وقتی می خندی
من دندانهای درندهات را حس می کنم
که در دلت روییده اند
و آماده اند مرا بدرند.

تہمت حقیقت ہا... گالیلہ

(THE ACCUSE OF FACT...GALILEO/ AFZAL SHAUQ)

چشمان عدالت بستہ
کلیسای کهن
در فقدان ادراک
تورا محکوم کردند
آن محاکمہ
مرا ہم گناہکار خواهد خواند
جرم ہا...
روشنایی...
من می خورم... می پوشم
و در آن روشنایی می مانم
با آفتاب روشن می شوم
و ہنگامی کہ شب بر زمین می ریزد
من ہنوز در آن نورم
زیرا کہ ماہ آنرا بہ من می دہد
یا یک لامپ.

مقایسه شیطان

POEM BY: AFZAL SHAUQ

فرشته ای گفت
"نگاه کن... انسان ها سعی می کنند
مثل من به نظر برسند "
شیطان بلند خندید و گفت
"هر قدر انسان ها مثل تو باشند
من در رگ های آنان چون خون هستم
عواطفشان را تغییر می دهم
و سوسه شان می کنم
که تسلیم من شوند "

تن مرده به دنبالت خواهد آمد

(THE DEAD BODY WILL FOLLOW/ AFZAL SHAUQ)

خون برادت
دستانت را سرخ کرده است.
هوشیاری در خواب...
انسانیت مرده...
وقتی خنجر را بر می داشتی
آیا همان که می خواستی به قتل برسانی
لحظه ای به قلبت راه یافت؟
فکر کردی که او احتمالا
خانه ای دارد..
همسری...
فرزندی...؟
آیا حس نکردی که زندگی اش
با نور قلب دیگری
در دنیای خودش روشن است؟
اینک
آیا از این اشتباه غم انگیزت می گریی؟
یا در غرور کشتارت هستی؟

چگونه تو به آرامش خواهی رسید
یا این کار بی رحمانه ات را
چگونه از خاطرت خواهی شست؟
شاید وجدان تو
تورا سنگسار کند هنگامیکه
سعی می کنی فرار کنی.
اما من به تو می گویم
این حادثه همواره به یاد داشته باش
چرا که جایی برای پنهان شدن نیست.
تو... مثل یک دزد
همیشه پنهان
حتی از سایه خود می ترسی
اما روزی به دام خواهی افتاد.
من به مجازات تو یقین دارم
در هر نفسی که فرو میبری
و تن مرده تو را دنبال خواهد کرد.

زلزله زمان

(THE EARTHQUAKE OF TIME/ AFZAL SHAUQ)

من به خطوط سرنوشت
ایمان دارم
که از دستی به دست دیگر متفاوت است
هر کس تقدیر خودش را دارد
اما چرا اینگونه است که
فقیران بازنده های واقعی به نظر می رسند
با زلزله زمان
آیا این هم می تواند به خاطر تقدیر باشد...؟
در دست بیچارگان
خطوط کارهای سخت دیده شده
و این خطوط هستند
تا اینکه فقط خط تیره می ماند.

جلوه صدا

(THE FACE OF VOICE/ AFZAL SHAUQ)

به چهره‌ها بنگر
که با خطوط ماتم
و بی‌رحمی‌های روزگار
چین و شکن دارد.
تو مرده‌ای
تو آسیب دیده‌ای
و حالا تا ابد می‌گریی
زمان داشتی
دهان‌هایی بودند که
نغمه‌های شیرین
و شعرهای موزون می‌خواندند.
در ابتدا
این چهره‌های آرمانی
با صداهای زیبا
به من رسیدند
و حالا فقط در عمق افکار من
زنده‌اند.

به یاد می آورم...
چهره های زیبا را
و رادیوی کوبال را در هوا
و صداهای شیرین که فذامی خواندند
که به سرزمین رویاها برویم.

زبانہ آتش ممنوعہ

(THE FLAME OF FORBIDDEN FIRES/ AFZAL SHAUQ)

موہایی کہ بہ شانہ ہا جاری می شوند
گونه های قروز
چون زغال گداخته
چشم ہا را مجذوب می کند
اخگر ہا پرواز کردند
خاکستری، سبز و آبی...
این باران آتش
مرا می سوزاند
پیکرم را ذوب می کند...
ہوس را فرو می نشاند
و در تمام دنیا پراکنده می شود.

شهر مقدس فریب زندگی

(THE HOLY CITY`S FRAUD LIFE/ AFZAL SHAUQ)

آنجا

فریب هنراست

روابطش

هوس و عشق است

و ارزشهایشان با خود خواهی

دوام می آورد

دختران سرکش رومی

بی پول

بی ثروت

هیچ نمی دانند

اما می نوشند

و آغوش گرم دارند

انسان قرن بیست و یک

(THE HUMAN OF 21ST CENTURY/ AFZAL SHAUQ)

از پوشش برگ ها
که در گودال ها
کوهستان ها
و جنگل ها زندگی می کنند.
آرزوی بیشتر
زیبایی زندگی نبود که ما داشتیم
و شاید متفاوت ببینیم
بیندیش...
اگر همه به یک میزان سواد داشتند
رقابتی نبود
و پایانی برای خون ریزی بود
خونی که دست بشر می ریزد
تا در قرن بیست و یک صلح بسازد.

عشق مصیبت بار

(TRAGIC LOVE/ AFZAL SHAUQ)

کسی که همه مرا برد
محبوب من
و با غرور گفت که
"من به جان او پیوند خورده ام
و او بهانه نفس کشیدن من است
من در قلب او می مانم
و او مرا حس خواهد کرد
من شاهزاده قلب او هستم
و او آرزوی مرا دارد "
اما با تمام این ادعاها
وقتی مقابلش می ایستم
و می خواهم در آغوشش کشم
به من می گوید:
"متاسفم افضل شوق..!
من نمی توانم این کار را بکنم
چرا که من معشوقه دارم "

دام

(TRAPS/ AFZAL SHAUQ)

همه تغییر می خواهند
تا از این زندگی فرار کنند
تا به چیزی برسند
شاید آزادی...
هیچ جای پنهانی را
پیدا نخواهند کرد
به هر گوشه که رو می آورند
همیشه دامی هست
در حصار قانون
زاده می شوند تا کم شوند
راه فرار آنها را
دیوارهای بزرگ بسته است.
محدودیت های جامعه
مانع های کوچکی می سازند
که به بلندی کوه ها
و به پهنای رود ها هستند.
در هر قدم دامی پهن است

که خیزش از آن ناممکن است
در تلاش برای پیشروی
تا شکار آزادی.

خشم واقعی ممکن

(TRUTH MAY ANGER/ AFZAL SHAUQ)

ایمان دارم

بی تردید

پیمان عشق تو را

اما ای محبوب من...!

نقصان اعتماد من

در واژه های سختم

دروغ می شوند

صدها پیمان پیش از این

تو با من بسته بودی

و حالا اینجا نیستی.

مرد کهن از مبدا پیشرفت
(THE ANCIENT MAN OF MODERN ERA/ AFZAL SHAUQ)

وقتی رفتار انسان‌ها
چون درندگان ضد بشریت می‌شود
هر کس به خاطر امنیت
تهی می‌شود
و قلبش عقیم
و این دلیل این است که مردم
به غریبه‌ها
با بی‌اعتمادی می‌نگرند
و شاید چون یگ دشمن می‌نگرند.

زمستان فراموش نشدنی جنوب

(UNFORGETTABLE WINTER OF AUSTRIA/ AFZAL SHAUQ)

در بازی کودکانه ای
پنهان در ابرها
حریر سپید برف
و گرمای آفتاب
و وزش بادهای خنک
اما زندگی سخت می شود
همچنان
این دختران زیبایی اروپایی
زمستان را تابستان می کنند
و قلب مردان را عاشق می کند
حالا..
من هم دارم می سوزم
در زندان آتش آنان.

این بازی پنهانی

(THIS PLAY OF HIDING/ AFZAL SHAUQ)

چشمانی هستند
که من به دنبالشانم
و چشمانی به دنبال من
و این نگاه ها هیچ گاه به هم گره نمی خورند
آرزوهای دل
نیازهایش
جستجویش
همیشه بی پاسخ می ماند
این بازی پنهانی هرگز پایان نمی پذیرد

خاطرات شب

(THE NIGHT MEMORIES/ AFZAL SHAUQ)

در این اندیشه بودم که
در این دنیای بزرگ
هیچ کس دیگری نیست که همچون من
در آتش آرزوهایش سوخته باشد.

و می بینم
همزاد های آتش را
که با زبانه های سوزان
گرد من می گردند
من زنده ام
این شعله های زیبایی
با زغال های سوخته
خاطرات شیرین
جین.. کریستی.. تینا
زبانه های گذشته من.

مردی دیگر

(THE OTHER MAN/ AFZAL SHAUQ)

چشمان او چون سوزن
ککه سوراخ می کند
بالبخند ویرانگرش
هنوز ساکت است
وقتی به چشمانش می نگرم
مردی که شبیه من نیست
در آن رخ می نماید.

پیمان فرعون

(THE PROMISE OF PHARAOH/ AFZAL SHAUQ)

نیازهای انسان تامین می شود
و این ممکن است
و همچنان مردم با دست خدا به جهنم راهی می شوند
بی صبری...
این فرعون ها
نمی توانند صبر کنند
برای بهشتی که خدا برایشان مهیا کرده است
اما در بیهودگی های انسان
تصمیم گرفتند بهشتی اینجا برای خود بسازند
آنها ساختند
بهشت های دروغینشان را
کوه های خود ساخته
که زن ها فرشتگان آنجا بیاورند
که آنها را آرام می کنند
و تشنگی آنان را فرو می نشانند.

رز

(THE ROSE/ AFZAL SHAUQ)

این رز
با خاطرات شیرین، عاشقانه
و تاثیرگذار
مرا نشاط می بخشد
رز سرخی که
در قلب من پرورش می یابد
این زیبایی
خارهایش بسیار است
که می توانند خراش دهند و بسوزانند
همچنان من زراعت می کنم
در مزرعه قلبم.

نزاع

(THE STRUGGLE/ AFZAL SHAUQ)

نزاع ابدی

من و دلم

همیشه در نبرد

مسئله همیشه یکی است.

من باید در زبانه های آتش

به خاطر عشقم بسوزم

دلم...

با اشتیاقی به خودش

راهی به قلب هر دختر زیبا می سازد

که ممکن است من ببینم.

ریا کاری

(HYPOCRICY/ AFZAL SHAUQ)

حلقه های فریبکار
هرگز مثل قطعات یک زنجیر
به هم نمی پیوندند
بین قلب های سردشان
فاصله بسیار است
که تا ابد هم می ماند.
آنها همچون اسب مسابقه
به سمت خط پایان می تازند
و هیچ یک پیروز نیستند.

تصویر نفرت

(IMAGE OF HATE/ AFZAL SHAUQ)

شکاف درون او که

از خشم می سوزد

نفرت...

دیگری

سرد مثل یخ

نفرت...

با نگاهی به آینه

هر دو یکی می شوند

و تو تصویر می شوی.

بی تحرکی

(IMMOBILIZATION/ AFZAL SHAUQ)

آیا این رگ‌ها
با خون می‌تپند؟
یا با عواطف؟
مرکز قلب را ترک می‌کنند
به سمت دنیای درد
چشم‌های کوری که می‌بینند
حالا زمان آن رسیده است که کاری کنیم
اما انسان‌های بی‌دل
در این ننگ بی‌تحرکی ایستاده‌اند.

در شبی

(IN A NIGHT/ AFZAL SHAUQ)

دیروز
قبل از غروب خورشید
مردم،
خانه هاشان
راه هاشان
مثل همیشه بود
دیشب
خط‌ها کشیده شدند
همه چیز تغییر کرد
از آنچه بود
حال بیش از این نیست.



شعرهای پشتو از: افضل شوق / ترجمه به پارسی از: فاطمه صلاحی



عدالتی شگفت

(A STRANGE JUSTICE/ AFZAL SHAUQ)

کسی که گمان می کردم حق را به من می دهد
متحیرانه قلبش را، دادگاه من می نامد
او، خودش به عنوان قاضی برای شنیدن
مغزش به عنوان دادستان برای دادخواست
خودش شاهی برای اثبات کردن
با این حال که حتی...
تصمیماتش بر پایه قوانین و مقررات است
در حالی که به کتاب سیاه قانون اشاره می کند
او خودش را طبق هر خواسته اش می سازد.

عروس صلح

(THE BRIDE OF PEACE/ AFZAL SHAUQ)

این فقط یک رویا بود
که در ذهن داشتم
یک جشن بزرگ
تصویری از عروس
در ازدواج صلح
نغمه های ناشاناس انگلیسی
و ملودی موتزارت
سرودهای گوگوش پشتو
نغمه های هیلتن روسی
و کالسوم...
رقص دختران عرب در اتن
رقص ترک ها
ژاپنی ها
رتم بلی تا بولرو.
شاعران جهان
می رقصیدند
بعضی فاکس تروت

دیگران پولکا
و حتی فلامینگو.
در این جشن جهانی
هیچ تفاوتی وجود نداشت
مردم یکی بودند
هر کس به معنای واقعی خویشاوند دیگری
با این رویا
من چشمم را به جهانی گشودم
که در آن مردم به دیگران
چون دشمن می نرند
در هر حال آن
یک رویای دوست داشتنی بود.

صلحی شگفت

(A STRANGE PEACE/ AFZAL SHAUQ)

تمام این مردم
پاسخ برای دنیای بیماری‌ها دعوی می‌کنند
راهی به صلح
هر تفاوت در رفتار
سنت فرانسس
موسولینی
چرچیل
هیتلر
اندیشه‌هایشان در دیگران
گاهی دوباره زاده می‌شود
روی پیشانی‌شان
من نشانی از صلح دیدم
صلحی شگفت
که در چین و شکن‌پیشانی اروپاییان
تجلی می‌یابد
اما اساسش لبخندهای تجاری است.

عدالت کور

(حق با کسی است که زودتر شکایت می کند)

(BLIND JUSTICE : THE ONE WHO GRIEVANCES FIRST IS RIGHT)

By: Afzal Shauq

گرچه دادگاه تشکیل داده اند
خون، چاقورا آلوده می کند
آلات کشتار
از مردم جز جنازه ای باقی نمی گذارد
با وجود تمام مدارک
مجرمی نیست...
انکار دادگاه مرده.
طغیان اعتراض برمی خیزد
اما هنوز قاضی کراست.

دادگاه صلح

(COURT OF PEACE/ AFZAL SHAUQ)

دل خواب می بیند...
با بلند پروازی...
چونان پرنده ای در آسمان
بالا و بالاتر
بال و پرزنان چون پروانه
بر فراز گل‌های معطر
نیازهای گذشته
باید کنترل شوند
و آرزوهای دل
باید فرونشانده شوند
قوانین باید اجرا شود
تا از رفتارهای غیر قابل توضیح جلوگیری شود
پاسخ...
در دادگاهی برای صلح
مردم قوانین را تحمیل می کنند
زیر بار قوانین خود می زنند
در حالیکه در تمام مدت آرزو دارند

از این قوانین
رها شوند.

انسان‌ها با خوی کله شقی
مثل گاو نر هستند
که درد سر می‌سازند
وزود طنابی
دور گردن خود می‌یابند
و اینک کشیده می‌شوند به زندان خود
که بی شباهت به طویله نیست.

گناهکار

(CRIMINAL/ AFZAL SHAUQ)

خیلی وقت است که همه جا دیوار می بینم
مسیرهایمان بسته شده
رودها نمی توانند جاری شوند
کوه ها..
بلند تر از آنکه بتوان از آنها بالا رفت
دلواپسی ها به جانم چنگ می زنند
ما را احاطه کرده اند
در این رقص محبوس
با تمام این محدودیت ها
ما انسانهای آزاد!
مثل جنایتکارها تهدید می شویم
و نه به خاطر عملمان
جرم ها به ما تحمیل می شود
آزادیمان
ربوده می شود

رخت بر بستن از ترقی

(DEPART FROM ADVANCEMENT/ AFZAL SHAUQ)

همچنان که غبار را از چهره صلح پاک می کنم
چین و چروک ها را کنار می زنم
چهره های خون آلودی می بینم
که انگار انسان اند
اما دندانهای حیوانی دارند.

فاصله ها

(DISTANCES/ AFZAL SHAUQ)

یک قدم دیگر
تا سوراخ کردن سنگ
قدم دیگر
خراش دادن به خارها
سفر پیش می رود
فاصله ها همیشه مثل همدند
آیا امیال بشر
ما را جدا نگه داشته است؟

امیدی برای صلح

(HOPE FOR PEACE/ AFZAL SHAUQ)

تو به تنهایی

خیلی بی رحمی

که طاقت تمام شد

هنوز من

مانده ام در مقابل هر طوفان ویرانگر

من هنوز می دانم

که با هر باران

زمین دوباره جان می گیرد

و به کامیابی می رسد.

آیا این یک تراژدی جهانی نیست؟

(ISN`T IT A GLOBAL TRAGEDY? / AFZAL SHAUQ)

آیا این یک تراژدی جهانی نیست؟
که به خاطر تفاوت های مذهبی
اختلافات نژادی
موانع زبانی
وریشه های فرهنگی
عموزادگان فقیر خانواده آدم
به عمد از یکدیگر جدا نگه داشته می شوند
همچون چهارپایان
در فضای محصور به نام
مرز کشورها
در پیرامونشان
و زندانی می شوند.

عجیب نیست؟

(ISN`T IT STRANGE? / AFZAL SHAUQ)

در روشنایی روز
عجله می کنیم
برای شب
که خود را پنهان کنیم
خود واقعی مان را
حتی از خود مان
مردم شب
قدم زنان در کابوس شب
پنهان از هیچ
تا سپیده صبح
با چشم های باز
بیدارند.

فقط به خاطر بقا

(در مفهوم گردش یو شکل آدمیت)

(JUST FOR SURVIVAL-IN CONTEXT OF U-TURN OF HUMANITY)

By: Afzal Shauq

سفر کولی ها
با تاول هایی از گرمای تابستان
به پایان می رسد
کاروان را متوقف می کنند
خیمه هایشان را بر پا می کنند
دمی می آسایند.
قافله کابوس ها
ماوای خود را در شب می یابد
بادهای تند
حتی قبل از سایه های شب
در سیاهی می وزند
ترس پدیدار می شود
آنها... نمی توانند تکان بخورند
بیخ زده می مانند
تنها نور آنها

یک چراغ تنها
روز بعد می رسد..
با آفتاب بالا رونده
اشعه های طلایی
سیاهی را پایان می دهد
کاروان
دوباره در راه
چونان گذشته
در همان جاده
به راه می افتد.

عدالت

(JUSTICE/ AFZAL SHAUQ)

این حقیقت است که
راه میانبری نیست.
برای سود بردن
هیچ چیزی کم نیست
اما نیازمندان
با شکم های خالی
می خواهند....
آه ای خدای قادر
عدالت کجاست؟

نیاز به عدالت

(JUSTICE DEMAND/ AFZAL SHAUQ)

دهان انسان‌ها
قرمز از خون گوشت‌های تازه بشر
و به دندان کشیدن دهل آرامش است.
زندگی آدم‌ها
حالا مشتاقانه
در انتقاد از عدالتی که
تروریست می‌نامندش.

قانون

(LAW/ AFZAL SHAUQ)

کسی که قدرت دارد باید مورد احترام باشد
این قانون بود
راهی برای عدالت وقتی که
انسان ها بیشتر
شبیه حیوان بودند
امروز هم هنوز...
قانون همین است
و هنوز هم بشر
خود را متمدن و
مخلوق برتر خدا می داند.

آینه هرگز دروغ نمی گوید

(MIRROR NEVER LIES/ AFZAL SHAUQ)

" او کیست که برایش غزل می سرایی؟ "

"چه شکلی است؟"

کجا زندگی می کند؟

چرا در کنار تو نیست؟ "

بعد از شنیدن تمام این توده سوال

قلبم را می گشایم که پاسخ گویم

او دستش را با لبخندی شرمگین روی صورتش می گذارد

و با معصومیت، آخرین سوالش را می پرسد:

"در آینه به من اشاره می کنی افضل شوق؟"

قاتل

(MURDER/ AFZAL SHAUQ)

داشتم می اندیشیدم
ناگهان...
زود باش... بیدار شو
قاتل دارد می آید
در تکاپو
دلَم می خواهد مبارزه کنم
با چشم های خشم آلود
روز سیاه می شود
بیدار می شوم
از ترس مرگ
مضطرب
چاقورا برمی دارم
آری
می توانم بجنگم
سینه ام بی پناه است
اما من هم شانس خودم را دارم
ناگهان

من حمله می کنم
صدایی...
و آینه هزار تکه می شود.

تسویه شخصی

(OWN SETTLEMENT/ AFZAL SHAUQ)

من دوست دارم
پرنده ای را که
بالهای مرا از پرواز خسته کرد
با تغییر فصل ها
مثل بازگشت
ماهیخورهای سفید
بعد از زمستان
که در آرزوی بازگشت به خانه اند.
اما به چه وطنی..؟
رههایی که من می شناسم
گمشدگی و بازگشت به جهنم اند.

قلم

(PEN/ AFZAL SHAUQ)

با دستم
که پیر از گذر زمان است
قلم را به سخن می آورم
نه طوفان اشک
و نه باران افکار
هیچکدام نمی توانند آنها را از بین ببرند
سوالها بر می خیزند
می فهمم که قلم
بین انگشتانم قفل می شود
و من از خوشبختی مردم می نویسم.

فرعون، خدای دروغین

(PHARAOH AS A FALSE GOD/ AFZAL SHAUQ)

یک خود اظهاری
من خدا هستم
پیمان گذشته
مصری ها آمرزیده
گروه گروه گرد فرعون
جمع می شوند
به خاطر تمام خواسته های
کشته می شوی
و لحظه های شهرت را
می ساری.

روشنایی روز

(THE LIGHT OF THE DAY/ AFZAL SHAUQ)

در روشنایی روز
از چه می هراسی؟
همراهی سیاهی...!
تو را از روشنایی آفتاب می ترساند
که در آن آتش است.
نگران نباش..
هیچ آتشی از آسمان
بر روستای تو
نخواهد بارید.

راه های گمشده

(THE LOST WAY)

مرد بالا مقام
با تاج پادشاهی اش
چهره گذشته های مرا دیده است.
تصویر امروز...
لباس های پاره اش...
و تاج کثیفش
و زندگی زجرآور.
یکبار هدایت من
اما حالا یک آرزو
من در راه گذشته ام
گم شده ام.

آینه

(THE MIRROR/ AFZAL SHAUQ)

جلوه آرزوهایم
همیشه ارمن دوری می کنند
شکار رویاهایم
در افکارم پدیدار می شود
همیشه تو را می بینم
چهره ای که شبیه مناست
احساس تنهایی می کنم
همیشه خیلی تنها...
پس دوباره اینجا می ایستم
خیره به آینه
به دنبال آرامشی
در تصویری که می بینم.

نتیجه چه خواهد بود؟

(WHAT WILL BE THE RESULT? / AFZAL SHAUQ)

دستت را در دست می گیرم
تب تن من آشکار می شود
آگاه از حال قلبمان
مهربانانه دستت را تکان می دهم
من حالت شرم آمیز تو را نمی فهمیدم
که در گزیدن لبانت پنهان بود
که می گفت قلب تو از سنگ است.

سفر کی پایان می گیرد...؟

(WHEN TO END THE JOURNEY? / AFZAL SHAUQ)

ما به دنبال راهی
برای رسیدن به یکدیگر هستیم
سفر طولانی ترمی شود
و فاصله ها
هرگز کوتاه نمی شوند.
ولی لین را می دانم
که هر دوی ما
از مدت ها قبل
عشقی در قلبمان
پرورانده ایم.

هرگاه که مرا در آغوش می گیری...

(WHENEVER YOU HUG ME? / AFZAL SHAUQ)

خاطرات ویرانگر
تلاش برای پایان
این آتش شهوت
بی پایان است
من به عشق کشیده می شوم
تب عشق
قلب مرا به شدت می سوزاند
دیدار دوباره ات
و آغوش لطیف تو
انبار آتش می شود
با اندیشه نام تو
آتش عشق
مرا کم می کند.

گرد باد

(WHIRL WIND/ AFZAL SHAUQ)

چگونه رخ داد..؟

نمی دانم

وقتی به خود نگریستم

درخت جوانی را دیدم

تو به زندگی من آمدی

مثل یک گرد باد

و هر چیز را تغییر دادی

و حالا

همه چیز متفاوت است

درخت جوانی

برگ های خود را به زمین می ریزد

زمین پوشیده شده است

و من

در حیرانی تنها گذاشته شدم

دلیل آمدنت

و بیدای ات

و آسیبی که به من زدی

خدا می داند
که تو واقعا که بودی...
اولین تفکر من از تو
تنها یک دختر
بعد شاید یک پری
که می توانست
باد تند زمان باشد.

صفر صدا

(WHISTLE/ AFZAL SHAUQ)

در خیالم
تلاش می‌کنم
مردم فقیر خاک پشتوها را
با مردم سفید و سرخ پوست
مقایسه کن
سپس به جای سخن گفتن
پس از آهی سرد
صدایی از تعجب من در درونم
می‌گریزد.

پرچم سفید
(نشانه ای از صلح)

(WHITE FLAG... -A SIGN OF PEACE/ AFZAL SHAUQ)

خود را در رنگهای مختلف
ناپدید می کنم
مشتاق صورتهای زیبای جستجوگرانجام
همین که تمام این رنگ ها
گرد هم می آیند
زیبایی های زندگی
به دنبال آرامش درونی من می آیند.
اینک در آرزوی
پرچم سپیدی
که نشان صلح و کامیابی است
که علیه سیاهی پیش رود.

خانه های سپید

(WHITE HOUSES/ AFZAL SHAUQ)

خانه ها

سپید مثل برف

ساخته شده با عرق کارگران

و اشک یتیمان

خون آنها

به وسیله حرص کاپیتالیسم

مکیده می شود

آنطور که در تاریخ نوشته شده

خورشید سوزان پدیدار می شود

نزدیک زمین می آید

و سپس

این خانه های سفید چون برف

آب خواهند شد

کلامی از برج ایفل

(WORDS FROM THE EIFFEL TOWER/ AFZAL SHAUQ)

یکبار به دل من

فکری افتاد که

از برج ایفل بپریم

در هوای سرد بیخ بزنم

و فریاد بزنم نام خدا را، و بگویم:

زمان بیشتری به زندگی آنهایی که

به دنبال صلح جهانی اند

و برای کامیابی همه می جنگند

و زندگی خود را به خطر می اندازند

بیفزا

اما هنگامی که درخواست ایفل را شنیدم

فکر من تغییر کرد

"این کار را نکن مرد جوان

من هرگز نمی توانم

از سرزنش آن مرد می که

زندگی شان را در ارتفاع من از دست داده اند

دمی بیاسایم."

سخن آینه... نه من

(WORDS OF THE MIRROR... NOT ME/ AFZAL SHAUQ)

روزگار چوپانان
دیگر به سر رسیده است
نحوه زندگی آنها
حالا توسط دیگران اداره می شود
حتی فرزندانشان
می دانند که شمع ها رفته اند
و حالا با چراغهای تازه ای می بینند
طرف دیگر آینه
هنوز به شمشیر کهن
که با گذر زمان کند شده است
افتخار می کند
در انعکاس افکار
ما برنده خواهیم بود
اما ما باختیم
و حالا مثل بردگان زندگی می کنیم.

دلو اڀسی ها

(WORRIES/ AFZAL SHAUQ)

راهم را به قلبش ساختم
در چشمش
کنارش ایستادم
در تلاش برای نزدیکتر شدن
چهره واقعی اش را دیدم

همچنان برای پیدا شدن...

(YET TO BE FOUND/ AFZAL SHAUQ)

امکان رنگ ها

همچنان برای پیدا شدن

با طعم کشف نشدگی...

همچنان اشتها آور

قلب عشق...

هنوز منتظر...

زبان حرف های شیرین

همچنان در حال سخن گفتن...

باورداری یا نه...؟

(YOU BELIEVE IT OR NOT/ AFZAL SHAUQ)

تو
مثل گربه
ضعیف می نمایی
اما مغرور
همیشه پنهان از روشنایی
اما کمی صبر کن
یک روز
گربه می گریزد
و مثل ببر گرسنه
شکار می کند.

روح های خویشاوند

چون تن و جان

ما درگیر یک سوال هستیم...

تو کی هستی؟

و من کی هستم؟
ما هشیار می شویم
تا زمانی که این سوال ابدی
درنگ می کند
و چون یک مکث می ایستد
اما فقدان و نبود نیمه دیگرمان

همیشه

به دنبال پاسخ
و ما برای یافتن آن
هرگز خسته نمی شویم.

آرزوهای گمراه کننده
وقتی چشمانم را می بندم

می توانم تو را ببینم
گویی دوباره زندگی می کنم
این رویاها
در خواب من
می آیند و می روند
و من دوباره می زیم
هنگامی که چشمانم را می گشایم
با این رویاها پرسه می زنم
همین رویاهایی که در عمق خاطره ام
درنگ می کنند.

مقصد خواستنی

من هرگز نمی توانستم خودم را بیابم

تا زمانی که خود را

در صحرای زندگی گم کردم

و دریافتم که چه خوب است

غرق شدن در آبی چشمان تو

برای شناخت راه عشقم

م با درخشش چشم تو

بی درنگ

پیش می روم

تا به مقصد خواستنی ام برسم.

راه احساس

(WAY TO SENSE/ AFZAL SHAUQ)

فکر می کنی که مرا می شناسی

شاید...

اما دوست من

من تو را خوب می شناسم

تو...

مرا به احساسم وصل می کنی

چشم خفته مرا می گشایی

مرا به جلو می رانی

و از رویاها حقایق را می بینی.

آری تو...

بالبخت

شادی

و حتی اشک

احساس می سازی.

انسان ضعیف

(WEAK PERSON/ AFZAL SHAUQ)

تو...

پروردگار قبل از من
و پروردگار بعد از من
اما ای خدای من
چه کس دیگری
تورا قبول خواهد کرد.

ضعف

(WEAKNESS/ AFZAL SHAUQ)

تلاش من بی اندازه
پیش می روم
موانع می شکنند
من باید همیشه اول باشم
دوستان زیادی گم شدند
همان وقتی که طمع به رسیدن داشتم
دردها تحمیل شدند
سرزنش ها مال من، من تنها
بیهودگی ام زساده
هیچ ریسمانی از عاشقی نیست
که به آن چنگ یازم.

چه بر سر تو آمده است؟

(WHAT HAPPENED TO YOU? / AFZAL SHAUQ)

آیا تو بودی؟

هی پشتو...!

که مردم را به جلو می راندی
و آنها رد پای تو را دنبال می کردند
اما به امروز خود نگاه کن
نمی توانی حرکتی داشته باشی

پاهای پر توان

حالا بی استفاده

در جستجوی حمایتی هستند.

نه مثل ککوران

شما چشم دارید

که سالم اند

اما نخواهید دید.

در زمانی که می آید

این احتمال است که

تو هیچ شوید

و شان خود را از دست دهید.

چه کسی می تواند نغمه شادی بخواند؟

(WHO COULD SING HAPPY SONGS? / AFZAL SHAUQ)

چه کسی می تواند نغمه شادی بخواند...

بچه ها در بازی هاشان
آینده خود را امید دارند
اما در لحظه های رککود
همه اینها فریب است.

چه کسی می تواند نغمه شادی بخواند؟

آشپزها می توانند
غذاهای بی نظیری بپا فرینند
که هرگز مزه زهر ندهند.

چه کسی می تواند نغمه های شادی بخواند؟

عروس زمان رفت
بهار زیبا می گرید
بر بیوه تنها

چه کسی می تواند نغمه شادی بخواند؟

این تغییر فصلها
همیشه صلح و کامیابی را
یک علامت سوال می کند.

چه کسی، کسی را پیدا کرد...؟

(WHO FOUND WHOM? / AFZAL SHAUQ)

غریبه..

محبوب..

قلب مرا می شکافتد

حرفهای و دش را می بیند

هر صفحه ای که می خوانم

نیاز عشق

و آن عشق من بود

یا اینگونه به نظر می رسید

اما حالا حیرانم

آیا آن من بودم

که تو را یافتم

یا تو که مرا زمزمه کردی

چشم پهناور گشاده

(WIDE OPEN EYES/ AFZAL SHAUQ)

مردم رنج دیده

شبیه اسکلت

گرسنه و تشنه.

مردم

مثل شاخه های درختان در پاییز

که بی برگ می شوند

برهنه شده اند.

قلب ثروتمندان

در خوشگذرانی ها و حمام آفتابشان

از درون کور مانده است.

آنها دیدن نابودی،

درد و گرفتاری فقیران را

انکار می کنند.

تنها راه جدایی

(شعری برای دکتر او آسای خوب و نازنینم)

(THE ONLY WAY FOR DETACHMENT-A POEM FOR HONEY SWEET DR.OUASA)

By: Afzal Shauq

سوگند می خورم
همه سعی خود را می کنم که کاری کنم
و دلم می خواهد بدرم
تمامم آن مشک های پر معنای
گل های رنگارنگ که
نمادی از گرمای محبت او است
و شکارچی عشی که او برای من داشت
در گذشته حیرانی من
با لبخند های زیبایش از ایمان
آری، او
همان زیبا
او که نه تنها جلوه جان من است
بلکه تنها بهانه نفس کشیدن من هم هست
درست مثل هر تپش قلبم
یا رویای چشم های باز

اما با همه اینها
هرگز سوگند نمی خورم
نمی توانم سوگند بخورم...
او را از دلم بگیرم
چرا که در این صورت
نیمه دیگرم را از خودم گرفته ام
و این است دلیل این راه جدایی
برای جدایی از او برای من
که پایش را بر گلویم گذاشت
و گذاشت که روح من با نام او
به آسمان ها پرواز کند.

ذات انسان‌ها

(THE NATURE OF HUMANS/ AFZAL SHAUQ)

اگر راهی می‌تواند ساخته شود
مثل رنگین کمان
از زمین به آسمان
به ماه... دریای ستاره‌ها...
پس انسان‌هایی که
در حصار سختی شان محصورند
چرا نمی‌توانند
مدتی پراکنده شوند
و آنگونه که هستند نباشند...
مرزها کشیده شدند
با ثروت، رقابت و مذهب
این دیوارهای محدودیت
در تمام ملت‌ها هست
چون حیوان‌های در دام
آنها همیشه در هراسند
با رفتارهای وحشی‌گرانه
در مقابل انسان‌هایی که آنها را دوست ندارند.

دوست من.. گوش کن!

(LISTEN... FIREND! / AFZAL SHAUQ)

فهمیده ام
از خراش انگشت های نازکت روی دستت
که ستاره بر آن پرده خالی می نشاند
که چیزی می نویسی
یا می خواهی خطوط خوشبختی را پاک کنی
چرا...؟

من نمی فهمم
رازی را که تو پنهانش می کنی
در عمق دلت
اما زمان در حال سپری شدن است
و تو همچنان ساکتی
و انگار در تمام زندگی ام
با هوای پیرامونم سخن گفته ام.

عشق صلح

(LOVE BASED PEACE/ AFZAL SHAUQ)

اگر ما عشق را
برای صلح و
صلح را برای بشریت ارتقا دهیم
من ایمان دارم
شادکامی زندگی اجتماعی
حتما تضمین شده است
و خشنودی بی پایان
در زندگی انسان خواهد بود.

فرمول صلح

(PEACE FORMULA/ AFZAL SHAUQ)

اگر شکاف میان دلها
با عشق
پر شود
و جانها
با لبخندهای مهربانی
بوسیده شوند
فرزندتان خانواده آدم
هرگز از یکدیگر آزرده نخواهند شد.

قدرت صلح

(PEACE POWER/ AFZAL SHAUQ)

به جای انتقاد از
احساسات عاشقانه من به خاطر صلح
بهتر نیست؟
دل‌های خود را به روی آنهايي که
فرزندان آدم و حوا هستند
بگشاییم
با افتخار مرا
عضوی از این خانواده جهانی بدان
و به کلام من که برای آنها
از عمق دل از قلم فرو نشاندم
احترام بگذار.

در اینجا شعری است که به درخواست دو ستم، افضل شوق آن را مرسوم
😊 می‌کنم. شعر من کلام قدرتمند اوست
قدرت صلح: کاترین مک دونالد
پروا می‌کنم از نقدی که این مرد
بر من بکند
که تو نمی‌توانی انسانی برای صلح باشی.

بشر به سختی گیر افتاده است
و ما با غریزه کشتن زاده می شویم.
اما من، فرزندی از آدم و حوا
زندگی ام را وقف پاسخ هایی کرده ام
که به دنبال آنیم.
و به جای انتقاد یا شرم از پاسخ
که امیدی وجود دارد در قلب مردی از صلح.
چرا که درون ما
ایمانی قوی وجود دارد
که صادقانه به آینده ای سالم معتقد است.
از عمق دل خود
تمام توان خود را ساتع می کنم
به امید اینکه ما پاسخ را خواهیم یافت.

پول

(MONEY/ AFZAL SHAUQ)

از سپیده صبح
تا غروب خورشید
زمین بر محور پول می چرخد
تا بدهد به مردم
یا بگیرد از آنها
آنچه می خواهند
آنچه نیاز دارند
فقط پول.

عشق بی رحمانه

(LOVE WITH CRUEL WAY/ AFZAL SHAUQ)

آرزوهایم
عواطفم
احساساتم
اشتیاقم
و حتی امیدهای زندگی ام را
تسلیم او کردم
تا شاید توجهی به من کند
و پی در پی
چون غلامی
سرتسلیم در مقابلش
فروود آوردم
چراکه او را تنها لطف زندگی خود می دانستم
اما او..
افسوس
مغرور زیبایی اش
با احساس بی رحمانه نفرت
مشتاق شکستن و

ویرانی قلب بی گناه من
و مغرورانه
لبخندهای مصنوعی بر لب نشان می دهد:
این عشق او به من است.

جنون (از منظری تازه)

(MADNESS –IN NEW PERSPECTIVE/ AFZAL SHAUQ)

جنون تصرف کرد
همیشه رو به جلو
در این جستجوی بی پایان
در سفر
روز و شب
مثل شاهزاده پریان
پنهان از دیده ها
شکافی بعد از تو هست
که مرا به دام می اندازد.

جنون (جدید)

(MADNESS –NEW)

این عشق دیوانگی است که مرا
به لبه بی خودی می کشاند.
من به شهرت مجنون نیستم
اما به خاطر عاشق بودنم
در جستجو...
چراکه در تمام سال ها
من در تعقیب تو بودم
ای محبوب رویاهای من
اما در تعقیب من
من هم مانند مجنون
تنها و فریب خورده ام
و اینک...
اگر من قبل از لیلا بایستم
جنون این عشق
چشم تو را برای نگریستن به چشم من
کور می کند.

من و کائنات

(ME AND THE UNIVERSE/ AFZAL SHAUQ)

دلم می خواست
همه چیز را توضیح دهم
اما
من غباری کوچک
در این عالم وسیع
برای آغاز این ماموریت
میلیون ها انسان مثل من لازم است.

فرسخ شمار

(MILESTONE/ AFZAL SHAUQ)

بی خبر...

از تاثیرات شیرینی که عشق او

بر من داشت...

گاهی...

وقتی احساسات شدت می گیرد

آن هنگام که سعی می کنم خودم را پیدا کنم.

چیزی...

همیشه جاری می شود

سعی می کنم بگریزم

و حرکت را ادامه دهم

نگاه می کنم

به راهی که پشت سر گذاشتم

رد پای من

فرسخ شمار من است.

سوال ذهن

(MIND`S QUESTION/ AFZAL SHAUQ)

وقتی که انسانهای اولیه
که در غارها زندگی می کردند
رفتارهای وحشیانه را آغاز کردند
زندگی یک نزاع بود
تمام چیز که آنها می دانستند
کشتن بود
تنها راه بقا
وحشیگری...
حالا...؟

بعضی چیزها هرگز تغییر نمی کنند
قرن وحشیگری ادامه می یابد
هنوز آنها در غار زندگی می کنند
یکدیگر را می کشند
با اینکه راه دیگری هم هست
نشانی از انسانیت نیست.
وحشیگری....

مسافر گمراه

(MISGUIDED PASSENGER/ AFZAL SHAUQ)

آه دوست من...!
وقتی بر پشت اسب افکار
تا چشمه ها می تازم
تو آنجا نیستی
عرق از جبین پاک می کنم
دوست من
با لرزش کلمات
با او حرف می زنم
چشمان من هنوز می باید
دختری را که در تلفن
با من حرف می زد
و می خندید
ببیند.

همزمان که این حرف ها را فاش می کنم
او می خندد
با نگاهی طعنه آمیز
اینها را به من می گوید:

آقای شوق!
تو یک شاعری
یک مسافر
که در پس سرابی در بیابان زندگی می رود.

فقدان صورت باطنی

(MISSING ETERNAL FACE/ AFZAL SHAUQ)

هرگاه جانم
چهره زیبایی می یابد
مثل رویاهایم
شبیه افکارم
به قلبم می پیوندد
با نفس هایم تنظیم می شود
اما دریغا...
آن همیشه تکیه زده به شانه های غریبه ای است
به جای من.



شعرهای پشتو از: افضل شوق / ترجمه به پارسی از: فاطمه صلاحی



بازی زمان

(PLAY OF THE TIME/ AFZAL SHAUQ)

هر بازی

به پایانی می رسد

پروردگارا...

این بازی کشتار میان انسان ها

آیا پایان می پذیرد؟

کی؟

آیا به خاطر انسانیت

این حیوانهای درنده

وحشی های طبیعت

روزی از صحنه بازی

پاک خواهند شد؟

یا...

در تمام دوران ها

مثل سگ های بی فایده

خواهند جنگید؟

و هرگز معنای واقعی انسانیت را

نخواهند فهمید؟.

عصر آهنی

(THE IRON AGE/ AFZAL SHAUQ)

شمشیرهای دیروز
فلز بر فلز
دست در دست
پایه‌های زمان می چرخد
همیشه در حرکت
هرگز نمی ایستد...
اول یک ایده
حالا واقعیت
بمب‌های اتمی.
فقدان انسانیت
کشنده، کشنده است
هرگاه و حالا...
انسان از ترس لبریز است
بمب انسان‌ها را
مثل روپات کرده است.

مروارید قیمتی

(PRECIOUS PEARLS/ AFZAL SHAUQ)

آه.. نور آفتاب
دستان تویی رحمند
که صدف خوشایند مروارید شبهای مرا
می شکنند
آه... رویاهای شیرین
مرواریدهای قیمتی
گویهای پراکنده شده من
دیگر هرگز در صدفی جمع نخواهند شد.

گنج بی ارزش

(PRICELESS TREASURE/ AFZAL SHAUQ)

چون عتیقه ای بی قیمت
گم شده در غبار زمان
به تازگی یافت شده...
وقتی اولین بار
لبهای لطیفش
با مهربانی لبان مرا لمس کرد
به شیرینی عسل بود
و چشمان زیبایش
تصویر مرا منعکس کرد
آینه عشق
و در قلب بی قرارش
اسم مرا حک کرد
عشق او جاودانی
اما تمام اینها
تصادفی به نظر می رسند
که من باید این را در
گنج بی مقدارش بیابم.

اسیر تن

(PRISONER OF THE BODY/ AFZAL SHAUQ)

نزدیک بودم
به اینکه راه فرار از این قفس را پیدا کنم.
دل می خواست
روی شانه های باد بنشینم
در اوج ها پرواز کنم
به سمت آسمان
تا آزاد باشم...
ناگهان
بالهای خیال من
و من چون بمبی سوختند
آتشین
به سمت زمین سقوط کردم
دیگر بار
مجروح
با احساس اسیری
در بین لایه های درد
من زندانی تن بودم.

علامت سوال

(QUESTION MARK/ AFZAL SHAUQ)

اینجا...

هیچ کس

به دیگری تعلق ندارد

همگی زندانی اند

چرا؟

این سوال است

پاسخ...

گویی هنوز فقط یک علامت سوال است.

علامت سوال... دیدگاه جدید

(QUESTION MARK –NEW ANGLE/ AFZAL SHAUQ)

در یک دست...
سرچشمه عذاب
آرزوهای زیاد
همچنان تشنه
فقط یک جرعه..
اما نشدنی
در مرگ هر کسی...
در دست دیگر
فواره ها رو به آسمان
این آبها
انسان ها را مملو می کنند
فرا تراز دسترسی
در رد آرزوها
این زنان خیس
در خواسته ما گم می شوند.

علامت سوال... از مسیری جدید

(QUESTION MARK – WITH NEW APPROACH/ AFZAL SHAUQ)

خدای بی چهره من!
بزرگتر و تواناتر از همه!
با این کائنات عظیم
تمام ما را
شایسته حکمرانی خود کردی
چیزی که در زمین مرا حیران می کند
این است که چرا قلب کوچک مرا
منزل خودت انتخاب کردی.

توجه به پیری

(REALIZATION OF OLD AGE/ AFZAL SHAUQ)

زنان زیبا

در من احساسی بر می انگیزند
که لبخندی بر چهره ام می نشانند
و سپس فهمیدن
احساس پیر بودن
ترس از تحقیرشان
اگر آنها چین و شکن های
چهره مرا ببینند.

اثر معکوس

(REVERSE EFFECT/ AFZAL SHAUQ)

تصور می کردم
اورا با ایمان
و عشقم
رام کرده ام
اما زود...
آن بانو...
ملکه زمین
با زیبایی شاهوار
با غرور مرا نگریست
من احساسم را
مثل یک برده
به او سپردم.

انقلاب قلب من

(تولد دختر نازنینم سکانی هدیل بریشنا (چک شود) افضل خان در 29 جولای 2003)

(REVOLUTION OF MY HEART –THE BIRTH OF MY SWEET DAUGHTER

SAKANI HADEEL BRESHNA AFZAL KHAN, ON 29TH JULY 2003)

BY: AFZAL SHAUQ

غرش در آسمان

نور رعد و برق

ابرهای سیاه و سنگین

باران به این پایین می بارد

و آبهایی را جاری می کند

در طول سال ها بر این

خاک سوخته.

طوفان زندگی

با قول های قلب بی ریشه من

خشمگین تر می شود

به خاطر جوانه زدن گل های امید

که یک بار محروم شده اند.

خروش تندر

و ابرهای سیاه که مدت ها بود

در قلب من خانه داشتند
حالا رفته اند.
یک نور زیبا
طوفان را پاره کرده است.
نور روشن دختر نازنینم
و به همین دلیل او بریشنا نام گرفت
-نور روشن قبل از طوفان-
و نور او
تا ابد
روزهای غم انگیز را
از زندگی من و اهیبا محو خواهد کرد.

درست یا غلط

(RIGHT OR WRONG? / AFZAL SHAUQ)

بازی سربازان
نوشتن اسم‌ها
به روی گلوله‌های تفنگ
بار کردن اسلحه‌ها
آنچنان که تو تمام این‌ها را
برای حقوق بشر می‌نامی.
جنون امروز
بازی کشتار
جنگ مقدس
پرواز گلوله‌ها
مرگ مردم
همه به نام پروردگار.

شیطان می برد

(SATAN WINS/ AFZAL SHAUQ)

نظاره می کرد

فرزندان بی شمارش را در مقابلش
و آدم از صدای خواب او بیدار می شد

احساس کرد که او به زمین

فرود می آید

در قدردانی از اینکه

همه آنها را تحمل کرده است.

اما این رفتار متواضعانه

به زودی توسط خنده های شیطانی و لگرد

بررسی خواهند شد

و صدای خنده تقلیدی تلخی

گوشه هایش را پاره می کند

در این وحشت مصیبت

آدم به دور خود می چرخد

و چشم هایش

هیچ چیزی جز

نوادگان پسرانش

هابیل و قابیل
نمی بیند
که در کمال ناباوری
فرزندان شیطان را به دوش گرفته و می کشند.
آدم
در آن دقایق
می ترسد
و تمام غرورش
از بین می رود
و با چشمان درهم تنیده
به آسمان ها نظر می افکند
و آهی از لبهای نفس بریده اش می گریزد.
او تسلیم می شود
شکستش را
در دست دشمن درونی اش شیطان
می پذیرد
و خداوند شاهد ساکتی بر این ماجرا.

خواست‌های فصلی

(SEASONAL DEMANDS/ AFZAL SHAUQ)

طعم

هر کدام را دوست دارم.

زیبایی رنگ‌های گانه...

آن‌ها در فصل

نه در درونم

این قلب تغییر می‌کند

مثل وضع آب و هوا

و فصل‌ها را دگرگون می‌کند.

بندهای خود خواهی

(SELFISH TIES/ AFZAL SHAUQ)

انسان می تواند خوشبخت باشد
شادی تجسم بهشت نیست
اگر آنها فراتر از ماهیت خود خواهی خود را ببینند.
خیلی عجیب به نظر می رسد
هزاران بند با یک رفتار ساده
به آسانی پاره می شود.

دیوارهای بی عاطفه

(SENSELESS WALLS/ AFZAL SHAUQ)

فاصله آبی آسمان
و غبار زمین
هر روز
کمتر می شود.
اما فاصله قلب انسان ها
بیشتر می شود
عمیق تر می شود
بی حرکت
مثل دیوارهای بی عاطفه.

فراق

(SEPARATION/ AFZAL SHAUQ)

اینک

من از سفری طولانی

بازگشته ام

بسیار خسته...

از درتو وارد می شوم

صدای گریه می شنوم

جامی خورم

در یک فقدانم

تو از دمیای من رفته ای

ای غم من...

اشتراک اجزا

(SHARING THE PARTING/ AFZAL SHAUQ)

حالا بخواب
قلب بی گناه
آه اقبال
کنارتو می نشینم
از درون
اینک خوابیده ای
مرده برای این دنیا
زندگی ات بیهوده بود
اما این سرنوشت بی رحم بود
که تو را گرفت.

احساس دزد

(THIEF FEELINGS/ AFZAL SHAUQ)

چندین بار نگاهت را دستگیر کردم
وقتی نگاهی می دزدید

من شاهد خالکوبی سبزت
به روی چانه ات هستم
اما ای دوست من...!
من چون دزدی ساکت می مانم
چراکه من مدت ها است
نشانه های عشق تو را می بینم و
فاش نمی کنم.

تشنه

(THIRST/ AFZAL SHAUQ)

ایستاده خارج از ایمان
در صجرای نا هموار قلب سخت تو
به دنبال نوشیدنی ای از عشق
آنچه در رویایم بود
اینک با چشمان باز
هیچ شده است
من تنها تشنگی پیدا کردم.

فقدان ببرها

(TIGERS LOST/ AFZAL SHAUQ)

انگار بیدارم
خیابان های دهکده
پراز سگ هایی است که عوعو می کنند
چرا سگ ها....؟
ببرها کجا رفته اند؟
شگفت زده بودم
از دیدن سگ هایی که
خون می ریختند
با دهان های مجروح
دوباره
با امید دیدن آینده ای بهتر
اما

...

من آرزوها را خواب می بینم
باز هم عوعو سگ ها
پنهان در پوست هایی
چون شتران

شاید...
این پوستها
و این تغییر قیافه
برای فرار از دشمنانشان
و مظنون نبودن است
بعدها...
به اعضای ملت من
نگرانی
اندوه و محرومیت
تحمیل می شود
تمام نیازمندان
شلاق خوران به گردن
مثل گله ای رام
به سوی قتل عام
پیش خواهند رفت.

برای کریستوفر کلمب

(TO CHRISTOPHER CLOMBUS/ AFZAL SHAUQ)

برای تو جهان مسطح نبود
تو مقاومت کردی
که این را به همه نشان دهی.
من هم سعی می کنم
افسانه های گذشته را ببینم
و تفاوتهایی را که تو با سفرهای آزادانه ات
چون فرشته داشته ای.
اما... ای استاد من
این مسافر زندانی شده است
در میان صدها مرز
که راهش را بسته اند.
این ممنوع است.
این حصارها
مرا از جاری شدن باز می دارد
مثل مسافران گذشته
این آرزوی من است که
که به گوشه های دنیا بروم

و پرچم سفید صلحی که به دوش می کشم
و درفشی که دارم
تمام مرزها را محو کند.
و ای کاش بشر
می توانست مثل قرن های گذشته
به یکدیگر بیوندد.

برای مایکل آنجلو

(TO MICHAEL ANGELO/ AFZAL SHAUQ)

در نگرانی و عشق عمیق به هنر

که این طراح

با سنگ ها و مرمرها

به زندگی داده است

تو...

خالق فرشته ها

در اندیشه شیطانی.

و اینجا...

در سنگ تو زنده

ایستاده ای

آماده نفس کشیدن

جذاب

بر فراز ما نگاه می کنی

خانم هایی را که به تو درود می گویند.

انسان‌های امروز...

(TODAY`S HUMAN BEINGS.../AFZAL SHAUQ)

به هر اندازه که شیطان
برای دیگران آرزو می‌کند
تو به خوبی نیاز داری
این پرهیزگاری
که اکنون انسان‌ها به آن می‌پردازند
چیزی نیست جز
جابه‌جایی ابلیس
به عنوان یک فرشته

شکنجه

(TORTURE)

هیچ گاه آری

هیچ گاه نه

نمی گوید

در طفره از جواب سوال من

در سکوت می نشیند

هر گاه سوالم را تکرار می کنم

سکوت بی رحم...

اما رفتار شیرینش

مهربانی او

این محبوب من

مرا در آتش می کشاند

با یک لبخند

و من دوباره می پرسم.

فاجعه

(TRAGEDY/ AFZAL SHAUQ)

بلاخره خسته
زمان نزاع را کم می کند
جستجو برای یافتن چهره ای واقعی
آرمان رویاهایم
جلوه کمال
چهره من
با گذر زمان
سالخورده می شود.
حالا اقرار می کنم
به رخی که هرگز برای من نخواهد بود.

فاجعه قرن بیست و یک

(TRAGEDY OF 21ST CENTURY/ AFZAL SHAUQ)

حالا...

زیبایی زندگی

در رویاها ناپدید می شود

آنها که به خاطر عشق

نغمه های زیبا

برای درهای ما خواندند

حالا رفته اند

و سکوت هوا را پر کرده است.

زندگی

(LIFE/ AFZAL SHAUQ)

اگر می خواهی به دنبال
معنای واقعی زندگی بروی
پس با نام خدا...
کتاب را ببند
و خودت را برای رویارویی با طوفان ها آماده کن
با چشمانت جهان را بگرد
خودت را با رنگ های بسیار رنگ آمیزی کن
به زودی جانت
تشنه هر آنچه می بینی خواهد شد
قله کوه ها که کلاهی از برف دارند
ساحل شن ها
در کرانه اقیانوس
رود های جاری در زمین
چشمه آب ها در جزیره های سبز...
گلویت می سوزد
قلبت گرفتار می شود
همان که زیبایی زندگی را آفرید

این تشنگی را در تو پدید می آورد
اینک تو کاروانی هستی
که با اشتیاق
تشنه ای برای جستجوی ابدی
و اینکه هرگز نرسی.

زندگی و من

(LIFE AND ME/ AFZAL SHAUQ)

اشتیاق
مرا رو به جلو
و در حال جستجو
نگه می دارد
جنون
زخمی می کند
ویران می کند
و دسته ای درد به بار می آورد
اما
با تلاش
به زندگی بهتری امید دارم.

زندگی کمتر از جهنم نیست

(LIFE IS NOT LESS THAN HELL/ AFZAL SHAUQ)

من ایمان دارم که
بی عدالتی گناه است
و ماموریت حصار جهنم است.
ما لحظه های سخت را
به طور شگفت آوری
تحمل می کنیم
هیچ کس نمی داند
دلیل گناهِش را
که موجب این همه گرفتاری
در این مسیر زندگی می شود.

زندگی یا بهشت مصنوعی؟
تمام تجربه های زندگی
سرچشمه های زیبایی
پنهان کننده زشتی ها
و آفریننده رویاها هستند...
هر رویا صدها معنی با خود دارد.

هر آنچه می بینیم
مثل بهشت در طبیعت چیده شده
مردم فردوس
همیشه در سکوت اند
و هرگز ادعایی ندارند
این بهشت واقعی است.
بهشت زندگی با جهنم هایش
در تعادل است
هر گامی که برمی داریم
چالشی در انتظار است.

نور و ظلمت

(LIGHT AND DARK/ AFZAL SHAUQ)

گرچه تفاوت کمی در ظاهر ما وجود دارد

باید چیز دیگری هم باشد...

تو...

در تاریکی فرو می روی

و پنهان می شوی

من...

روشنایی روز

در آرزوی گشایش.

زندگی در گور

(LIVING GRAVE YARD/AFZAL SHAUQ)

این شهر است...؟
پیرامونت را بنگر
گوری کوچک اند
خانه ها.. مغازه ها
و خطوط سنگ قبرها.
و مرده های سرپا
با چشم های کور
که نوری ندارند...
عاطفه ای نیست
قلب ها یخ زده
انسانیت بی اعتبار شده.
لاشخورها- دروگران مرگ-
بیتوته کرده اند
و بی پرده می زیند
سرنوشت بد فرشتگان این که
مجبورند شهر را نگه دارند.

سفر دراز

(LONG JOURNEY/ AFZAL SHAUQ)

عشق...

سفر طولانی و طاقت فرسا است.

انگار بین ما

دو قدم فاصله است

اینک

جوانی ما رفته است

بالاخره

ما در پیروی به هم می‌رسیم.

بارقه و خاکستر

(SPARKS AND ASHES/ AFZAL SHAUQ)

بارقه های زیبایی
از زبانه آتش درونت
نشانی از ستاره های در هبوط
که به زمین قلب من می ریزد...
اما ماهیت این شعله ها
تورا به جایی خواهد کشاند
که آتش های سوزانش
تورا خاکستر خواهد کرد.

زمان محدودیت

(THE TIME OF BONDING/ AFZAL SHAUQ)

زمانی بود که من از
دختران فراری بودم.
به من نگاه نکن.
آنها مرا مردی به کمال رسیده
می شمارند.
اما خنده به عشق
و در عین حال محدودیت دل
کار غیرممکنی.

چهره واقعی زندگی

(THE TRUE FACE OF LIFE/ AFZAL SHAUQ)

هنگامیکه نزدیک به پرده گاه تکمیل

آرزوهایم هستم

نگرانم

همچنان تمام این تصاویر

بی حزکت

در این آلبوم

خاطرات من می شوند.

صدها چهره

متفاوت در نژاد

مدل مو

رنگ چشم

در خیرانی من

چهره ای مختلف

در حاده ای به سمت کمال

مایل ها جاده سنگی

در راس

چهره ای زیبا

چهره محبوب من
تمام این صورت ها
به من کمک می کنند تا به
تو برسم ای
کمال من
هنوز می گردم
پیش می روم
میتقیم
مثل همیشه
به سمت مکانی
که به چهره دوست داشتنی تو برسد
چهره صلح
چهره زندگی من.

ارزش زندگی در اینجا

(THE VALUE OF LIFE HERE/ AFZAL SHAUQ)

وقتی رفتم
به خود افتخار کردم
در این فکر که مردم من
مرا گرامی خواهند داشت
هرگاه
به قبرهای شکسته
غمگینانه می نگرم
ارزش کوچکی احساس می کنم
ارزش من
تنها چند پنی
چرا که آنها که حالا مرده اند
بی ارزش برای ملت من
قبلا چون یک ارتشبد شناخته شده بودند.

پژواک

(THE VOICE/ AFZAL SHAUQ)

صدای ضعیف گوش می کند
چشم من خسته از عذاب رویاها
طاعون خواب من طولانی تر از
سپیده صبح نیست.
صدای ضعیف سخن می گوید
نیازهای معاش
تورا از تله های رویاها رها می کند
بع تو انسانیت می آموزد
تورا در راه حقیقت نگه می دارد.

درختی نیست

(THERE IS NO TREE/ AFZAL SHAUQ)

مشتاقم

دمی در زیر سایه درختی

استراحتی کنم

اما در بیابان زندگی

هیچ درختی پیدا نیست.

جهانی سازی عجیب

(STRANGE GLOBALIZATION/ AFZAL SHAUQ)

آنهایی که جهان را یک دهکده توصیف می کنند

می گویند...

تمام کشورها در این کره

مثل خانه هایی هستند

در یک دهکده

و باید خیابان های باز داشته باشند

در واقع

دیوارهای ناشناخته

شهرهای آنان را احاطه کرده است

و به دیگران اجازه ورود نمی دهند

و این را امنیت می نامند.

خرافاتى نفرين شده

(SUPERSTICIOUS CONFOUNDED/ AFZAL SHAUQ)

گاهى...

اتفاق مى افتد

اين چنين كه گويى

من چهره خود را مى بينم

كه بزرگ شده است

بر پيكر شخص ديگرى

اما

با تعجب

از خودم مى پرسم

آيا اين واقعا منم؟

و آن بشر

چون يك توهم نفرين شده

همانند يك سگ

به من عو عو مى كند.

به دنبال سایه

(IN SEARCH OF SHADE/ AFZAL SHAUQ)

در راه زندگی
با امید بزرگی همچنان پیش می روم
آرزویم این است
که زیر سایه خنک درختی
دمی بیاسایم
اما روزگار بی رحم
که مرا پی در پی می فریبد
با آفتاب سوزان می سوزاندم
در این بیابان پهناور که زندگی می نامندش
هیچ درختی نیست.

در پنهان

(IN SECRET/ AFZAL SHAUQ)

به من بگو رفیق
اگر آدمهای پیرامون تو
مرا دوست تو میدانند
اسم مرا از قلب خود پاک کن
اما اگر نه
نام من در تو نوشته خواهد شد
تا ابد
چونان حکاکی روی دیوار
نیاز عشق را پر کن
و بگذار دنیا ضد ما باشد
و هر چه می خواهند بگویند.

در آینه فردا

(IN THE MIRROR OF TOMORROW/ AFZAL SHAUQ)

جلوه های دیروز
امروز را ترسیم می کند
آدم های زیبا
شاخ های خود خواهی را از سر تو می شکنند
به زودی
همچون برگ های خشک مرده
تو در آینه فردا خواهی بود.



شعری برای
شاعر پیچ و تاب های سرنوشت
(افضل شوق)

(A POEM FOR THE POET OF TWIST OF THE FATES: AFZAL SHAUQ)

ملیسا لاندین

بعد از خواندن "پیچ و تاب های سرنوشت"
حرف هایش
به روی صفحاتی بی شمار
که به زیبایی به دنبال هم آمده بودند
در گذر از دو زبان

462

کوتاه و ژرف
و دربردارنده معنای با ارزش خود هستند
من خودم را در دریای پریشانی سرگردان یافتم.
و قدرتمندانه یک دل شدم
همانگونه که می گریستم ...
برای تمام عشق هایی که گم شدند
در میان بصیرتی که ناپلم شد
انحنای گیسوان زندگی
که با امید و وارستگی از شیفتگی بافته شده است
تمام هدایت ها برای یک بشر مادی
خون و محدودیت است
فیض زمان با ماموریت سفر
حادثه خوشایندی است که تنها یک سفر داشته باشی
در مسیری به ورای چشمانش
یا قلبش می رسد
به وسیله دست های او
در مقابل تو افضل
من قلمم را زمین می گذارم
تنها چیزی که می دانم با شعرهای زیباییت
که تو تکه ای از خورشید، بزرگترین ستاره هستی
که بشریت تا به حال شناخته
و اما کلام تو
تو حتی خود نمی توانی تصور کنی که
بعد از کلامت چه حرارتی در روح هر کس طنین خواهد انداخت....

تولدت مبارک
(کلامی کوتاه برای افضل شوق)
(HAPPY BIRTHDAY, FEW WORDS FOR AFZAL SHAUQ : VILMA ZABALLERO)
ویلما زابالرو

با دوستی ملاقات کردم و مفتخرم که بگویم
که در میان بسیارها
او برای بودن ایستاده است
شخصی ویژه
پر از همدلی
و در این روز
در این روز خاص
اجازه هست که اولین شخصی باشم که
درود می کند به تو افضل شوق
و می گوید تولدت مبارک!!!

تولدت مبارک
(نوشته شده برای دوست خوبم افضل شوق)
استفان فیل بک
HAPPY BIRTHDAY, WRITTEN TO MY GOOD FIREND AFZAL SHAUQ:
STEPHANIE PHILBECK

قسمتی از واژگان سخنرانی تعریف هم خانواده متضاد
صاف و ساده
ناگریز
رخوت
وسواسی
تازه کار
گمنام
تظاهر
نا بهنگامی
زبان بازی

تولدت مبارک افضل شوق

نیک اندرسون

(HAPPY BIRTHDAY AFZAL SHAUQ: NICK ANDERSON)

برای دوستم
به زودی تولدش است.
او از من خواست که بنویسم
پس به عنوان هدیه ام به او
خواهم نوشت
تولدش نزدیک است
پس ای دوست من
به زودی برایت آرزو خواهم کرد:
تولدت مبارک
از من به تو
تو شاد خواهی بود
برایت عمر طولانی و سرشار از عشق آرزو دارم
آرزویت محقق خواهد شد
حتی اگر تو آن را نبینی
اما به زودی ...
آرزویت به واقعیت خواهد پیوست
و صلح و دوستی تمام دنیا را پر خواهد کرد.
تولدت مبارک دوست من
چراکه تو در هر عصر تنها یکی هستی
بشمار
اشتباه نیست
از من به تو
تولدت مبارک
هدیه من آنجاست
در این شعر نو
از من به تو.

تولدت مبارک افضل

شانا ویرتز

(HAPPY BIRTHDAY AFZAL: SHANA WERTZ)

امروز تولد افضل است
شاید جشن بگیرد و هلهله کند
شاید همه ما جشن بگیریم که
افضل عزیز ما
سال دیگری در کنار ما گذراند.
تولدت مبارک افضل!
امیدوارم همه وقت زندگی ات را در دست داشته باشی.
امیدوارم سلامت باشی.
شاد و سرشار از
آرامش و نشاط
و همراه تو باشد لبخند.
از طرف خانواده جهانی ات
تولدت مبارک افضل

تولدت مبارک بهترین دوست من

استفان فیل بک

(HAPPY BIRTHDAY MY BEST FIREND: STEPHANIE PHILBECK)

مبارک مبارک مبارک

تولدت مبارک

تمام این کلمه ها را با خلوص می گویم

بهترین ها را برایت آرزو مندم

بهترین و شادترین تولد

که تا به حال داشته ای

تو حالا هجده ساله ای

و حالا آزادی که هر کاری دوست داری انجام دهی

به تو اجازه داده خواهد شد که خودت تصمیم بگیری

حتی بدون موافقت والدین

تولدت مبارک

افضل شوق عزیز.

تولدت مبارک دوست عزیزم افضل شوق برینا

شایلی

(HAPPY BIRTHDAY MY DEAR FIREND AFZAL SHAUQ: BREANNA SHAYLEE)

تولدت مبارک دوست عزیزم
امیدوارم این روز به روزهای بسیاری
پر از شادی و نشاط بینجامد.
امیدوارم این نوری که تو بر افروختی
راه بسیاری را که چون ما در آرزوی صلح اند
روشن کند.
تو گفتی و خیلی ها آموختند که:
یک لبخند دوستانه بهترین سلاح جنگی است.
بیا یکدیگر را با این سلاح مغلوب کنیم
و قلبهای خود را سرگرم کنترل احساس دلخواهمان
آرزوی صلح کنیم
برترین برکت ها و شادی ها
بر بقیه زندگی ات بتابد.
اینها آرزوهای قلب یک شاعر برای تو است.

عشق یک فواره است ... با الهام از شعر
" قلب خواهشگر " افضل شوق

جسیکا آر

LOVE IS A FOUNTAIN INSPIRED BY AFZAL SHAUQ'S POEM 'BEGGING HEART':

JESSICA R

عشق همان زمانی است
ککه تو برمی گردی
به دوباره جاری شدن چشمه ها
برای عاشقت... چراکه
اهمیتی ندارد
که چند بار به هم رسیده باشید
تشنگی شمانمی تواند فرو نشیند
تو پیوسته او را می خواهی
بیشتر و بیشتر.
اینکه نیاز شهوانی خود را ارضا کنی
عشق نیست
و این است دلیل اینکه
تو باید آب را
تا سرسپردگی نهایی
که به ازدواج می انجامد
پاک نگه داری.
وقتی شهوت
آب چشمه تازه را
آلوده می کند...
رود تا ابد

لکه دار است.
رود جاری شدن را ادامه می دهد
اما هرگز راضی نخواهد شد
همچنان که اگر تو
جرعه کوچکی از آن برگیری
و منتظر باشی تا زمان دیگری
از آن سیراب شوی.
در هر صورت تو باید
محدودیت جرعه ها را
برای بوسه های نمناک
حفظ کنی
چون در غیر این صورت
آنها به لقمه های بزرگ دل ختم می شوند
که می توانند شرافت تو را
به پایین کشند.

صفحات گمشده (باز نویسی)

تقدیم به افضل شوق: جسیکا آر

MISSING PAGES- REWRITE, DEDICATED TO AFZAL SHAUQ: JESSICA R

من کتابی بودم با لبه های سوخته
و جلد پاره پاره شده
گشاده و مسطح شده
به خاطر اهداف آزمایشی.
تو مرا با صدای بلند خواندی
همچنان که تمام پیچیدگی های من
می توانند در تعدادی از اصطلاحات کلیشه ای تو
خلاصه شوند.

تو مرا بلند هجی کردی
آنچنان که می توانی رفتار مرا پیشگویی کنی
اما من نمی توانم
از ساخته های پیش تعریف شده تو پیروی کنم.
وقتی که صفحات من
با این خیال خود ساخته
که چگونه باید خوانده شوم
در ارتباط نیست
تو با خشم
آنها را پاره می کنی

و هنگامی که تو به پایان کتاب می رسی
و تمام نقدهای ادبی تو در پشت سر
شالوده یک زن می شود اما تهی.

عشق من به افضل شوق

کایلا رابین

(MY LOVE FOR AFZAL SHAUQ : KAYLA ROBIN)

حرف های صمیمی را که قبلا گفته ام
دوباره می گویم
و سوگند می خورم که تو همانی هستی
که آن کلام صمیمی را به اشتراک گذاشت.
جان من برای تو می سوزد
گونه هایم سرخ می شود
فرا تر از هر کنترلی
وقتی تو از عشق می گویی
من می خواهم که عاشق باشم
و اگر مراقب نباشم
تو مرا در یاس درونی خواهی گذاشت
چراکه عشقی همچون این
برای من اشتباه بزرگی است.

یارم افضل شوق

ویلما زابالرو

(MY PAL-AFZAL SHAUQ : VILMA ZABALLERO)

یار من..افضل..!
می خواهم درباره یارم بنویسم
و نامش به شایستگی افضل است
من شعرهایم را برای همه نوشتم تا همه بدانند
اما ناگهان او آمد و من ترسیدم
میبینی، او یک شاعر است، کتاب می نویسد
و نه فقط یکی بلکه خیلی بیشتر
پس من چگونه می توانم با یاد خدا با تو رقابت کنم
وقتی تو در نبوغ غوطه وری.
پس من به آرامی می نویسم
نمی دانم که آیا شعر هایم خوبند یا نه
اما یکی یکی واژه ها می آیند
زیرا که این رفیق خیلی خاص است
با افکار نقادانه و نو اش.
مچکرم دوست خوب من افضل
نام تو را خواهم خواند
حتی اگر تمام شعرا هم مثل تو باشند
و آغوش برای استقبال ما بگشایند
پس بگذار من این جا را بهترین جای دنیا بنامم.

درود بر تو باد افضل شوق

جسیکا آر

(PEACE BE WITH YOU AFZAL SHAUQ : JESSICA R)

درود بر تو
ای که تمام دنیا چون من
در شگفت از کلام تو
اگر فقط همه انسان ها بتوانند
آنچه را ما می بینیم ببینند
و چرخه تاریخ را عوض کنند
ما خواهیم توانست به نسل های آینده
آرامشی را که از جان ها بر می خیزد
نشان دهیم.

شاعری : دستیابی به قلب ها
(تقدیم به افضل شوق)

الیاس درست

(POETRY: REACHING TO HEARTS- DEDICATED TO AFZAL SHAUQ :
ILYSE DROST)

من
قطعه گمشده قلب تو هستم
آه ای محبوب من...!
هرگاه
سوال ها به پاسخ می رسند
تو
احساساتی می شوی
تهدید زیبایی ها
مرا بنده تو می کند
آنچنان که اکنون حس می کنم.

ولنتاین مقدس.. (شانا ویرتز بای مرن نوشته است)

(SAIN VALENTINE...SHANA WIRTZ WROTE FOR ME)

چه نقش و اثر گونی!
بنگر که صلح چه کار می تواند کند؟
این جنگ جهنمی آیا به پایان خواهد رسید یا ادامه خواهد داشت؟
عشق تنها پاسخ است.
عشق تنها گزینه است.
چه تو به آن ایمان داشته باشی و چه نه.
آیا این صدای خودت است
عشق جهانی است
عشق قابل درک است
در خیلی از مسائل غیر قابل توصیف
یا غیر قابل بحث
عشق می بخشد
عشق ایمان است.
برای آنها که از دوست نداشتن عاجزند
برای آنها که نمی توانند عاشق باشند
این یک تراژدی است
یک تعبیر هجو آمیز است.
آنهايي هم که عاشقند
نمی توانند انرا توصیف کنند
عشق بی نهایت غیر قابل تجسم است
عشق همیشگی است
عشق می تواند خیره سر باشد
اما همیشه در دل می ماند.

بهترین درمان برای بشر است.
اقیانوس های عشق
عشقی که عمیق تر و نیرومند تر می شود
غیر قابل شکسته شدن.
در دریای عشق من
ولنتاین مقدس
دریاقت کننده عشق است
آه، ولنتاین
به خاطر عشق مرد.

این شعر را به دوست خوبم، همکار و مرد شاعر، افضل شوق تقدیم می
کنم. او برای نوشته های من کارهای زیادی انجام داده است. من هرگز
نخواهم توانست خوبی های او، مهربانی اش، حمایتش و ادراکش را
جبران کنم. افضل همیشه در حال تازه شدن است. خودخواه های
آمریکایی کشور من او را دوست ندارند. افضل یک انسان است. او یک
عضو وسیع از جهان است. او امید و شهمت را پژواک می کند. افضل
این دنیا را جای بهتری می کند. ولنتاین بر تو مبارک افضل. امیدوارم
روز زیبایی داشته باشی.
با صداقت
شانا ولنتاین.

صدف های شوق (تولدت مبارک!) : ملیسا لاندین

(SHARDS OF SHAUQ –HAPPY BIRTHDAY: MELISSA LUNDEEN)

او یک نغمه سرای بی دوران است
برای مردم آوازهای عاشقانه می خواند
با صدفهای حقیقت
صدای او

از جان او بیرون می غلتد
و فریاد نبردی است
برای زمانی که تحمل صلح
تضمین شود
برای انسانهای بی شمار دیگری
که منحصر ا وابسته اند به
چشمهایی که کلام او را می خوانند
او همان آسودگی است
که بعد از یک وحشیگری و ستیزه
در سرزمین نشت می کند
او مه صبحگاهی است
که بر روزهای قبل زمین های تشنه
می وزد

زمین هایی که حتی بیشتر از آنچه
خودشان تشخیص دهند
سوخته و تشنه اند
تا وقتی که باران بخشنده افکارش
خشکی آنها را بشوید
چهره هاشان را بالا آورد
و آنها می چشند

تمام واژه هایی را که او با دقت
برای آنها انتخاب می کند
و صلحی را که ممکن است اگر فقط
آنها بدون خستگی در درون خودشان
به دنبال آن باشند
و ترک کنند تمام راه هایی که
شیطان ابزارهایی را بیشتر و بیشتر
به دل آدمهایی می دهد که در ایده های شاد فریبنده
فرو می روند
و این برای این مرد است که من از آن می گویم
که آرزو دارم که تولدی شادتر از همیشه داشته باشد
چراکه ممکن است صلح و آزادی که تو
در تلاش برای به اشتراک گذاشتنش هستی
و امیدوارم تلاش تو برای ارتقا دیدگاه آنان
هرگز با شکست مواجه نشود
آنها، دنیا مانند یک سوراخ می بینند
اما بیشتر زندگی آنها به طور کلی
با قلم مهربانی ات در دستت
ضربان قلب پایدار آنهاست
اما بیشتر آنها هنوز وجدانی دارند
و به همین دلیل باید بگویم
در تحسینی رسمی
جوهر قلم تو شاید
بزرگتر از قرمزی خون شهیدان
تا ابد بماند.

افضل شوق : کایلا رابین

(SHAUQ : KAYLA ROBIN)

وقتی سعی می کنم
عشقم به تو را
مقایسه کنم
بهترین کاری که می توانم بکنم این است که
بگویم مهربانی من
همانند رزهای سرخ پوشیده از شب
در انتظار نوازش مهربان تو است
تا گرم بمانند
افضل شوق
دوست داشتن تو
شیرین است.

به من بیاموز (شعری برای افضل در روز تولدش)

: نلسون ایوجا

(TEACH ME- A POEM FOR AFZAL ON HIS BIRTHDAY : NELSON IWEJUA)

من چون زائری در این سیاره زیبا
درست مثل نیاکان من
که قبلا این جا بودند
من چون یک نخل، با تمام فراوانی اش
به من بیاموز که روزهایم را بشمارم.
م چون کودک نوپا، که فقط شکمش را حمام می کند
و دیگر قسمت‌های تنش را فراکوش می کند
که وسوسه می شود انگشتش را در شعله های آتش فرو برد
با تمام خطر آتش
به من بیاموز.
تو چشمه زندگی جاودانه ای
تو کلید زندگی مرا نگه داشته ای.
همزمان با بیدار شدنم برای نظاره آفتاب صبحدم
سرگردانی های تمام کارهایت را به من بیاموز
امروز که من تولدم را جشن می گیرم
به یاد رهایی از رحم مادرم
و آزادی ستاره جدیدم که بر می خیزد
به من بیاوز که تو مرا برای هدفی اینجا آورده ای.
بگذار نشاط تولدی دیگر
مرا تا اوج ها ببرد
بگذار آرامش من در ردپایم در شن های زمان بماند

آیندگان شاید بدانند که هر ستاره
تنها یک بار از این مسیر عبور خواهد کرد.
به من بیاموز که روزهایم را بشمارم به خاطر هر چه شگفتی در زمین
است.
نلسون ایوجا

افکار افضل شوق : کایلا رابین

(THOUGHTS OF FZAL SHAUQ : KAYLA ROBIN)

چرا هرگاه به افضل شوق می اندیشم
لبان من زمزمه می کند؟
مطمئنم که او به خیلی از زنان عشق ورزیده
پس من باید چنین احساساتی را فرو نشانم
و با او تنها دوست ساده ای باشم.
شاید.

لورا مگوآیر برای افضل شوق – در روز تولدش :

(TO AFZAL SHAUQ-IT`S HIS BIRTHDAY : LAURA MAGUIRE)

هرگز قبلا این وظیفه به من سپرده نشده بود
گاهی برایم ممشگل به نظر می رسد
که چنین احساسی را
(که و ار من خواستی بیان کنم)
توصیف نمایم.
شاید برای همین است که من سخت می پندارم
که بعضی روزها همچنان امید ور بمانم.
می تواند بدون لغزش باشد
حتی در لحظه ای نشاط
و امروز آن روزی است که
سال ها پیش
تو متولد شدی.
و از آن روز بزرگ شدی
پشتتر آموختی
آموختی که چگونه خود را در اوج نگه داری
همه به دست خودت
حتی روزهایی که زمین خوردی.
و در این روز
دوست داری که شاکر باشی
از هر کسی که زندگی تو را لمس سکرده است
هر چند کوتاه
هر چن عاشقانه
تو به یاد می آوری که چگونه وقفه ه ابرای تو رخ داد

هنگامی که تو در زیر سایه های خورشید قدم میزدی
به یاد می آوری
که چگونه هر شخصی را که در طول مسیر می دیدی
تو را شکل می داد.
امروز روز دوست
و تو باید به یاد آوری
هر که را که تو را دوست دارد
و در مقابل تو هم او را دوست داری
برای امروز از تمام روزها
غریبه هایی که تاکنون دیده ام

از تو می خواهم که بدنتی
که تو باید همیشه امیدوار بمانی
آنچنان که من می مانم
در روزی که به دنیا می آیم
هر سال.
و سپاسگذار از زندگی
که امید را به من عطا کرد
و از تو ممنونم افضل که امیدواری.
بعد از تمام این ها
حالا باید برای تو تولدی پر از شادی
آرزو کنم.

برای تو افضل شوق / بنیتا پرچاند

(TO YOU AFZAL SHAUQ – BENITA PREMCHAND)

در نو آفتابی بخند تو
در تابستان زندگی ما
در جادوی عشق
طوفان های بزرگ پراکنده می شوند به دور دست ها
عاشقان شب هنگام آرزو می کنند
که به بهشت برسند
اما همین که سیاهی شب محو می شود
گناه عشق هم دور می شود...
در پهنای تهی ساحل
در اشکال زیبای موج ها
در تصویر دست کشیده های من
روی شن ها
من چهره تو را می بینم
در آرزوی فردوس
قلعه های شنی
فرو می ریزند
در جریان های خسته جزر و مد
به صدف گوش می سپارم
به امید شنیدن صدای تو
شاهزاده زیبای جان من
هرچند ما همیشه جداییم
ولی در یک رویا به هم گره خورده ایم
اگر دوباره عاشق شوم

حتی در آن هنگام
چیزی تغییر نخواهد کرد
باز هم طعم تو در آروزی بهشتی ام می ماند
اما فاصله بین ما بیشتر می شود
تمام چیزی که دل من می داند
این است که تشنه بوسه ای بر قلب تو است
و در آرزوی ادراک ذهنت
بنیتای زیبای جان من
تمام شب هایم را پر می کند
و تمام روزهایم را شکار
شاهزاده زیبای جان من

آرزوی صلح، تسخیر جنگ ها : آدن ریکریتد

(WISH FOR PEACE, CONQUER THE WAR)

(تقدیم به افضل شوق)

عشق

انسانیت

بعضی از دلایلی هستند که او جویای صلح است
می خواهیم پایان جنگ ها تمام چیزی است که ما
این کشتار، این جنگ بیهوده...
آیا ما نمی توانیم متوقفشان کنیم؟
آری.

با هم ما خواهیم توانست دنیا را
در جهت درست آن قرار دهیم
و برای تمام زیبایی ها و آسودگی ها امیدوار باشیم.
آرزو برای صلح- این تمام چیزی است که من می خواهم
و این یکی از چیزهایی است که او می خواهد- صلح

عشق

انسانیت

پایان جنگ- این تمام چیزی است که ما می خواهیم
این ستیزه، این جنگ بیهوده...
آیا نمی توانیم آنها را متوقف کنیم؟
آری.

با هم ما خواهیم توانست دنیا را
در جهت درست خود قرار دهیم
و برای تمام زیبایی ها و آسودگی ها
امیدوار باشیم.

خانواده جهانی

(UNIVERSAL FAMILY/ AFZAL SHAUQ)

به من بگو.. آیا تنهایم؟
اگر الی بولینگ آمریکایی

مثل اندیشه درستم
در کنارم است
مرا می آموزد
هدایت می کند

مراقبت می مند ، دوست می دارد
و با گسترش شعرهای من به تمام دنیا
تحت عنوان " پیچ و تاب های سرنوشت "
از من مردی جهانی می سازد
و رمان مرا نیز به تنگلیسی ترجمه می کند.

به من بگو ، آیا من تنهایم؟
اگر لیولی از بکسی چین در کنارم است
که با ترجمه شعرهای من
تحت عنوان " مینگ یونگ چوان ژ "
سبب شد صدای من
به دنیای چینی ها برسد

به من بگو آیا من تنهایم؟
اگر نازیش ظفر از اسلام آباد
در کنارم است
دوست شاعره اردو زبانم
که کلاس های نقادی جهانی را
-نویسندگان، شاعران، و خوانندگان
گردآوری کرد
در کتابی تحت عنوان
"پر کردن شکاف ها".
و یک بار این شعر را به من هدیه کرد:
از پژمرده شدن می هراسی؟
ای قلب آواره!
شیفته نادیده ها!
تو می خواهی که باز کنی
قلب خود را
و تمام آنهایی را که به آنها دست می یابی
یاخته های شب و حشت زان
که می گذارد تمام ستاره ها به دور دست ها پرواز کنند
در جستجوی ناشناخته ها
تو...!

که پایمال کرده ای
نیروهای خشکی و دریا را
در زیر پاهایت
به دنبال چهره خودت
که انگار هرگز پیدا نمی شود
اشک های بی ثمر...
آلونک آرزوها
در درد بی صدایی.
به من بگو... آیا تنهائیم؟
اگر حسینا گول را
از کاکا سایب
در کنارم دارم
به عنوان یک دوست شاعره پشتویم
که تمام کتاب های مرا گردآوری کرده است
تحت عنوان
"افضل... افضل شوق"
به من بگو... آیا تنهائیم؟
اگر بنیتا پرمچند را از مالزی
در کنارم دارم
که دوست ادبی من است

که شعر مرا
در میان خاندان مالزیایی
گسترش داد
و زبان معمول کشور خودش
و در روز تولدم برای من نوشت:
تمام چیزی که قلب من می داند
گرسنگی برای بوسه تو
و انتظار برای لمس توست
بنیتای زیبای روح من
تمام شبهای مرا پر می کند
و تمام روزهای مرا شکار می کند.
به من بگو، آیا تنهائیم؟
اگر ملیسا لاندین از ایالات متحده امریکا
در کنارم است
دوست شاعره نازنینم
که شعرها و مقاله های زیادی
درباره شعر من
و انتشار ایده های من
برای دوستن خودش نوشته است
و این را نیز برای من نوشته است:

در مقابل تو افضل قلم را زمین می گذارم
تنها راهی که می شناسم
تا با این شعر بداهه ام
بگویم
تو آفتابی، بزرگترین ستاره
که انسان تا به حال شناخته است
اما کلام تو...
تو حتی تصورش را هم نمی کنی
که کلامت

چه حرارتی را در هر جانی
پدیدار خواهد کرد.
به من بگو، آیا تنهایم؟
اگر روژ لاجوین هم از ایالات متحده امریکا را در کنارم دارم
که دوست خانوادگی صمیمی ام شده است
و اول دعای روز تولدم را برایم فرستاد
و سپس لطفش را به من تمام کرد
و این سخنان را در شعری به من داد:
" امیدوارم صلح به آن سمت دنیای تو بیاید
خیلی زود
که تمام ما در اتحاد و هماهنگی زندگی کنیم

و این روز تولد تمام چیزهایی را که در این سال
از آن می خواهی
برایت بیاورد
و البته، خیلی خیلی بیشتر
سالهای بعدی را... "
به من بگو، آیا من تنهایم؟
اگر جسیکا آر
از ایالات متحده در کنارم است
که شعر مرا دوست دارد
که ارتباطش را با من
همچون معلمی خوب و کوچک حفظ می کند
و عشق به صلح مرا حمایت می کند
تا جهان درباره انسانیت بداند
همانطور که شیرین می نویسد
حقایق را می گوید
و ایمان دارد که
ایمان به حقایق
تنها راه حل برقراری صلح در جهان است
و درباره من می گوید:
"آه... تمام دنیا از کلام تو

همچون من در حیرت خواهند ماند
اگر فقط...

تمام انسان‌ها
بتوانند چیزی را که ما می‌بینیم را ببینند
و چرخه تاریخ را تغییر دهند
ما می‌توانیم به نسل‌های آینده
آرامشی را که از جان‌ها بر می‌آید را
نشان دهیم
به من بگو، آیا من تنهایم؟
اگر مریم محمدیون را
از ایران در کنار خود دارم
که شعر مرا دوست دارد
و شعرهای زیبایی
برای نیرو دادن به من می‌فرستد
مثل این شعر زیبا:

"

شاید عشق من یک قایق شده است
که من سوار بر آن
از دریاها به سلامت می‌گذرم
من نحوه ناخدایی تو را نمی‌شناسم

اما موهای خاکستری ات
نشان از سالهای زیادی دارد
که تو عاشق همه چیز بودی.
به من بگو، آیا من تنهایم؟
اگر زنی دسوجا را از هند
در کنار خود دارم
که از من قدردانی ی کند
و مرا
با شعرهای شیرینش
به سوی موفقیت می راند
و اینگونه تسلیم عشق می کند:
"آیا شکوه
صلح و انسانیت
در دنیای ما آدم ها
جای خود را به وحشیگری داده است؟
بله،
فرشته ها همیشه آنجا هستند
تا انسان ها را
هدایت کنند
او می گوید. "

به من بگو ، آیا من تنهایم؟
اگر شاننا ویرتز
از اسنو میش در کنارم است
که شاعره محبوب من است
و افکارش
به من نیروی نوشتن می دهد
علاوه بر اینها
او از تمام خوانندگان جهانی در شعرش می خواهد:
" شاید تمام ما
جشن بگیریم که افضل عزیز ما
سال دیگری را در کنار ما بود. "
به من بگو ، آیا من تنهایم؟
اگر استفان فیل بک را
از ایالات متحده در کنارم دارم
همان که به در قلب شاعرها می کوبد
و همیشه با من بوده است
و در شعر زیبایش برای من آورده است که:
" انصاف
ناگزیر ، خواب مرگ
وسواس ، ناشی گری ، گمنامی

تظاهر
زیرکی
زبان بازی "
به من بگو، آیا من تنهایم
اگر کاترین رید از کانادا
در کنارم است
که شاعری ارجمند
و دوست عزیز و صمیمی ام است
ورد روز تولدم
این آرزوهای دوست داشتنی را در شعرش
به من داد:
" در تولد او یک آفرینش زاده شد
یک الهام که از جان او ریشه گرفت.
سرنوشتش این بود
که حرفهای زیبا بنگارد
در تولد او
یک آفرینش زاده شد.
به من بگو، آیا من تنهایم؟
اگر نیک اندرسون از هوستون
در کنارم است؟

که دوست خوب و شاعرم است
که با عشق بسیار
در روز تولدم می گوید:
"آرزوی تو به حقیقت خواهد پیوست
حتی اگر در طول زندگی تو نباشد
اما به زودی در همین زندگی
آرزویت تحقق می یابد
صلح و عشق در تمام دنیا."
به من بگو، آیا من تنهایم؟
اگر لورا مگو آیراز اسکاتلند
در کنارم است
که دوست نازنین شاعره ام است
که با شعر غنی و زیبای خود برای من نوشت:
"امروز از تمام روزها
قدرت بیشتری می بینم
از تو می خواهم که بدانی
که تو باید همیشه امیدوار بمانی
همانطور که من می مانم
در روزی که متولد شدم
هر سال.

با تشکر از زندگی که امید را به من هدیه کرد
از تو ممنونم که امیدواری افضل. "
به من بگو، آیا من تنهایم؟
اگر ویلما زابالرو از فیلیپین
در کنارم است
رفیق عزیز و شاعرم
که برای من احترام زیادی قائل است
و این قطعات زیبا از شعرش را برای من نوشته است:
" دوستی را دیدم
و مفتخرم که بگویم
که در میان خیلی ها
او سربلند ایستاده است
یک انسان ویژه
و لبریز از شفقت.
و در این روز
این روز بسیار خاص "
به من بگو، آیا من تنهایم؟
اگر الیاس درست نازنین از ایالات متحده
در کنارم است
که شاعری خوب و هنرمند است

و همیشه عشقش را در راهی خوب نشان می دهد
در شعرهای زیبایش:
"من
قطعه گمشده قلب تو ام
ای محبوب من...!
هرگاه
سوالاتی به وجود می آیند که پاسخ داده می شوند
تو

کنترلت را از دست می دهی
رفتارهای زیبایت
از من برده ای می سازد
همانطور که هم اکنون حس می کنم."
به من بگو، آیا من تنهایم؟
اگر بریما شایلی را در کنار خود دارم
دوست خوب و زیبای شاعرم
که شعر عاشقانه زیر را
در روز تولدم برای من آرزو کرده است:
"همانطور که تو گفتی و خیلی ها تجربه کرده اند
یک لبخند دوستانه
بهترین سلاح در جنگ است

بیا یکدیگر را با این سلاح مغلوب کنیم
قلب‌ها را به کنترل احساسات مشغول کنیم
و به آرزویمان توجه کنیم برای صلح. "
به من بگو، آیا من تنهایم؟
اگر فلیسیتی بستروف از تگزاس
با من است
یک دوست رمان‌نویس و شاعر خوب من
ککه از عمق دل
آرزوی صلح مرا پشتیبانی می‌کند
و به من شهادت می‌دهد
که در تکریمش می‌گوید:
"بیا شکاف‌ها
که در میان دل‌هاست
را پر کنیم
و شاد باشیم
عموزادگان خانواده آدم باشیم
همانگونه که دوستم افضل شوق می‌گوید."
به من بگو آیا من تنهایم؟
اگر شرق را در قلبم دارم
غرب را در ذهنم

جنوب را در چشمانم
و شمال را در رگهایم
تو ببیندیش!
مفتخرم که انسانم
در آرزوی اینکه انسان باشم
می نگرم برای انسانیت
زنده می مانم برای انسانیت
می خوابم برای انسانیت
آرزو می کنم برای انسانیت
با وجود تمام اینها
آیا هنوز در اشتباهم از انسانیتم؟
پس دوستان من
به من بگویید
چگونه باید باشم؟
اگر آری، من در راه درست انسانیت هستم
پی بگذارید لذت ببرم
از خانواده جهانی ام
و دردها و شادی هایم را
با فرزندان آدم و حوا
قسمت کنم.



خلاصه ای از آثار ادبی افضل شوق

در اینجا خلاصه ای از آثار ادبی و کتب افضل شوق در اختیار خوانندگان قرار می گیرد .

۱- گردنبند شکسته (Shledalay Amail) (اولین کتاب شعر افضل شوق که به زبان پشتو نوشته شده است. این کتاب در سال 1987 به چاپ رسیده است و به صورت آنلاین در سایت www.khyber.org موجود می باشد .

۲- **سفر هفت قدم (Aowa Gama Mazal)** این کتاب اولین سفر نامه افضل شوق به زبان پشتو است که حقایق شگفت انگیزی مربوط به سفر به هشت کشور آسیایی از جمله ایران ، ترکیه، سریلانکا ، مالزی ، تایلند و اندونزی را روشن می کند . کتاب به صورت آنلاین در سایت www.khyber.org موجود است.

۳- **در جستجوی روی تو (Pe Latun Sta De Sehray)** دومین کتاب افضل شوق به زبان پشتو که در سال 2003 به چاپ رسیده است و به صورت آنلاین در www.khyber.org موجود است.

۴- **سفر در برف (Mazal Pe Wauro Bandi)** دومین سفر نامه افضل شوق است که مربوط به سفر به هفت کشور اروپایی از جمله فرانسه ، سوئیس ، بلژیک ، آلمان و استرالیا می باشد و بیان کننده ی حقایق جالبی از این کشور هاست . در سال 2004 به چاپ رسیده است و به صورت آنلاین در سایت www.khyber.org موجود می باشد .

۵- **به سوی روستای برف (De Lmar De Kali Pe Lor)** این کتاب سومین سفر نامه است که در بر گیرنده ی توصیفات به هفت کشور اروپایی دیگر مانند ایتالیا ، سن ماریو ، اسپانیا ، اسکاتلند ، ویلز ماناکو و هلند است . در سال 2005 چاپ کتاب صورت گرفته و در سایت www.khyber.org موجود می باشد .

۶- صورت های دیروز (**Paruni Makhuna**) اولین رمان افضل شوق است که به زبان پشتو نوشته شده است و بر اساس یک داستان واقعی است که در سال 2006 چاپ شده و در سایت www.khyber.org موجود است

۷ - افضل.... افضل شوق (**afzal ..afzl shauq**) این کتاب از Haseena Gul در باره ی آثار ادبی افضل شوق ، مضمون آثار و ایده های اوست که مورد استقبال تعداد زیادی از صاحب نظران قرار گرفته است . چاپ این کتاب در سال 2006 انجام شده است و در سایت www.khyber.org موجود است .

۸- دست سرنوشت (**Twist Of Fates**) این کتاب ترجمه ی انگلیسی کل آثار افضل شوق است که به وسیله ی شاعر سر شناس آمریکایی **Alley Boling** انجام شده است . چاپ این کتاب در سال 2006 انجام شده و در سایت های مختلف از جمله www.khyber.org موجود است

۹- کاستن اختلافات (**Bridging The Gaps**) این کتاب حاوی مقالاتی از برخی منتقدان جهان در باره ی شیوه ی شاعری افضل شوق است. **Nazish Zafar** تالیف مقاله را انجام داده است و چاپ آن در سال 2009 انجام شده و در سایت www.khyber.org موجود می باشد .

۱۰- دست سرنوشت (**Ming Yun De Zhuan Zhe**) این کتاب در برگیرنده ی ترجمه چینی کل آثار افضل شوق که به وسیله ی شاعر چینی

Liu Li انجام شده است . چاپ این کتاب در سال 2008 انجام شده و در بسیاری از سایت های چینی از جمله www.khyber.org موجود می باشد .

۱۱- **نگاهی بر آثار افضل شوق (Afzal Shauq – Ek Taasur)**
پروفسور راشد کیندی این کتاب را به زبان اردو و در مورد شیوه ی شاعری اندیشمندان ی افضل شوق نوشته است . این کتاب در سایت www.khyber.org موجود می باشد .

۱۲- **سفیر صلح (The Ambassador of Peace)** این کتاب به وسیله ی نویسنده ی مشهور آمریکایی **Heather Wilkins** در مورد افکار شاعرانه مبنی بر صلح نوشته شده است و افضل شوق به عنوان سفیر صلح معرفی شده کتاب در سایت های بین المللی **heather** 2009 در اینترنت موجود می باشد .

www.postpoems.com/members/heather-burns.

۱۳- **افضل شوق شاعر آرزومند صلح (the peace wisher)** این کتاب شامل مقالات و نقد هایی از قسمت های مختلف جهان است . تالیف آن به وسیله ی شاعر کانادایی **Katherine MacDonald** انجام شده است . هم اکنون در حال چاپ می باشد و به زودی در کتاب فروشی ها و اینترنت قابل دسترسی خواهد بود.

www.postpoems.com/members/katherinemacdonald

۱۴- وحشت در مناطق آسیب دیده (**Terror in the Effected**)
'kathy bell (regions)'، شاعر و نویسنده ی کانادایی با ذکر اشعار
افضل شوق او را به عنوان امیدی تازه برای صلح در مناطق آسیب دیده
از جنگ مانند افغانستان معرفی می کند

و www.postpoems.com/members/kathybell
www.articlesbase.com/kathybell

برای اطلاعات بیشتر در مورد افضل شوق تنها جستجو بر مبنای نام این
شاعر، کلیه ی آثار او را به صورت رایگان در اینترنت در اختیار شما
قرار می دهد..... در اینجا من یکی از گفتار او را که این روزها در
انگلیسی، فرانسه، آلمانی، عربی، فیلیپینی، بلغاری و چینی مورد استقبال
قرار گرفته ست ذکر می کنم:

"یک لبخند دوستانه بهترین سلاح برای مبارزه است"

"A Friendly Smile Is The Best Weapon Of War To Fight With"

افضل شوق به عنوان شاعر صلح همچنین اداره ی یک مجمع بین المللی
FARISHTA FOUNDATION را نیز بر عهده دارد که موسسه ای
برای نویسندگان هنرمندان و شاعران است.

۱۵- "قدرت صلح" (Peace Power) متن این کتاب تقریباً آماده برای
چاپ است و به زودی وارد بازار می شود. کتاب در بردارنده ی آثار

افغانی – پشتویی در باره ی صلح بر پایه ی انسان دوستی و عشق است که به 22 زبان بین المللی شامل انگلیسی ،آلمانی ،فرانسوی،ایتالیایی ،لهستانی ،بلغاری ،کره ای،فارسی،روسی، عربی، اردو، چینی ،فیلیپینی ، هندی ،سوئدی ،پرتغالی ،ازبکی ،اسپانیایی،رومانی،نروژی ،یونانی و...چاپ شده است .

آنچه که مرا شهروندی از این جهان می کند آرزوی من در برقراری صلح جهانی است زیرا من معتقدم که بهتر است برادر همه مردم جهان و فرزندان آدم خوانده شوم همچون تمام اعضای بشر .

جهان درگیر بسیاری از مشکلات است و جنگ در راس تمامی آنها قرار دارد. در برخی موارد ما پیشرفت چندانی نسبت به انسانهای نخستین نکرده ایم. احترام متقابل به حقوق یکدیگر ، صرف نظر کردن از جاه طلبی هایی که متعرض به زندگی دیگران می شود و چگونگی حل اختلاف از مواردی است که با گذشت قرنها هنوزچندان مورد توجه قرار نگرفته اند . هر قدمی که در جهت برقراری صلح جهانی بر داشته شود حتی اگر نوشتن جمله ای باشد که مردم جهان را به تامل وادارد دارای ارزش والاست . افضل شوق و تمامی حامیان صلح در جهان که نگرانی هایشان فراتر از زندگی روز مره است این امید را برای ما زنده نگه می دارند که شاید صلح جهانی چیزی بیش تر از صرفا یک رویا باشد

مترجم : شیرین شیخی ، تهران ایران

فرشته فاؤنڈیشن انترناشونال

موسسه بین المللی فرشته

(FRISHTA FOUNDATION INTERNATIONAL)

باشگاهی جهانی برای شاعران، نویسندگان و هنرمندان به منظور ارتقا عشق برای صلح، صلح برای انسانیت آرماتی، و انسانیت برای تضمین جامعه شاد انسانی

((یک لبخند دوستانه بهترین سلاح جنگی در نبرد... افضل شوق))

موسسه بین المللی فرشته در واقع یک باشگاه محرک و تبلیغی جهانی برای نویسندگان و هنرمندان در هر بخش از هنر است که مشتاق صلح هستند و می خواهند توانایی های حرفه ای خود را در قالبی صحیح در جهت درمانی برای دردهای جوامع، هنجارها و ارزشها اجرا کنند. که می تواند برای توده یک جامعه جالب توجه باشد تا عشق را به عنوان ابزاری برای تضمین صلح و وصلح را به عنوان تثبیت کننده مقام انسانی و انسانیت به سمت کامیابی زندگی انسانی پایدار ارتقا دهد

موسسه بین المللی فرشته در خلال هفت برنامه اساسی فعالیت می کنند به اشتراک گذاشتن شالوده هویت بشریت به عنوان انسان و کنار گذاشتن تمام تفاوت ها

ترقیع عشق برای صلح، صلح برای انسان و انسان به سمت کامیابی زندگی ترقیع هنر به عنوان راهی موثر برای پر کردن شکاف بین شرق و غرب انجام بهترین کارها برای مرهم بخشیدن به پریشان خاطری های بشر تفکر جهانی داشتن به همراه شوق سهیم شدن ترسیم چهره انسان در بهترین رنگ از لغات ممکن توصیه به استفاده از لبخندی دوستانه به عنوان بهترین سلاح در جنگ

